

وضعیت سنجی

مجموعه چهارم

نویسنده: ابوالحسن بنی صدر

تاریخ انتشار کتاب: آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

۲۰ اوت ۲۰۱۵ برابر ۲۹ مرداد ۱۳۹۴
تا

۴ فوریه ۲۰۱۶ برابر ۱۵ بهمن ۱۳۹۴

انتشار یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

وضعیت سنجی

مجموعه چهارم

نویسنده : ابوالحسن بنی صدر

تاریخ انتشار کتاب : آذر ۱۳۹۷

این مجموعه از تاریخ

۲۰ اوت ۲۰۱۵ برابر ۲۹ مرداد ۱۳۹۴
تا

۴ فوریه ۲۰۱۶ برابر ۱۵ بهمن ۱۳۹۴

انتشار یافته است

انتشارات انقلاب اسلامی

فهرست :

- ۱۰.....وضعیت سنجی هفتاد و ششم: رمزگشائی از «قسمت‌های محرمانه توافق وین» ۱۰
- ۱۸.....وضعیت سنجی هفتاد و هفتم: ۱۸
- ۱۸.....ایران همچنان گرفتار پی‌آمدهای گروگان‌گیری است: ۱۸
- ۲۹.....وضعیت سنجی هفتاد و هشتم: ۲۹
- گزارش از ایران در باره نقش رژیم در منطقه (یکی از موضوع‌های توافق محرمانه)؟! ۲۹
- ۳ سپتامبر ۲۰۱۵ برابر ۱۲ شهریور ۱۳۹۴ ۲۹
- ۳۹.....وضعیت سنجی هفتاد و نهم (بخش دوم): ۳۹
- تشکیل سپاه قدس و نقش آن در جنگ‌های داخلی کشورهای منطقه، همسو با سیاست اسرائیل ۳۹
- ۵۲.....وضعیت سنجی هشتادم: ۵۲
- سندهای محرمانه ضمیمه قرارداد وین و مأموریت سپاه در مهندسی «انتخابات» و بعد از خامنه‌ای؟! ۵۲
- ۶۴.....وضعیت سنجی هشتاد و یکم: ۶۴
- بمناسبت سال روز حمله قشون صدام به ایران: «جام زهری» که در کام خمینی شیرین شد ۶۴
- ۷۷.....وضعیت سنجی هشتاد و دوم: ۷۷
- عبور از خط قرمزها و نقش کمیسیون برجام ۷۷

- وضعیت سنجی هشتاد و سوم: ۸۹
- چه شد که مسئله مقتولید و مفقودین ایرانی در منا، ناگهان، حل شد؟ -
شکست فیلم محمد (ص) - سپاه و «انتخابات» - «عمق استراتژیک» .. ۸۹
- وضعیت سنجی هشتاد و چهارم: ۱۰۰
- لاریجانی هم گفت ایران ملت ندارد و بحران ۲۵ ساله در ۲۰ دقیقه حل
شد؟! ۱۰۰
- وضعیت سنجی هشتاد و پنجم: ۱۱۰
- یا خود افشا می‌کنند و یا اسناد سری، مهری که «سری است» را از دست
می‌دهند: ۱۱۰
- وضعیت سنجی هشتاد و ششم: ۱۲۳
- رویارویی سپاه با حکومت روحانی بعد از قرارداد وین: ۱۲۳
- وضعیت سنجی هشتاد و هفتم: ۱۳۶
- خامنه‌ای بحران چهارم را آغاز می‌کند ۱۳۶
- وضعیت سنجی هشتاد و هشتم: ۱۴۳
- تاریخ را باید همان‌طور که واقع شده است، نوشت ۱۴۳
- وضعیت سنجی هشتاد و نهم: ۱۵۳
- ترور، فرآورده مدار بسته سلطه گر - زیر سلطه است: ۱۵۳
- وضعیت سنجی نودم: ۱۶۱

- تروریسم و منشاء و راه‌حل آن، از دید هابرماس و هاوکینگ و اولیویه روا:
 ۱۶۱.....
- وضعیت سنجی نود و یکم: ۱۷۱.....
- قدرت و مرام و وضعیت خاورمیانه..... ۱۷۱.....
- وضعیت سنجی نود و دوم: ۱۹۲.....
- (گزارش از ایران) سپاه در همان حال که در درون مانع بزرگ رشد شده است،
 کشور را در باتلاق جنگ در منطقه فرو می‌برد..... ۱۹۲.....
- وضعیت سنجی نود و سوم: ۲۰۱.....
- ولایت مطلقه فقیه، جریان از خود بیگانگی آن توسط قدرت و راه‌حلی که
 قدرت زدائی از اندیشه راهنما و زبان و پندار و گفتار و کردار و رابطه‌ها است
 - بخش نخست ۲۰۱.....
- وضعیت سنجی نود و چهارم: ۲۱۴.....
- ولایت مطلقه، وقتی قدرت بر معنی می‌دهد، استبداد فراگیری است با یک
 محتوی و شکلهائی چند. راه‌کار، قدرت زدائی است - بخش دوم..... ۲۱۴.....
- وضعیت سنجی نود و پنجم: ۲۲۷.....
- رشد اقتصاد منفی، رشد تورم و فقر و خشونت مثبت و روزافزون است... ۲۲۷.....
- وضعیت سنجی نود و ششم: ۲۳۵.....
- مدارهای بسته تو در توی خشونت که مردم منطقه در آنها گرفتارند:..... ۲۳۵.....
- وضعیت سنجی نود و هفتم: ۲۴۱.....
- جنگ نفت و فقر و خشونتی که بار می‌آورد..... ۲۴۱.....

- ۲۵۰.....وضعیت سنجی نود و هشتم:
- ۲۵۰.....نفتی که آتش به هستی کشورهای نفت خیز می زند.....
- ۲۶۰.....وضعیت سنجی نود و نهم:
- «انتخابات» تنظیم رابطه با قدرت یا تنظیم رابطه با حقوق شهروندی و حقوق ملی است؟..... ۲۶۰.....
- ۲۶۹.....وضعیت سنجی یک صدم:
- ۲۶۹.....آیا ایرانیان از امنیت برخوردارند؟.....

روش وضعیت سنجی و ویژه گی های آن

وضعیت سنجی نخستین، به تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۹۲ انتشار یافته است. و اینک، ما در ۱۵ مهر ۱۳۹۷ هستیم. بنابراین، نخستین ویژه گی وضعیت سنجی، وقتی واقعیت نزدیک به همان که واقع شده است، سنجیده می شود، این است که زمان، آینده، بر صحت آن شهادت بدهد. و می دهد.

اما برای این که زمان صحت آن را تصدیق کند، می باید که ویژه گی دومی نیز داشته باشد و آن این است که حاصل شناسایی امرهای واقع و در رابطه قراردادن آنها به ترتیبی باشد که امرها خود زبان بگشایند و واقعیت را همان سان که واقع شده است گزارش کنند. بنابراین، امرهایی که مطالعه می شوند، امرهای واقع مستمر باید باشند. شناسایی این امرها، بنوبه خود، به ویژه گی ها که دارند، باید انجام بگیرد.

بنابراین، زمان و مکان یک وضعیت سنجی، هم زمان و مکانی است که، در آن، وضعیت سنجیده می شود و هم زمان و مکان مداومی است که گذشته و حال و آینده را در بر می گیرد. بنابراین، ویژه گی سوم را نیز می یابد و آن این است: یک وضعیت سنجی را هر زمان بخوانی، می باید آن را شناسایی وضعیت همان زمان بیابی. چنان که پنداری از وضعیتی آگاهت می کند که، وضعیت حال حاضر، زمانی است که در آنی.

بدین قرار، ویژه گی چهارم یک وضعیت سنجی که به روش علمی انجام بگیرد، این است که ساختار رابطه ها مستمر باشد. آیا باید بنابراین باشد که ساختارها تغییر نمی کنند؟ نه. اما برای این که ساختاری تغییر کند، باید امرهای مستمر در رابطه صفت مستمر را از دست بدهند. برای مثال، ولایت مطلقه فقیه و سلطه حزب سیاسی مسلح بر کشور و امرهایی از این دست، دیگر

نباشند. باوجود این، رابطه‌های امرهای واقع مستمر، بنابر مداخله رویدادها که می‌توانند امرهای واقع مستمر نباشند، تغییر می‌کنند. اطلاع‌ها و داده‌ها می‌توانند صحیح نباشند. بدین خاطر است که وضعیت‌سنجی به دقتی تا حد وسواس و شکیبایی بسیار در تناقض‌زدایی از اطلاع‌ها و داده‌ها و شناسایی رویدادهای تغییر دهنده یک وضعیت، نیاز دارد.

بدین‌قرار، کار وضعیت‌سنجی یافتن نتیجه‌ها و پی‌آمدهای قطعی و محتمل است: امرهای واقع در رابطه می‌باید، پیشاپیش، وضعیتی را گزارش کنند که پی‌آمد وضعیت موجود می‌شود. این قسمت کار است که خود محک درستی یا نادرستی یک وضعیت‌سنجی است. هرگاه روش علمی بکار نرفته باشد، وضعیت‌سنجی یا وضعیتی را مطالعه نمی‌کند که حاصل وضعیت مورد مطالعه است و یا مسائلی را که یک وضعیت پدید می‌آورد را ناگفته می‌گذارد و یا این دو کار را می‌کند و زمان به نادرستی کارش شهادت می‌دهد. بنابراین، ویژه‌گی پنجم وضعیت‌سنجی این می‌شود: هر وضعیتی آستن وضعیت بعدی است و مسائلی را پدید می‌آورد که باید شناسایی شوند.

و نیز، وضعیت‌سنجی وقتی هم به بعدی از ابعاد واقعیت اجتماعی می‌پردازد، برای مثال، بعد اقتصادی، نمی‌تواند با غفلت از بعدهای دیگر انجام بگیرد. بدین‌خاطر، هر وضعیت‌سنجی در برگیرنده بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. بدین‌ترتیب که بعد مورد مطالعه، می‌باید خاصه‌های بعدهای دیگر را نیز گزارش کند. از این‌رو، کار وقتی دقیق است که یک گروه دانا به ابعادهای گوناگون واقعیت اجتماعی انجامش دهند. دست‌کم وضعیت‌شناس، از آنان، پرسیدنی‌ها را بپرسد. در نگارش این وضعیت‌سنجی‌ها، شماری از همکاران شرکت کرده‌اند و اغلب آنها را می‌تواند کار جمعی تلقی کرد.

اما وضعیت سنجی برای شناسایی تنها نیست، بلکه باید این امکان را به ما بدهد که راهکار و یا راهکارهای بایسته را بیابیم و پیشنهاد کنیم. و نیز باید بتوانیم بکاربرنده راهکار را نیز بیابیم. هر راهکاری را هرکس یا هر مقامی نمی‌تواند بکار برد. و این ویژه‌گی ششم یک وضعیت سنجی به روش علمی است. چنانکه مسئله ساز، مسئله حل کن نمی‌شود. بسیار اتفاق می‌افتد کس یا جمعی که توانا به بکاربردن یک راهکار است یا هستند، بدان تن نمی‌دهد یا نمی‌دهند. از این رو است که وضعیت‌های فرآورده ویران‌گری‌ها و آبستن ویران‌گری‌ها، استمرار می‌جویند. بدین خاطر است که مسئولیت وسایل ارتباط جمعی بسیار سنگین است. زیرا هم باید جریان آزاد اندیشه‌ها و دانش‌ها و داده‌ها و اطلاع‌ها را برقرار کنند و هم توانایی و سئولیت کس و کسانی را مرتب خاطر نشان کنند که توانا به بکاربردن راهکارها برای تغییر هستند.

این ویژه‌گی‌ها و روش‌شناسی در همان حال محکی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهند برای آزمودن وضعیت‌سنجی‌ها که می‌خوانند.

۱۵ مهرماه ۱۳۹۷

ابوالحسن بنی‌صدر

وضعیت سنجی هفتاد و ششم:

رمزگشائی از «قسمت‌های محرمانه توافق وین»

۲۰ اوت ۲۰۱۵ برابر ۲۹ مرداد ۱۳۹۴

■ هاشمی رفسنجانی خواسته است بسود قسمت‌های غیر محرمانه توافق وین، در میان مردم تبلیغ شود. بنابراین، خواسته یا ناخواسته، لو داده است که توافق وین قسمت‌های محرمانه دارد. این قسمت‌های محرمانه را، به یمن وضعیت سنجی‌ها، شناسایی و بر ایرانیان معلوم کرده ایم. سه قسمت محرمانه عبارتند از:

۱. امریکا می‌پذیرد که دیگر در صدد تغییر رژیم در ایران نباشد. و
۲. رژیم ولایت فقیه در حل و فصل جنگ‌های منطقه‌ای دخالت داده شود.
در ۱۸ اوت ۲۰۱۵، شورای امنیت، طرح صلح سوریه را به اتفاق آراء، یعنی با موافقت روسیه و چین (پیش از آن، ظریف به مسکو سفر کرده بود)، تصویب کرد. و

۳. نقش شرکت‌های امریکایی در بهره‌برداری از منابع نفت و گاز ایران.
از راه اتفاق نیست که درست همین سه قسمت، سخنان خامنه‌ای را در باره توافق وین تشکیل می‌دهند:

■ در ۲۶ مرداد ۹۴، در حضور «علما و صاحب‌نظران»، یعنی کسانی که از کشورهای مسلمان با صرف هزینه سنگین به تهران آورده اند، خامنه‌ای سخن گفت. از جمله گفت: «امریکایی‌ها می‌خواهند از توافقی که هنوز نه در ایران و نه در امریکا تکلیفش و رد یا قبول شدنش معلوم نیست، وسیله‌ای برای نفوذ در ایران بسازند، اما ما این راه را قاطعانه بسته ایم و با همه توان بالای خود، اجازه نفوذ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و یا حضور سیاسی در ایران را به

امریکایی ها نمی دهیم. تا بتوانیم، جلو نفوذ امریکا در منطقه را نیز می گیریم».

بدین قرار، در مقام اطمینان دادن است که توافق محرمانه ای در کار نیست. اما می‌گوید: ۱. جلو نفوذ سیاسی و ۲. جلو نفوذ اقتصادی امریکا را در ایران می‌گیریم و ۳. جلو نفوذ امریکا در منطقه را می‌گیریم. او می‌پذیرد امریکا این سه هدف را داشته است. حال بر او است که پاسخ بدهد: اگر قرار بر جلوگیری از نفوذ سیاسی و اقتصادی امریکا در ایران بود، از چه رو با توافق وین موافقت کرده است که بنابرآن، رژیم ۱۰۵ تعهد سپرده‌است یعنی تمامی اسباب نفوذ سیاسی امریکا را در اختیارش گذاشته است؟ آیا بدون گرفتن قول از امریکا که دیگر در صدد تغییر رژیم نباشد، این کار را کرده است؟

طرفه اینکه هدف از بر زبان آوردن این سخنان این است که حریفان خود در درون رژیم را عامل امریکا برای نفوذ سیاسی و اقتصادی امریکا در ایران، معرفی کند و در واقع خطاب به آنها می‌گوید: **جلو ورود آنها را به مجلس خبرگان و مجلس «شورای اسلامی» خواهد گرفت.** پیش از او، جنتی، در نماز جمعه ۲۳ مرداد، پیشاپیش، سخنان خامنه‌ای را شفاف گردانده بود.

■ جنتی گفته بود: رهبری بیشتر از ۲۰۰ بار درباره «فتنه ۸۸» صحبت فرموده اند و آن فتنه را خط قرمز دانسته اند. پس حامیان آن فتنه و ساکتین درباره آن، نباید به مجلس خبرگان راه پیدا کنند. او در پاسخ هاشمی رفسنجانی که مجلس خبرگان را سیاسی خوانده بود، گفته‌است:

«اهمیت انتخابات مجلس خبرگان رهبری، بیشتر از مجلس شورای اسلامی است. اگر افراد صالح، مجتهد، عادل و ولایت فقیه را قبول داشته باشند و در قول و عمل ملتزم به ولایت باشند در مجلس خبرگان حضور داشته باشند، مشکلی برای کشور ایجاد نخواهد شد و وضع آن بهتر هم می‌شود. اما اگر کسانی بخواهند با ضرب و زور وارد مجلس خبرگان شوند، حتی اگر عده آنها هم کم باشد باید جلوی آنها ایستاد، به دلیل اینکه خبرگان هیچ رنگ سیاسی نباید داشته باشند و مجتهدین درس

خوانده حوزه علمیه باید برای انجام وظیفه اساسی خود طبق قانون اساسی حاضر شوند.

مجلس خبرگان رهبری تا به امروز رنگ سیاسی نداشته است، ولی امروز می خواهند به آن رنگ سیاسی دهند و در آنجا حاضر شوند و حرف هایی بزنند که مطمئناً به دنبال ایجاد مشکل برای انقلاب و نظام هستند. امروز باید مسئولین مواظب باشند و این افراد را شناسایی کنند.»

اما این تنها در ایران نیست که توافق وین - در درون رژیم ولایت مطلقه فقیه، بخش های محرمانه آن بیشتر مایه رویارویی در درون رژیم است - دست آویز رویارویی است؛ در دستگاه حاکم بر امریکا نیز دست آویز است. با این تفاوت که از جناح مخالف خامنه‌ای در مخالفت با توافق استفاده می‌شود:

* لودین «ارتباط پنهانی وزارت خارجه امریکا با رهبران جنبش سبز در ۱۳۸۸» را «فاش می‌کند» یعنی از آن دست آویزی برای توجیه ضرورت رد کردن توافق وین توسط کنگره می‌سازد و کیهان و دیگر ارگان های تبلیغاتی خامنه‌ای سانسور شده آن را حربه بر ضد «سران فتنه» می‌کنند:

■ نخست ترجمه نوشته لودین در مجله فوربس و پاسخ «سران جنبش سبز» به وزیر خارجه وقت امریکا، هیلاری کلینتون را بخوانیم:

• نوشته لودین متضمن قسمتهای گویای «یادداشت سبزها» در فوربس (۱۲ اوت ۲۰۱۵):

من مجذوب شیوه کار سناتور شومر شده ام. زیرا من در باره پادرمیانی او در رابطه با ایران اطلاعی دارم که توضیح می‌دهد چرا او امروز با توافق وین مخالف است. او در یک رابطه میان حکومت اوپاما و رؤسای جنبش وسیع بر ضد رژیم ایران، در ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) پادرمیانی مستقیم کرده است. بدنبال تقلب در نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ایران، با آنکه نخست وزیر سابق

ایران، میر حسین موسوی، بیشترین آراء را بدست آورده بود، احمدی نژاد برندهٔ انتخابات اعلان شد. خیابان های تمامی شهرهای بزرگ ایران، از جمعیت تظاهرکننده لبریز شدند. جمعیتی بزرگ تر از جمعیت عظیمی که برضد رژیم شاه در ۱۹۷۹ به تظاهرات روی آورده بودند.

در آن لحظه های دراماتیک، حکومت امریکا تصمیم گرفت پیامی برای گروه موسوی، جنبش سبز، بفرستد. سناتور شومر دوستی در وال استریت داشت که با سبزه ها در ارتباط بود. او بعنوان رسانندهٔ پیام برگزیده شد. شومر از او خواست دو پرسش حکومت اواما را از رهبران سبز بکند. سبزه ها تفهیم شدند که دو پرسش از وزیر خارجه امریکا است. دو سؤال اینها بودند: «چه کار باید بکنیم؟ و چه کار نباید بکنیم؟»

پاسخ به شکل یادداشتی در ۸ صفحه ماشین شده در ۳۰ نوامبر ۲۰۰۹ داده شد. دلایل جدی وجود دارند بر اینکه عده ای در تهیهٔ این پاسخ شرکت کرده و روی آن کار کرده اند. یادداشت وضعیت ایران را، تحت رژیم روحانیان جبار توضیح می دهد: ... رژیم دیکتاتوری روحانیان است؛ بس خشن و آشفته است و برای ادامهٔ حیات خود با مردم خود خشونت بکار می برد، قوای مسلح را به جان مردم می اندازد و منابع طبیعی کشور را خرج بقای خود می کند. یادداشت امری را در بردارد که در مباحثات کنونی ما بر سر پذیرفتن و یا رد کردن توافق وین، باید بدان توجه کرد: رژیم نمی تواند تغییر کند؛ همانند تمامی رژیمهای توتالیتر، قابل اصلاح نیست. اما یادداشت توضیح می دهد که نیروهای هودار تغییر، قوی هستند و نیک رهبری می شوند.

یادداشت هشدار داده است که باید از هرگونه توافقی با رژیم اجتناب شود، زیرا هرگونه توافق امریکا با رژیم، ایجاب می کند که امریکا مشروعیت این رژیم را بپذیرد؛ قول بدهد که نسبت به تجاوزهای رژیم به حقوق بشر در ایران، سکوت کند؛ خاورمیانه را رها کند. حتی اگر رژیم قول بدهد که برنامهٔ تولید بمب اتمی را رها کند و دست از حمایت از تروریسم بردارد، هرگز به قول خود عمل نخواهد کرد. زیرا هم به ترور و هم به سلاح هسته ای برای ادامه حیات خود، نیاز دارد.

انقلاب اسلامی در هجرت: بدین سان، از راه اتفاق نیست که خامنه‌ای از سه نفوذ امریکا صحبت می‌کند.

در پاسخ به دو پرسش، سبزه‌ها مصرأً امریکا را در برابر گزینه‌های واقعی قرار می‌دهد: «در این لحظه مهم زمان، کشورهای دنیای آزاد باید تصمیم خود را بگیرند. آیا به ابراز نیات خوب بسنده خواهند کرد و گرفتن تصمیم را به آینده حواله خواهند کرد، آینده‌ای که دیگر دیر خواهد بود، و یا به حمایت مردم شجاع ایران و همزمان دفاع از منافع غرب و صلح جهان، قیام می‌کنند؟ بنابراین قول دوست سناتور شومر عضو وال استریت، او یادداشت جوابیه را به سناتور شومر داده است. وزارت خارجه می‌گوید هیچ از دو پرسش و یادداشت جوابیه نمی‌داند. دفتر سناتور شومر نیز از گفتگو در باره موضوع خودداری می‌کند. اما من تصور نمی‌کنم که او یادداشت را به هیلاری کلینتون، دوست و همکار (هیلاری کلینتون پیش از رسیدن به وزارت خارجه، سناتور بود) خود نداده باشد. بدون تردید، یادداشت در تصمیم سناتور شومر بر مخالفت با توافق وین، اثر داشته است. چراکه تصریح می‌کند بهای معامله با این رژیم، حمایت از آن و رها کردن خاورمیانه است. پس یا باید این کار را کرد، و یا از آزادی حمایت، و از تغییر دموکراتیک در ایران پشتیبانی کرد. آیا بازتاب یادداشت جوابیه را در موضع‌گیری سناتور شومر می‌توان مشاهده کرد؟ به دقت سخن او را بخوانید:

«هرگاه احساس شود که رهبران ایران میانه رو نخواهند شد، و هدف آنها این است که از فشار تحریم‌های سخت بکاهند، و در همان حال هدف اتمی خود را رها نکنند، و فعالیت‌های خصومت آمیز خویش را در منطقه خاورمیانه بیشتر کنند، نتیجه این می‌شود که نباید توافق وین را تصویب کرد.

ایران شمار بزرگی از شخصیت‌ها دارد که می‌خواهند دولت آنها از انزوای بین‌المللی برهد و به پرداختن به رشد اقتصاد کشور بسنده کند. ۳۵ سال است این شخصیت‌ها توسط یک گروه که دیکتاتوری روحانیان را برقرار کرده‌اند، از عمل بازداشته شده‌اند... برای من

خطر واقعی این است که ایران میانه رو نمی‌شود و توافق را برای پی گرفتن مقاصد شوم و بسیار بزرگ خود بکار می‌گیرد»

بدین سان، سناتور شومر نیز، همانند رهبران اپوزیسیون ایران که ۶ سال پیش به رهبران امریکا هشدار دادند و شومر تنها کس در جریان و آگاه از این هشدار بود، هشدار می‌دهد که توافق، همان نتایج را بیار می‌آورد که در یادداشت ۸ صفحه‌ای توضیح داده شده‌اند».

واقعیت داشتن پرسش و پاسخ ۸ صفحه‌ای یک سخن است، و سه امر مهم موضوع آنها و سخنان خامنه‌ای سخنی دیگر است. این سه امر هستند که موضوع توافق محرمانه‌اند و اینک می‌توانیم از تحول طلبی هاشمی رفسنجانی و ضد نفوذ امریکا گشتن خامنه‌ای رمز گشایی کنیم:

* وجه مشترک «یادداشت سبزه‌ها» و نظرهای سناتور شومر و خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی، رژیم ولایت فقیه و نقش آن است:

۱. مخالفان توافق در امریکا می‌گویند: امریکا موجودیت رژیم ولایت مطلقه فقیه را پذیرفته است. به این رژیم در منطقه نقش داده است. و توافق، مانع از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای نمی‌شود.

۲. خامنه‌ای می‌گوید جلو نفوذ سیاسی و اقتصادی امریکا در ایران را می‌گیریم و تا بتوانیم مانع نفوذش در خاورمیانه نیز می‌شویم.

۳. هاشمی رفسنجانی که اینک از اصلاح طلبان عبور کرده و تحول طلب شده است، معنای تحول طلبیش، محتوای توافق محرمانه یعنی عدم اقدام امریکا برای سرنگونی رژیم هست، اما به شرط متحول شدن آن.

بدین سان، هم رمز گشوده می‌شود، و هم محتوای توافق محرمانه آشکار می‌گردد:

۱. موضوع اصلی توافق محرمانه، خودداری امریکا از اقدام برای سرنگونی رژیم است. گفتار و کردار هاشمی رفسنجانی می‌گوید که از دید او، این توافق مشروط به تحول کردن رژیم در جهت شناسایی «حق الناس» و انتخابات آزاد و

آزادی بیان است. اما خامنه‌ای می‌گوید توافق وین که تسلیم آمیزتر از قرارداد ترکمن چای است را بدان شرط پذیرفته است که بقای ولایت مطلقه فقیه تضمین بگردد. مراد او از گفتن اینکه اجازه نفوذ سیاسی و اقتصادی در ایران را به امریکا نمی‌دهیم، همین است.

۲. موضوع دوم توافق محرمانه، نقش ایران در خاورمیانه است. «در برابر نفوذ امریکا در منطقه می‌ایستیم»، یعنی اینکه در ازای دادن پول و اسلحه و نفقات، تعادل قوایی در منطقه پدید آید که در یک طرف، ایران محور باشد. می‌دانیم که حکومت اوپاما می‌خواهد در برابر اتحاد دولت سعودی و اسرائیل و ... اتحاد دیگری پدید آید، اما تحت مهار امریکا. محافظه‌کاران جدید در امریکا با این نظر مخالفند. و هرگاه خامنه‌ای در علن با این امر موافقت کند، البته در منطقه بی اعتبار می‌شود. پس این قسمت، محرمانه می‌ماند. بستگی به سیاست رئیس جمهوری آینده امریکا نیز دارد. تحلیل‌گران بر این نظر هستند که حزب جمهوری خواه گرفتار بلبشو است و نامزد درخوری نیز ندارد و نامزدهای بی وزنش نیز برنامه عملی ندارد. بخاطر خالی بودن عرصه، هیلاری کلینتون می‌تواند به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شود. به دنبال اولین رئیس جمهوری سیاه، اولین رئیس جمهوری زن انتخاب می‌شود.

۳. سلاح هسته‌ای و نیز منابع نفت و گاز ایران موضوع سوم توافق محرمانه است. اجازه نفوذ اقتصادی به امریکا نمی‌دهیم، آیا بدین معنی است که به شرکت‌های نفتی امریکا امتیاز بهره برداری از منابع نفت و گاز ایران داده نخواهد شد؟ نه. هم بدین خاطر که صنعت فرسوده نفت ایران نیاز به تجهیزات و تکنولوژی امریکایی دارد، و هم بدین خاطر که از دیرگاه، منابع مهم نفت و گاز را برای شرکت‌های امریکایی نگاه داشته‌اند، و هم بدین جهت که شرکت‌های نفتی امریکایی شعبه‌ها با نام‌های گوناگون در اروپا و آسیا دارند که می‌توانند از رژیم، امتیاز بهره برداری از منابع نفت و گاز ایران را بستانند.

و هرگاه امریکا و اروپا رژیم را تهدید به سقوط نکنند و در تعادل قوا، به رژیم جا و محل بدهند، نیازی به ساختن بمب اتمی نمی ماند و چه بسا، به قول محمد جواد لاریجانی، تأسیسات غنی سازی را تعطیل نیز بکند. بخصوص که صالحی می گوید: ما اورانیوم نداریم تا که آنرا غنی کنیم. الا این که قدرت به عهد وفا نمی کند. امریکا بمثابه قدرت نیز.

وضعیت سنجی هفتاد و هفتم:

ایران همچنان گرفتار پی آمدهای گروگان گیری است:

۲۸ اوت ۲۰۱۵ برابر با ۵ شهریور ۱۳۹۴

در وضعیت سنجی ۵۸، قسمتی از نوشته جدید روبرت پاری، در باره «اکتبر سورپرایز» و «ایران گیت» را از نظر خوانندگان گذرانیدیم. در ۲۴ اوت ۲۰۱۵، پل پیلا، تحلیل گر امریکائی، سنجش افکارها در باره توافق وین را موضوع تحلیل کرد. در مقامه، خاطر نشان کرد که تبلیغات ضد ایرانی توسط وسائل ارتباط جمعی، طی سالهای دراز، که گاه حماقت برخی مسئولان در رژیم ایران، هیزم آتش آن می شد، سبب خشم از ایران و نادانی از وضعیت ایران گشته و بنوبه خود، بر داوری مردم امریکا در باره توافق وین اثر گذاشته است.

*** اثر تبلیغات ضد ایرانی از گروگانگیری بدین سو بر نظر سنجی ها در باره توافق وین:**

سنجش های افکار که درباره توافق وین بمعمل می آیند، نتایج گوناگونی ببار آورده اند. نتیجه یک رشته از نظر سنجی ها این است که مردم امریکا با توافق وین موافقتند و نتیجه برخی دیگر نه. نتایج نظر سنجی ها معلوم می کنند امریکائیان نسبت به نوع پرسش بسیار حساس هستند. توضیح این که نظرسنجان با نوع پرسشی که می سازند، نتیجه مطلوب خود را بدست می آورند.

یک نظر سنج توضیح می‌دهد که مردم امریکا آگاهی از چند و چون مسئله، بنابراین، توافق وین ندارند. پس می‌توان سؤال را طوری طرح کرد که نتیجه نظر سنجی مخالفت اکثریت امریکائیان با توافق وین بگردد. چنان‌که ۳ سال پیش، شورای شیکاگو از امریکائیان پرسید سازمانهای اطلاعاتی امریکا در باره فعالیتهای اتمی ایران به چه نتیجه‌ای رسیدند؟ تنها ۲۵ درصد پاسخ صحیح دادند: این سازمانها به این نتیجه رسیدند که ایران برنامه اتمی خود را به پیش می‌برد اما قصد تولید بمب اتمی را ندارد. حتی ۱۸ درصد پاسخ دادند: ایران هم اکنون بمب اتمی دارد!

بدین‌قرار، وقتی امریکائینی بر این باور شده باشد که ایران در کار تولید بمب اتمی است و حتی ۱۸ درصد آنها بر این باور باشند که بمب اتمی را دارد، چگونه بتوانند در باب توافق وین نظر صحیحی را ابراز کنند.

بطور عمومی، قشرهایی از توافق شناخت بیشتری دارند با آن موافقت. و آنها که از آن اطلاع چندانی ندارد و یا هیچ اطلاع ندارند، با آن مخالفت. بنابراین، به یمن توضیح محتوای توافق است که نظر سنجی‌ها دقیق‌تر و نتیجه آنها موافقت با توافق وین می‌شود. چنانکه CNN بتازگی، جمعیت نمونه را دو نیم کرد و با هریک از دو نصف، برداشت مختلفی از مسئله در میان گذاشت:

- از نصف اول پرسید: «همانطور که می‌دانید، کنگره امریکا باید توافقی را تصویب کند که امریکا و ۵ کشور دیگر با ایران امضاء کرده‌اند، تا پیش از آنکه ایران بمب اتمی بسازد، مانع از مجهز شدنش به بمب اتمی بگردند. آیا فکر می‌کنید کنگره باید توافق با ایران را تصویب و یا آن را رد کند؟» ۴۱ درصد پاسخ دادند باید تصویب کند و ۵۶ درصد پاسخ دادند باید رد کند.

- از نصف دیگر اینطور پرسید: «همانطور که می‌دانید امریکا و کشورهای دیگر بر ضد ایران مجازاتهای اقتصادی سخت وضع کردند. ایران تأسیسات اتمی دارد که می‌تواند احتمالاً بمب اتمی بسازد. آیا شما موافق و یا مخالف هستید با توافقی که سبب شود یکچند از این مجازاتها تخفیف پیدا کنند و در ازای آن، تضییق‌های مهمی در باره فعالیتهای اتمی خود بپذیرد و تأسیسات اتمیش تحت بازرسی‌های بین‌المللی وسیع قرارگیرد؟» نتیجه این‌است: ۵۰ درصد با تصویب توافق توسط کنگره موافقت و ۴۶ درصد مخالف.

تازه پرسش دوم نیز بی طرفانه نیست. زیرا بنایش بر این است که تأسیسات اتمی ایران می‌توانند بمب اتمی تولید کنند و پاسخ دهنده اطلاع نمی‌دهد که ایران متعهد می‌شود هرگز بمب اتمی نسازد و تعهدها از ایران گرفته شده‌اند و تأسیساتش تحت کنترل کامل قرار می‌گیرند. تنها اندک توضیح گنجانده شده در پرسش دوم سبب پاسخ آگاهانه‌تر و دقیق‌تر شده است.

بنابراین، مردم امریکا نیازمند آنند که اطلاع صحیح به آنها داده شود تا که زمینه ذهنی ایجاد شده تغییر کند. امریکائیان نیاز دارند از راه نقد تمامی دلایلی که برضد توافق ساخته می‌شوند، از بی پایه بودن آنها آگاه شوند.

باتوجه به زمینه ذهنی ضد ایرانی است که مخالفان توافق خبر و اطلاع جعل می‌کنند و بر اساس آن، دلیل می‌تراشند. از این قماش است اطلاع دروغی که ساخته و پخش شد در این باره که بنابر توافق محرمانه ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ایران خود بازرسی از پارچین را انجام می‌دهد. این اطلاع یکسره دروغ است زیرا آژانسی که بنابر توافق مأمور بازرسی است نمی‌تواند موافقت محرمانه‌ای را بعمل بیاورد که بنابر آن، بازرسی نخواهد کرد. دروغ دوم اینکه آژانس، برای بازرسی از تأسیسات اظهار نشده، باید ۲۴ روز زودتر اطلاع دهد. حال این‌که در واقع ۲۴ ساعت است.

نتیجه عمده بهره‌برداری (و تشویق) از بی‌اطلاعی مردم امریکا و رویه غیر قابل فهم مخالفان توافق اتمی این است که توافق غیر آن که هست از دید اکثریت اعضای کنگره درک می‌شود. توافق هیچگونه خطری برای امریکا ندارد زیرا امریکا از چیزی چشم‌پوشیده است. تنها برخی مجازاتها را که وضع کرده است، بحال تعلیق در می‌آورد. و توافق از بدیلی که عدم توافق است بهتر است. توافق هسته‌ای با ایران و تبلیغات برضد آن در امریکا، گویای تدنی و انحطاط جریان اندیشه و اطلاع است.

انقلاب اسلامی: اما اگر جریان آزاد اندیشه‌ها و اطلاع‌ها در امریکا در مورد ایران و توافق اتمی برقرار نیست، همان‌طور که نویسنده خود می‌گوید، بخاطر وجود زمینه ذهنی است که از گروگان‌گیری بدین‌سو، با دستیاری خمینیسیم و ریگانیسیم،

ایجاد شده‌است. حتی مقصر اول سازشهای پنهانی اکتبر سورپرایز و ایران گیت نیز، از دید امریکائیان، رژیم ولایت مطلقه فقیه است. باآنکه افشاگریهای مداوم باید بر مردم امریکا معلوم کرده‌باشند که گروگانگیری طرحی امریکائی بوده که در ایران به اجرا درآمده‌است، اما چون وسائل ارتباط جمعی امریکا حاضر نشدند امریکائیان را از تمام حقیقت آگاه کنند، اکثریت بزرگ از حقیقت ناآگاه مانده است. بدین‌قرار، تا زمانی که در امریکا و ایران و بسا در امریکا و کشورهای خاورمیانه، گروگان‌گیری آن‌سان که طراحی و اجرا شده و سازشهای پنهانی آن‌سان که روی داده‌اند، بطور رسمی و از سوی تمامی وسائل ارتباط جمعی انتشار نیابد، جامعه‌های در رابطه، گرفتار آن ماجرا و پی‌آمدهایش باقی می‌مانند. جز این که زیان بزرگ‌تر از بزرگ را مردم ایران می‌پردازند. و اینک به سراغ نوشته روبرت پاری برویم و ببینیم یافته‌های جدید در باره سازشهای پنهانی کدامها هستند:

* یافته‌های جدید روبرت پاری درباره اکتبر سورپرایز و ایران گیت:

مقاله را روبرت پاری در تاریخ ۲۸ ژوئیه ۲۰۱۵ انتشار داده‌است. عنوان آن این‌است: «زمانی بود که اسرائیل و محافظه‌کاران جدید حامی ایران بودند». همانطور که در وضعیت سنجی ۵۸ خاطر نشان شد، نخستین یافته آمده در این نوشته، دستور ریگان است:

• در کتابخانه ریگان در سیمی والی واقع در کالیفرنیا، مدارکی را یافتیم حاکی از این‌که در ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۱، ۶ ماه بعد از آزاد شدن ۵۲ گروگان امریکائی در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱، روز آغاز ریاست جمهوری ریگان، او دستور فروش محرمانه اسلحه به ایران را داده‌است. بنابراین اسناد، مقامات عالی حکومت ریگان فروش اسلحه از طریق کشور ثالث به ایران را تصویب کرده‌اند.

پیش از این تاریخ، جریان اسلحه از اسرائیل به ایران، برقرار بود. سه روز پیش از آن تاریخ، در ۱۸ ژوئیه، یک هواپیمائی آرژانتینی که از قرار ماه‌ها به ایران اسلحه حمل می‌کرده‌است، در بازگشت از ایران، توسط روسها سرنگون شد. بنابر اسناد، بعد از سقوط هواپیما، نیکولا ولیوت، معاون وزارت امور خارجه امریکا

در امور خاورمیانه، برآن می‌شود از سر کار فروش اسرار آمیز اسلحه به ایران درآورد. دیرتر، ولیوت در مصاحبه با PBS گفت: هواپیما را اسرائیل اجاره کرده بود تا که اسلحه امریکائی را به ایران حمل کند... و بر من روشن شد که مقامات امریکائی، با نقض قانون، به اسرائیل چراغ سبز داده‌اند برای فروش اسلحه امریکائی به ایران. و او پی می‌برد که سرآغاز توافق برسر تحویل اسلحه امریکائی به ایران، پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۹۸۰ است.

ولیوت گفت: پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در نوامبر ۱۹۸۰، اسرائیلی‌ها این موقعیت را می‌جویند که مقامات حکومت ریگان در قلمرو امنیت ملی امریکا، به آنها نقش بدهند.

• **روآمدن محافظه‌کاران جدید:** مقامات جدید که ولیوت از آنها سخن گفته بود، کسانی بودند که اینک با صفت محافظه‌کار جدید شناخته می‌شوند. روبرت مک فارلین، مشاور امنیتی ریگان یکی از آنها است. پل ولفوویتز که آن زمان، مدیر اداره سیاست‌گذاری وزارت خارجه امریکا بود، یکی دیگر از محافظه‌کاران جدید است.

بنابر مدارک موجود در کتابخانه ریگان، مک فارلین و ولفوویتز از طریق یک کانال محرمانه با اسرائیل همکاری می‌داشته‌اند. بنابر یادداشت ولفوویتز خطاب به مک فارلین - در باره ارتباط اسرائیل با ایران و ارسال اسلحه توسط اسرائیل به ایران - برای این‌که رابطه ثمربخش باشد، باید موضوع از دایره اندک شمار کسان، بیرون نرود.

• رابطه‌ای که میان محافظه‌کاران جدید صاحب مقام در حکومت ریگان و اسرائیل با ایران که پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۹۸۰ شروع شده بود، ادامه یافت. بدستور ریگان، به ایران موشکهای تاو ضد تانک و موشکهای ضد هوائی امریکائی، توسط اسرائیل به ایران فروخته شدند. این فروشها بودند که در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶، افتضاح ایران - کنترا را بیارآوردند. مدارک موجود در کتابخانه ریگان معلوم می‌کنند که زد و بندها که تا بر ملاء شدن افتضاح ایران گیت ادامه یافتند، پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۱۹۸۰، آغاز گرفته‌اند.

دست اندرکاری مک فارلین در زد و بندهای پنهانی، هم از آغاز، یعنی پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا، است (یک ایرانی در هتل آنفان پلازا در واشنگتن به ماک فارلین و ریچارد آلن و لورانس سیرمن، هر سه از ستاد انتخاباتی ریگان - بوش پیشنهاد معامله کرد تا که گروگانها بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا آزاد شوند). این زد و بند با حکومت رادیکال ایران بعمل آمد تا مانع از انتخاب شدن کارتر به ریاست جمهوری امریکا بگردد.

• وقتی ریگان ریاست جمهوری خود را در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ آغاز کرد، مک فارلین، نخست، معاون وزیر خارجه شد و دست در دست اسرائیل مشغول ارسال اسلحه به ایران گشت. سپس، مشاور امنیتی ریگان شد و در این مقام، نقشی محور ی در سازماندهی توافق جدید همکاری امنیتی امریکا و اسرائیل در ۱۹۸۳ ایفا کرد. در پی آن، فروش غیر قانونی اسلحه به ایران در سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ انجام گرفت و به افتضاح ایران - کنترا سربازکرد.

در سال ۲۰۰۳، وقتی من از ولیوت، در باره مدارک از قید سر رها شده، گویای قرار و مدار مک فارلین و ولفوویتز در باره فروش سری اسلحه به ایران توسط کشور ثالث، پرسیدم، او با میل پاسخ داد: من فکر می‌کنم معامله پنهانی بر سر تحویل اسلحه امریکائی به ایران توسط اسرائیل، پیش از انتخابات ریاست جمهوری امریکا انجام گرفت و در ژوئیه ۱۹۸۱، از پرده بیرون افتاد. فروش محرمانه اسلحه امریکائی به ایران، غیر قانونی بود.

• بنابر یادداشت پل برمر، دبیر اجرایی وزارت خارجه امریکا که یکی از محافظه‌کاران جدید بشمار است، در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۱، یعنی ۵ روز پیش از سرنگون شدن هواپیمای آرژانتینی، گروه محافظه‌کاران وزارت امور خارجه امریکا، برآن شدند طرح فروش اسلحه توسط کشور ثالث به ایران را به تصویب حکومت برسانند. اما طرح آنها با مقاومت شدید یک گروه از مقامات وزارت خانه‌ها روبرو شد. با آنکه شماری از مقامات امریکائی نظر خصمانه نسبت به ایران داشتند، حکومت ریگان متمایل به گشایشی محرمانه بروی ایران بود. شماری از کارفرمایان امریکائی می‌خواستند فرصت را برای سود جستن از معامله با ایران مغتنم بشمارند. یادداشت برمر حاکی است که برسر مخالفت یا موافقت امریکا با

فروش اسلحه غیر امریکائی به ایران، میان مقامات حکومت اختلاف وجود می‌داشت. حکومت به این نتیجه رسید که نباید با فروش اسلحه غیر امریکائی به ایران مخالفت کند:

در ۲۱ ژوئیه ۱۹۸۱، مقامات حکومت، مرکب از بوش، معاون ریاست جمهوری و کیسی، رئیس سیا، و کاسپار وینبرگر، وزیر دفاع و آلکساندر هیگ وزیر خارجه اجتماع کردند و با نظر محافظه‌کاران جدید صاحبان مقامها در وزارت خارجه، با دادن چراغ سبز برای فروش اسلحه به ایران، موافقت کردند.

مدرک این موافقت در شمار مدارک منتشره قرار نگرفت. تنها یادداشتی به تاریخ ۳ سپتامبر ۱۹۸۱ حاکی از تغییر سیاست و مخالفت مقامات وزارت‌خانه‌ها با آن، از برمر به ریچارد آلن، نخستین مشاور امنیتی ریگان، وجود دارد. یادداشت خاطر نشان می‌کند که کشورهای عرب میانه‌رو، عربستان سعودی و مصر و اردن و کویت و عمان و امارات متحده عربی مخالف فروش اسلحه به ایران هستند.

• در آخر تابستان ۱۹۸۱، دو همکار، یکی مک فارلین و دیگری ولفوویتز، پیشنهادی برای مهار محرمانه سیاست امریکا نسبت به ایران، به وزیر خارجه امریکا دادند. این دو در یادداشتی به هیگ، وزیر خارجه، به تاریخ ۱ سپتامبر ۱۹۸۱، از او خواستند که مک فارلین را متصدی این کنترل بگرداند. آنچه ما می‌خواهیم اینست که مک فارلین، به فوریت، مسئول یافتن راه‌حلهای برای این مسائل، هم در سطح وزارت خارجه و هم در سطح وزارتخانه‌ها، بگردد.

در همان سال، دیرتر، مک فارلین و ولفوویتز در دیگری، در ارتباط با منافع اسرائیل، بروی ایران گشودند. بنابر یادداشت ۸ دسامبر ۱۹۸۱، از مک فارلین به ولفوویتز اطلاع از اجتماعی می‌دهد با داوید کیمچی، مقام اطلاعاتی اسرائیل، در ۲۰ دسامبر ۱۹۸۱، دادند. و از او می‌خواهد دو موضوع را با او مورد گفتگو قراردهد: یکی ایران و دیگری مسئله‌ای که به دلایل امنیت ملی، قابل انتشار نیست. او به ولفوویتز می‌نویسد: البته این مسئله حساس است و آن را نباید با هیچ‌کس دیگر در میان بگذارد و با هیچ مسئله دیگر در آمیزد. در گفتگو، کیمچی نگرانی اسرائیل را در باره آینده ایران اظهار می‌کند و موقع را مساعد سیاست فعالی از سوی حکومت ریگان بر اثر گذاشتن بر تحول رژیم

ایران ارزیابی می کند. و همکاری امریکا و اسرائیل را برای حل و فصل این مسائل بسیار مهم می شمارد. دو طرف موافقت کردند که برای آنکه کار پیش برود، باید محرمانه انجام بگیرد و جزئی چند از آن مطلع نگردند. بدین سان، مک فارلین و ولفوویتز اسرائیل شریک و همکار امریکا در تهیه استراتژی‌ها برای اثر گذاری از درون بر دولت ایران، می شناسند و می کنند. وسیله اثر گذاری، از دید اسرائیل و این دو، تحویل اسلحه به ایران می شود.

• در ۱۹۸۲، ریگان مک فارلین را مشاور امنیتی خود می کند. بنابر مدارک، جانشین او، اگل برگر، در باب ایران، تحت تأثیر زوج مک فارلین و ولفوویتز، قرار نمی گیرد. در اول آوریل ۱۹۸۲، او در پاسخ به یادداشت، دستیار ولفوویتز، می نویسد: «برخی ایده‌ها در باره یک سیاست فعال تر در قبال ایران، جالب توجه هستند. اما تردید جدی نسبت به نزدیک به تمام آنها دارد. عمده بخاطر اثرات آنها بر روابط ما با عربها».

• **پی آمدهای دراز مدت معامله‌های پنهانی (اکتبر سورپرایز و ایران گیت):** پی آمدهای دراز مدت معامله‌های پنهانی حکومت ریگان با اسرائیل و ایران و عراق، هم امروز، تابستان ۲۰۱۵، قابل مشاهده اند. جنگ ایران و عراق که، در آن، به دو طرف اسلحه داده می شد، سبب طولانی شدن آن تا ۱۹۸۸ شد. با شمار کشته‌های دو طرف که یک میلیون برآورد شده است. و - در سالهای بعد از آن جنگ، اتحاد اسرائیل و ایران روی به اختلاف نهاد و به خصومتی انجامید که امروز میان دو کشور برقرار است.

- عراق مقروض شد و چون کشورهای قرض دهنده از عراق خواستند بدهی خویش را بپردازد، در ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد. بوش (پدر) که رئیس جمهوری امریکا بود، جنگ خلیج فارس را برای راندن صدام از کویت به راه انداخت و دیکتاتور عراق را در صدر دشمنان امریکا جای داد.

- در ۱۹۹۱، بوش برای حمله به عراق از دولت سعودی خواست پایگاه در اختیار امریکا بگذارد و آن دولت این کار را کرد. اما این عمل خشم جهادگران عربستان، در رأس آنها بن لادن، را برانگیخت. همان بن لادنی که با امریکا در راندن قوای روسیه از افغانستان همکاری می کرد. بن لادن بسرعت دشمن قسم خورده امریکا شد.

- قابلیت تکنولوژی عالی ارتش مدرن امریکا چنان فوق‌العاده بود که محافظه‌کاران جدید را به این نتیجه رساند که سامانه‌های جدید اسلحه طبیعت جنگ را بطور کیفی تغییر داده‌است و در دنیائی که محور فعال امریکا است، به امریکا امکان بخشیده‌است سیاست‌های خود را، با تهدید به اعمال زور و یا با اعمال آن، به کشورهای جهان دیکته کند. بخصوص بعد از سقوط رژیم شوروی در پایان ۱۹۹۱.

- این خود فاتح جهان انگاری سبب شد که در ۱۸ فوریه ۱۹۹۲، پل ولفوویتز که اینک معاون سیاسی وزارت داد امریکا بود و معاونش لوئیس سکوتر لیبی طرحی برای سلطه بر جهان تهیه کنند. بنابر این طرح، امریکا حق دارد دست به جنگ پیش‌گیرانه بزند برای جلوگیری از تهدید احتمالی از سوی کشوری و یا در صورت سرباز زدن کشوری از قبول سلطه امریکا.

پس از این‌که طرح توسط نیویورک تایمز انتشار پیدا کرد، بعنوان یک طرح امپریالیستی مورد انتقاد قرار گرفت. با وجود این، اصول عمده آن اصول راهنمای دیگر محافظه‌کاران جدید در باره جهان باقی ماندند. یکی از آن اصول این بود که با «رژیم‌های لات» دیگر مذاکره‌ای در کار نخواهد بود، تغییر آن رژیم‌ها در دستور خواهد بود.

با آنکه طرح در حکومت بوش تهیه شد، اما حکومت کلinton بسیاری از دستورات عمل‌های آن را بکار برد. با وجود این، کلinton در برابر اصرار محافظه‌کاران جدید بر حمله نظامی به عراق مقاومت کرد. اما تحریمی سخت مقرر کرد و به عراق حمله هوائی کرد و سرنگون کردن رژیم صدام را هدف سیاست خارجی امریکا گرداند.

- در سال ۲۰۰۰، وقتی قاضی طرفدار جمهوری خواه‌ها در دادگاه عالی، بسود بوش (پسر) رأی دادند و او به ریاست جمهوری امریکا رسید، ولفوویتز و لیبی و دیگر محافظه‌کاران جدید به قدرت رسیدند. اینان متقاعد بودند که استراتژی در خور تغییر رژیم‌های کشورهای خاورمیانه است. کار را با عراق شروع کردند و قرار بر این بود که بعد رژیم‌های ایران و سوریه را تغییر دهند. از هدف‌ها یکی این بود واقعیت جدیدی ایجاد بگردد که به اسرائیل امکان بدهد مرزهای خود را به فلسطینی‌ها و کشورهای عرب خود تعیین کند. حمله به عراق و افغانستان با

هدف ایجاد این واقعیت جدید انجام گرفت. در این دو جنگ، ۴۵۰۰ نظامی امریکائی و صدها هزار عراقی کشته شدند. و ۱۰۰۰ میلیارد دلار هزینه جنگ شد و در پایان ۲۰۱۱، امریکا قوای خود را از عراق بیرون کشید.

- برغم فاجعه عراق، محافظه‌کاران جدید همچنان به فشار می‌آورند امریکا از راه حمله نظامی به ایران و سوریه، رژیم‌های این دو کشور را تغییر دهد. بدیهی است از یادبرده‌اند خود و اسرائیلی‌ها حامی رژیم ایران بودند.

* بر پی‌آمدهای بر شمرده نویسنده باید افزود این پی‌آمدها را:

- کودتا بر ضد انقلاب و تجربه دموکراسی در خرداد ۶۰ و استقرار سیاه‌کارترین استبدادها که جنایت و خیانت و فساد را روش حکومت بر مردم ایران کرده‌است.

و

- جانشین اسلام‌گرائی - گرایش به اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی و خشونت زدائی - اسلام‌گریزی و اسلام‌ستیزی. و
- همه ساخته‌های امریکا و اروپا، برضدشان شدند: القاعده و داعش و نیز دولت‌های دست‌نشانده و گرفتار تروریسم و خشونت کور شدن سرزمین‌های مسلمان نشین. و

- ویرانه شدن سرزمین‌های مسلمان نشین و برخاستن امواج فرار از کشورهای مسلمان بسوی کشورهای دیگر و اینک غرب. و
- فرار سرمایه‌ها و استعدادها و ناچیز شدن بهای نفت.
- بیابان شدن ایران و نیز کشورهای دیگر منطقه.

• و...

برای آن که این پی‌آمدها پایان پذیرند، این مردم ایران و دیگر کشورهای منطقه هستند که باید شجاعانه با واقعیت روبرو شوند، با این واقعیت که این‌همه را سبب نه انقلاب که کودتا بر ضد انقلاب است و راه‌کار مطمئنی جز جنبش همگانی برای متحقق کردن هدف انقلاب که جمهوری شهروندان است، نیست. با وجود این، برای این که مردم ایران حقوق تضییع شده خویش را بازستانند، می‌باید حقیقت و تمام حقیقت در

باره گروگانگیری و سازشهای پنهانی هم به عرض مردم ایران و هم به عرض مردم امریکا رسانده گردد. کودتای ۲۸ مرداد نیز. مردم امریکا نه تنها بخاطر بازپس دادن حقوق ایرانیان باید تمام حقیقت را بدانند، بلکه بخاطر از دست ندادن دموکراسی هم باید تمام حقیقت را بدانند.

وضعیت سنجی هفتاد و هشتم:

گزارش از ایران در باره نقش رژیم در منطقه (یکی از موضوع‌های توافق محرمانه)؟

۳ سپتامبر ۲۰۱۵ برابر ۱۲ شهریور ۱۳۹۴

*** رژیم ولایت مطلقه فقیه، در طول عمر خود، بیشترین سود را به اسرائیل رسانده‌است:**

از قبل از انقلاب گروهی به اصطلاح ضدیت خود با اسرائیل را شعار کار خود قرار داده و هر از چندی در دشمنی با اسرائیل سخن گفته و بیانیه صادر می‌کردند و گاهی اوقات عنوان می‌کردند که می‌خواهند برای جنگیدن با اسرائیل به مصر یا لبنان و سوریه و... بروند و با اسرائیلیان وارد جنگ شوند و آن کشور را نابود سازند.

انقلاب ایران که پیروز شد ادامه دهندگان همان راه یعنی خمینی و یارانش که قدرت را بعد از کودتای سال ۶۰ به طور مطلق در دست گرفته بودند به جای پایان بخشیدن سریع به جنگ با عراق، همزمان مدعی حمله به اسرائیل و آزادی لبنان بعد از فتح عراق شدند.

با نگاهی به عملکرد خمینی و بعد از او، سید علی خامنه‌ای در طول سالهای بعد از انقلاب به خوبی می‌توان از کمک‌هایی که این گروه به سود اسرائیل کرده‌است، آگاه شد:

• **جنگ ایران و عراق:** ورود به جنگی فرسایشی با کشور عراق، به دلیل نیاز شدید خمینی و دستیاران او، همچنین سپاه پاسداران، به هرچه طولانی‌تر کردن جنگ.

در این بین، این اسرائیل بود که همانند انگلیس و آمریکا و برخی دیگر از کشورهای منطقه از این جنگ نهایت استفاده را برد. زیرا دو ارتش قدرتمند منطقه وارد جنگی شدند که تنها به کشتار و تخریب هر دو کشور انجامید و به سود اسرائیل شد. می‌دانیم که آلن کلارک، وزیر دفاع اسبق انگلستان نیز گفته بود: جنگ در سود انگلستان و غرب بود اسباب ایجاد و ادامه‌اش را فراهم کردیم.

اما حمله عراق به ایران، فرصتی به خمینی و دستیاران او برای برقرارکردن رابطه محرمانه با اسرائیل و از طریق اسرائیل با آمریکا داد، معامله بر سر گروگانها (اکتبر سورپرایز) که دنباله آن، واسطه‌گری اسرائیل در خرید اسلحه بود (ایران گیت)، دو افتضاح بین‌المللی بودند که حاصل روابط پنهانی با اسرائیل بودند.

• یکی از دلایل عمده طولانی شدن جنگ نیاز خمینی و سایر روحانیون دستیار او، قدرت‌گیری سپاه پاسداران و تضعیف ارتش بود وگرنه این جنگ قرار بود سال شصت به پایان برسد. اندیشه دخالت در کشورهای منطقه و غیر منطقه، آن‌چنان در عملکرد خمینی و یاران او روشن بود که همواره سخن از نابودی سران کشورهای عربستان، کویت، مصر، مراکش، عراق، اردن و... می‌گفتند و مدعی بودند با صدور انقلاب، آن کشورها را از ستم سران آنها آزاد خواهند ساخت. به تبعیت از سخنان خمینی، سرداران سپاه نیز اقدام به تشکیل سپاه قدس و بخشی دیگر در سپاه برای صدور انقلاب کردند.

بعد از آزادی خرمشهر، خمینی به این فکر افتاد که از طریق عراق به لبنان برود و قدس را آزاد کند. آن زمان، فکر بوجود آوردن «کمربند سبز» یا اتحادی از ایران و عراق و سوریه و لبنان، تحت رهبری او، در او القاء شده بود. بیهوده نبود که

- خمینی ۳ هفته پس از بازپس‌گیری خرمشهر گفت: «ما باید از راه شکست دادن عراق به لبنان برویم. ما می‌خواهیم که قدس را نجات بدهیم. لکن بدون

نجات کشور عراق از این حزب منحوس [بعث عراق] نمی‌توانیم. مقدمه اینکه لبنان را نجات بدهیم، این است که عراق را نجات بدهیم.

- هنگامی که ایران در خرمشهر به پیروزی رسید، خمینی به جای پایان دادن به جنگ و کمک به لبنانی که مورد حمله اسرائیل قرار گرفته بود، به این می‌اندیشید که با شکست عراق که یکی از دشمنان اسرائیل بود به لبنان برود و نشد. میلیون‌ها مسلمان در این جنگ خانمانسوز هشت ساله که، هیچ برنده‌ای به جز اسرائیل نداشت، کشته شدند.

• بعد از فوت خمینی سید علی خامنه‌ای در پی گسترش دخالت طلبی در سرزمین‌های اسلامی، سخن از هلال شیعی به میان آورد. و

- سردار محمد علی جعفری فرمانده سپاه پاسداران گفت: «...اگر صدور تفکر مقاومت از انقلاب اسلامی به عراق، سوریه و لبنان صورت نمی‌گرفت امروز سرنوشت این کشورها معلوم نبود، چه می‌شد؛ اگر این تفکر نبود انقلاب یمن به پیروزی نمی‌رسید... معارضان را در سوریه مسلح کردند تا نظام حاکم بر سوریه را که در مسیر انقلاب اسلامی و در خط مقدم جبهه اسلامی بود ساقط کنند، اما نتیجه آن، تشکیل نیروی مردمی مسلح ۱۰۰ هزار نفره طرفدار جمهوری اسلامی ایران بود که در این کشور سازماندهی شده‌اند. مهمتر از آن، دل‌های مردم سوریه بود که امروز با ایران و جمهوری اسلامی یکی شده است ... خدعه‌های دشمنان به برکت خون شهدا با نصرت خداوند و خدعه الهی خنثی شده و نتیجه آن یکی شدن دل‌های مردم عراق و ایران شده‌است. وحدت و همدلی بین ملت‌های عراق، سوریه، یمن و دیگر کشورهای منطقه با ایران محقق شده‌است و این مهم را تنها ادامه حرکت در راه خدا محقق کرده‌است».

به راستی منظور سردار جعفری از پیروزی‌های کشورهایی مانند عراق، لبنان، سوریه و یمن چیست و آنها چه سرنوشتی را یافته‌اند؟ به سود اسرائیل، سوریه با خاک یکسان شده و یمن در آتش جنگ می‌سوزد و یک سوم عراق در دست داعش است و در تظاهرات بغداد، شعارمرگ بر ایران سر می‌دهند. «هلال شیعه»، که نخست در خمینی‌القاء شد و سپس خامنه‌ای متحقق کردن آن‌را، هدف خود کرد، دست‌آویز سعودیها و اسرائیلی‌ها نیز شد و آنها به پشت گرمی آمریکا و اروپا، این کشورها را ویران و قدرت اسرائیل را در منطقه، بلامنازع

کردند. اما حاصل آن برای ایران، غیر از هزینه جانی و مالی سخت سنگین، این است:

۱. خامنه‌ای نیاز به بمب اتمی داشت بعنوان پشتوانه «هلال شیعه» که تشکیل شدن آن را قطعی می‌دانست. برنامه اتمی را پنهانی به اجرا گذاشت و برنامه لو رفت و بحرانی را ببار آورد که تا بخواهی زیان اقتصادی به کشور وارد کرد. سرانجام نیز خامنه‌ای ناگزیر شد به توافق وین که ایران را تحت قیمومت بیگانگان قرار می‌دهد، تن دردهد.

۲. در منطقه، جبهه‌ای برضد ایران تشکیل بگردد. هم اکنون ایران از چهار سو تهدید می‌شود.

۳. ۸ منبع نفت و گاز مشاع را کشورهای حوزه خلیج فارس می‌برند و می‌خورند. در همان حال تأسیسات صنعت نفت ایران مستهلک شده و بخاطر تحریمها ایران نتوانسته است آنها را نو کند.

۴. ایران در تمامی جنگهای عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و یمن درگیر است. و این درگیری است که موضوع توافق محرمانه شده است.

۵. «ایران» نمی‌تواند در متوقف کردن جنگ‌ها و استقرار صلح نقشی را ایفاء کند و محکوم است در جنگ به خود نقش بدهد، پس ناگزیر است به مداخله نظامی، تحت مهار امریکا، تن در دهد. نمی‌تواند زیرا بن‌مایه اصل ولایت مطلقه فقیه اعمال زور است. خامنه‌ای معتقد به «النصر بالرعب» است و نظریه ساز خشونت‌گری، مصباح یزدی، خشونت را سرشت انسان می‌داند و مدعی است خداوند ناچار بود چنین موجودی را خلق کند؛ او نیز «حرکت قسری» را واجب می‌داند. او و خامنه‌ای، برخلاف نصوص قرآنی، قائل به جنگ ابتدائی هستند. این طرز فکر، ایران را از ایفای نقشی جز آتش بیار جنگ شدن باز می‌دارد. بخصوص که به جنگ در بیرون از مرزها برای ولایت مطلقه بر مردم ایران نیز نیاز مبرم دارد.

از آنجا که ولایت مطلقه فقیه جز در بکاربردن زور، کاربرد ندارد و بخاطر تضادش با حقوقی که انسان دارد، نمی‌تواند هم داشته باشد، معلولیت طرزفکر، در موضعگیری‌های خامنه‌ای و دستیاران او، بوضوح، نمایان می‌شود:

• سردار محمد رضا نقدي-در پيامي به مناسبت روز جمهوري اسلامي - گفته است: «...در پرتو رهبري الهي امام خامنه‌اي همانگونه كه امام خميني فرموده بود، اسلام سنگرهاي كليدي جهان را يكي پس از ديگري فتح مي‌كند و جهان اسلام هر روز به تحقق وصيت امام خميني كه فرمود: «بسوي يك حكومت اسلامي با جمهوري‌هاي آزاد و مستقل پيش رويد» نزديكتر مي‌شود، امروز ديگر اين يك شعار و تنها يك آرزو نيست، اين وصيت اكنون واقعيي انكارناپذير و در حال تحقق است كه ظهور آن را در تحولات عراق، سوريه، لبنان، فلسطين، يمن و... مي‌توان بوضوح مشاهده كرد. سياست هاي حكيمنانه و تدابير الهي امام خامنه‌اي سياست‌هاي استعماري و استثمارگرانه استكبار را به بن‌بست كشانده است و كار را به جايي رسانده كه تنها راه حسابگرانه و امكانپذير براي شيطان بزرگ تسليم برابر جمهوري اسلامي است.»

• سردار محمد مطهري، جانشين فرمانده سپاه ثارالله استان كرمان گفته است: «... تفكر انقلاب اسلامي كه خواسته امام خميني (ره) بود به تمام دنيا صادر شده و امروز بيداري اسلامي از بركات دوران دفاع مقدس است. شكل‌گيري بسيج در كشورهاي عراق، سوريه، لبنان، يمن، فلسطين و... ناشي از صدور تفكر انقلاب اسلامي به جهان به ويژه جهان اسلام است.»

* سرنوشت لبنان و سوريه، دو كشور از كشورهاي پيروز! از نظر سرداران افراطي:

در وضعيت فعلي بر خلاف شعارهايي كه برخي از سرداران و ولي‌فقيه مطرح مي‌كنند، از درون كشور كه به وضعيت منطقه مي‌نگريم، مي‌بينيم: هيچ آينده روشني براي كشورهايي كه گويا «مستقل و آزاد شده‌اند»، مشاهده نمي‌شود. برعكس، كشورهايي كه خامنه‌اي و سردارانش آنها را تحت نفوذ «ايران» مي‌خوانند، از جمله كشورهايي هستند كه جنگ داخلي و جنايت و كشتار و فقر و فساد در آنها بيداد مي‌كند. عراق و سوريه و فلسطين و يمن ويرانه‌هائي شده‌اند كه، در آنها، قدرتهاي خارجي، با پادرمياني گروه‌هاي مسلح و مجاز به وحشيانه‌ترين جنايت‌ها، جنگ مي‌كنند. باز وقتي از درون ايران به اين كشورها مي‌نگريم و شعار رژيم را كه همه روز تكرر مي‌شود،

می‌شنویم، دیگر تردید نمی‌کنیم که رژیم برای حفظ خود، یکی از عوامل جنگ مزمن در کشورهای اطراف ایران است تا بتواند مدعی شود که «ایران جزیره ثبات» و «کشور امن منطقه است». با توجه به ترسی که در مردم القاء شده‌است، - ترس تبدیل شدن ایران به افغانستان و عراق و سوریه و یمن - در می‌یابیم که رژیم، علاوه بر طرز فکر ولایت مطلقه فقیه، به خاطر این که بقای خود را «اوجب واجبات» می‌داند، ادامه جنگ مرگبار و ویران‌گر در کشورهای اطراف ایران را شرط ادامه حیات خود می‌داند. وضعیت کشورهای منطقه و نقش ایران در آن، گویا است:

• **صدور انقلاب به لبنان** - لبنان به دلیل داشتن یک اکثریت شیعه، از پیش از انقلاب، در سیاست منطقه‌ای رژیم از تقدم برخوردار بود. اما با پیروزی انقلاب و کشته شدن امام موسی صدر، خمینی و جانشین او با هزینه‌های فراوان، دست به ایجاد یک نیروی مسلح در لبنان زدند. تا که یک نیروی مسلح برای تصدی جنگ‌های موضعی و ترورها در اختیار داشته باشند. با تشکیل حزب‌الله این کشور گرفتار وضعیتی شد که اینک در آن است. هم‌اکنون رئیس جمهوری ندارد. حکومتش ناتوان و تظاهرات مداوم در بیروت و شهرهای دیگر خواهان استعفای این حکومت نیم بند هستند. هم شیعه‌ها و هم سنی‌ها و هم مسیحی‌ها مسلح هستند. و حزب‌الله گرفتار جنگ در سوریه است. رژیم وسیله کار غرب و اسرائیل است. چرا که طرح غرب برای سوریه و لبنان، تجزیه است. چنان‌که وقتی مسیحیان لبنان به این طرح اعتراض کردند، سارکوزی، رئیس جمهوری پیشین فرانسه، به آنها گفته بود: مسیحی‌های منطقه چرا به اروپا مهاجرت نکنند؟

• در سوریه، دولت سعودی و دولت ترکیه مسلح‌کننده نخستین مخالفان رژیم اسد و واردکننده گروه‌های مسلح به این کشور بودند. در برابر، روسیه و ایران از رژیم بشار اسد حمایت کردند و می‌کنند. رژیم ولایت فقیه، هم نفت و هم پول می‌دهد و هم نیرو در سوریه دارد و هم حزب‌الله را وارد جنگ سوریه کرده‌است. سردار جعفری مدعی است «یک نیروی ۱۰۰ هزار نفری مسلح طرفدار جمهوری اسلامی در سوریه تشکیل شده‌است. اما حقیقت اینست که

بخش بزرگی از سوریه در تصرف داعش است و مأموریت داعش، در کنار جنایت‌های بی‌حساب، بدون تاریخ کردن سوریه و عراق است. ویران کردن آثار تاریخی، عاری کردن سرزمین‌های داعش زده از تاریخ است. بدیهی است این تاریخ زدائی پاک کردن وجدان تاریخی مردم این کشورها را به دنبال می‌آورد و حاصل آن، تجزیه عملی و تبدیل شدن منطقه به قلمرو وسیع تحت سلطه اسرائیل، بدون توانائی مقاومت است. در حال حاضر، سوریه ویرانه‌ای است که عملاً به ۶ منطقه تجزیه شده است: منطقه تحت تصرف اسرائیل و منطقه تحت مهار رژیم اسد و منطقه تحت مهار داعش و منطقه تحت مهار النصرة و منطقه تحت مهار گروه‌های مسلح تحت حمایت غرب و منطقه کرد نشین.

* علت ایجاد سپاه قدس و استفاده از حزب‌الله لبنان بمثابه آلت فعل:

• در مورد استفاده ابزاری از حزب‌الله، سلیمی نمین از اعضای اولیه دفتر سیاسی سپاه پاسداران، می‌گوید: «...در مورد مساله حزب‌الله، ایشان (منظور هاشمی رفسنجانی) بهتر از همه می‌دانند که آن زمان چه کسی مایل به استفاده ابزاری از حزب‌الله بود که البته جلویش گرفته شد. نیاز به پوشش و بهانه، در قضیه مک فارلین و ارتباط با آمریکا باعث ابزار قرار دادن حزب‌الله توسط ایشان بود. در قضیه گروگان‌گیری حزب‌الله در لبنان، ایشان از حزب‌الله استفاده ابزاری کرد و بعد هم خود را به عنوان میانجی وارد کرد تا بتواند مستقیم با آمریکایی‌ها ارتباط بگیرد که البته این قضیه یعنی (آمدن هیأت) مک فارلین (به ایران) لو رفت. به هر حال امروز حزب‌الله خودش مستقلاً دارد عمل می‌کند و مورد اعتماد مردم لبنان و جریان مقاومت در منطقه است. اگر سیاست ابزاری‌ای که آقای هاشمی آن زمان دنبال می‌کرد و اسمش را می‌گذارد عمل‌گرایی، امروز دنبال می‌شد شاهد قدرت امروز حزب‌الله نبودیم»
در این رابطه بهتر دیدیم که به علت و زمان حضور سپاه پاسداران و تشکیل نیروی قدس، مختصراً اشاره نماییم: ساختار معاونت اطلاعات سپاه در

دوران ریاست سردار احمد وحیدی که در غیاب محسن رضایی و رضا سیف‌اللهی و کاظم کاظمی ریاست آن را بر عهده داشت، عبارت بود از: بخش اطلاعات عراق، اطلاعات خلیج فارس و کشورهای عربی، بخش لبنان، بخش افریقا، بخش عملیات ویژه و تشکیلات اداری خاص. با به دست‌گیری اطلاعات داخلی و خارجی توسط وزارت تازه تاسیس شده یعنی واواک، معاونت اطلاعات سپاه به رکود دچار شد. برای خروج از آن دو رویکرد را اختیار کرد:

۱. اول پیگیری حمایت از نهضتها و جنبش‌های آزادیبخش اسلامی

۲. دوم ایجاد جریان جنگ‌های نامنظم.

در خصوص رویکرد اول، معاونت اطلاعات سپاه بسرعت به تقویت نیروهای خود در لبنان و سوریه پرداخت و تلاش کرد تا در کشورهای همجوار جای خالی واحد نهضتهای سابق که قبلاً حوزه فعالیت گروه محمد منتظری بود را پر کند. با توجه به درگیریهای وسیع اسرائیل در جنوب لبنان، تقویت حزب‌الله باموفقیت چشمگیری روبرو شد. در این مرحله، بخش لبنان معاونت اطلاعات سپاه موفق شد اولین پایگاه‌های آموزش نظامی خود را در لبنان دایر کرده و پایگاه‌های محکمی را در سوریه ایجاد کند.

از سوی دیگر، بالارفتن میزان تاثیرگذاری حزب‌الله در مناقشه درونی لبنان و نیز استقامت آنان در جنوب لبنان در برابر اسرائیل مشروعیت خاصی را برای این حزب ایجاد کرد. حزب‌الله از این پس با حمایت‌های مالی، نظامی و اطلاعاتی معاونت اطلاعات سپاه جای خود را در عرصه مناقشات سیاسی و نظامی لبنان بازکرد. جریان گروگانگیری چند تن از اتباع آمریکایی و فرانسوی توسط حزب‌الله و نیز منافعی که ایران در این میان از نظر سیاسی و نظامی بدست آورد، الویت ویژه‌ای را برای حزب‌الله و معاونت اطلاعات سپاه موجب شد.

با نهایه شدن سازماندهی حزب‌الله لبنان، شورایی بنام شورای قرار (شورای تصمیم‌گیری) در آن ایجاد شد که یکی از اعضای آن فرمانده قوای سپاه در لبنان بود که توسط معاونت اطلاعات سپاه منصوب می‌شد. وظیفه این فرد

فرماندهی نیروهای سپاه در لبنان و نیز نظارت بر تصمیم‌گیری‌های متخذه در حزب‌الله لبنان بود.

دومین رویکرد جدید اطلاعاتی معاونت اطلاعات سپاه، ایجاد جریان جنگ‌های نامنظم اطلاعاتی است که با توجه به شدت گرفتن جنگ، هیچ نهادی بصورت سازماندهی شده متولی آن نبوده‌است. در چنین شرایطی فرماندهی اطلاعات سپاه با بکارگیری برخی از فرماندهان لشکرهای عملیاتی سپاه مانند علی فضلی در اواخر سال ۱۳۶۳ تلاش کرد تا يك قرارگاه جنگ‌های نامنظم با گرایش اطلاعات و ایجاد حلقه‌های جمع‌آوری اطلاعات در درون خاک عراق تاسیس کند.

هر چند در همان ابتدای کار به علت اختلاف دیدگاه میان فرماندهان اطلاعات و نیروهای رزمی در مورد ساختار، ماموریت و کیفیت این قرارگاه اختلافاتی بروز کرد و موجب خروج فضلی و دیگر اطرافیان وی از معاونت اطلاعات شد، اما نتیجه این تلاش، قرارگاه رمضان است که مرکزیت جنگ‌های نامنظم اطلاعاتی سپاه محسوب می‌شود و بعدها به یکی از مهمترین قرارگاه‌های اطلاعاتی و عملیاتی سپاه در کل جنگ تبدیل شد.

این قرارگاه در شهر کرمانشاه بتدریج جای خود را به عنوان اولین تجربه موفق جنگ‌های نامنظم بازمی‌کند و با گسترش آن بتدریج معاونت اطلاعات بخش اعظم نفوذ خود را بر آن از دست می‌دهد. بعدها این قرارگاه نیز مانند دیگر قرارگاه‌های سپاه تحت امر مستقیم فرماندهی کل سپاه قرار می‌گیرد. از فرماندهان اصلی این قرارگاه می‌توان به محمد باقر ذوالقدر و نیز محمد نقدی (شمس) اشاره کرد. لشگر ده بدر که متشکل از معاودین عراقی است نیز تحت امر همین قرارگاه قرار دارد.

بنابراین، در این دوره اطلاعات سپاه تمام توان خود را صرف اطلاعات عراق، قرارگاه رمضان و نهضتهای اسلامی در بیرون از ایران می‌کند. مسئله اطلاعات عراق با شدت گرفتن اختلاف میان واواک و معاونت اطلاعات سپاه بصورت فرماندهی جداگانه‌ای در می‌آید و مسئولیت آن به علی آقامحمدی نماینده سابق مجلس و قائم مقام فعلی صدا و سیمای جمهوری اسلامی سپرده می‌شود.

در این دوره، يك واقعه بصورت مجرد نقش اطلاعات سپاه را برجسته می‌کند و آن مسئله آمدن هیأتی به ریاست مك فارلین به تهران است. با تمایل هاشمی رفسنجانی برای خارج کردن آمریکا از موضع خود در باب جنگ ایران و عراق، (جنگ بدون برنده میان ایران و عراق) باب مذاکرات با آمریکا از ۵ کانال گشوده می‌شود. اما این بار، ماموریت رسیدگی به این پرونده به جای واواک که مسئول اطلاعات خارجی است، به اطلاعات سپاه سپرده می‌شود.

قائم‌مقام معاونت اطلاعات در این زمان فریدون وردی‌نژاد است که بعدها به علت خدماتش در جریان سفر هیأت مك فارلین به ایران و ترور قاسملو و فاضل رسول و قادری، به ریاست خبرگزاری جمهوری اسلامی و نیز سفارت ایران در چین می‌رسد. کنترل عملیات ورود هیأت مك فارلین به ایران زیر نظر وی و در حوزه عمل بخش ویژه معاونت اطلاعات سپاه قرار داده می‌شود. اطلاعات سپاه، به دلیل فعال شدن وسیع واواک در خارج کشور، مدت‌ها بود که فعالیت چندانی نداشت.

• جهت مشخص شدن فرماندهان و نیروهای قرارگاه رمضان که بعدها مسئولیت‌های مهمی را در اختیار گرفتند بهتر دیدیم که اسامی آنها را که معلوم شده است را بیاوریم: محمدباقر ذوالقدر، غلامحسین بشردوست، احمدی مقدم، محمود احمدی نژاد، محمد رضانی، علی فضلی، محمد جوادی، علی آقا محمدی، طه طاهری، حسین الله کرم.

در نوبت دیگر، تشکیل سپاه قدس و مداخله رژیم در جنگ‌های منطقه و موقعیت کنونی آن در این کشورها را دنبال می‌کنیم.

وضعیت سنجی هفتاد و نهم (بخش دوم):

تشکیل سپاه قدس و نقش آن در جنگهای داخلی کشورهای منطقه، همسو با سیاست اسرائیل

۱۰ سپتامبر ۲۰۱۵ برابر ۱۹ شهریور ۱۳۹۴

*** سپاه قدس فرآورده روابط رژیم ولایت مطلقه فقیه با ایران با هدف
تثبیت خود در ایران:**

ضرورت بازنگری در ساختارهای دوران جنگ و نیز تعریف ماموریت‌های جدید تحولات وسیعی را در درون معاونت اطلاعات سپاه ایجاد کرد. با انتخاب رهبر جدید برای نظام، خط مشی‌های جدید نیز برای سپاه وضع شد که یکی از آنها ایجاد نیروی مقاومت و دیگری ایجاد نیرویی برای حمایت از نهضت‌های اسلامی در سرتاسر جهان شد. بنابراین سپاه که تا این زمان براساس فرمان ۲۶ شهریور سال ۱۳۶۴ خمینی دارای سه نیروی زمینی، دریایی و هوایی بود، دو نیروی دیگر را نیز با تغییراتی که در بسیج و معاونت اطلاعات بوجود آورد به ساختار کلی خود اضافه کرد. نیروی قدس سپاه پاسداران حاصل تغییرات بنیادی معاونت اطلاعات سپاه بود اما تبدیل معاونت به نیرو هر چند مزیت‌های بیشتری برای اطلاعات سابق سپاه داشت اما موجب يك جراحی دیگر در این ساختار گردید. در سال ۱۳۶۸ ستاد کل سپاه پاسداران به ستاد مشترك سپاه تغییر نام داد. در پی این تحول بر مبنای ساختار ارتش، ادارات مختلف ستاد مشترك نیز شکل گرفت. یکی از این ادارات، اداره اطلاعات ستاد مشترك سپاه بود، با تشکیل این اداره بسیاری از نیروهای کیفی نیروی قدس جذب این اداره شدند. این دومین زایش اطلاعاتی از ساختار

اصولی اطلاعات سپاه بود. نیروی قدس عملاً تا زمان بحران بوسنی اسیر بحرانی بود که در واقع کل کشور دچار آن بود. جریان اعطای درجات نظامی و نیز بحران در بودجه بندی نیروهای نظامی کشور گریبان این نیروی تازه تاسیس را نیز گرفته بود.

هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور به نیروهای نظامی کشور اعلام کرده بود که اقتصاد کشور مانند زمان جنگ نمی‌تواند هزینه‌های آنان را تامین کند اما دست نیروهای نظامی را برای فعالیتهای اقتصادی با استفاده از رانتهای دولتی به منظور خودکفایی باز گذاشته بود. به دنبال همین سیاست است که در تمامی نیروهای نظامی معاونتهای خودکفایی وارد ساختار سازمانی می‌شوند و نیروی قدس نیز از این مسئله مستثنی نیست. جریان اعطای درجه‌های نظامی و نیز برنامه‌های خودکفایی اقتصادی، طبقه خاصی را در نیروهای نظامی و امنیتی ایجاد می‌کند که سرمنشا بسیاری از مفاسد اقتصادی و امنیتی در سال‌های بعد می‌شود. دوره بلاتکلیفی پس از جنگ شایعات وسیعی مبنی بر انحلال قدس را شایع می‌کند و این مسئله تا زمان بحران بالکان و شروع جنگ در بوسنی ادامه می‌یابد.

بحران بوسنی، به نوعی نیروی قدس را (که فرمانده آن محمد رضا نقدی و معاون آن، حسین الله کرم بودند) از گرداب انحلال نجات می‌دهد و این نیرو نیز با درک این وضعیت بوسنی را به عنوان منطقه جنگی و حوزه فعالیتهای نهضتی بصورت انحصاری در آورده و حتی وزارت اطلاعات نیز با توجه فرماندهی سپاه در منطقه تا قبل از قرارداد صلح دیتون در سال ۱۹۹۵ عملاً تحت الشعاع سپاه در بوسنی قرار می‌گیرد.

قرارداد صلح دیتون که زیر نظر آمریکایی‌ها به امضا رسید، در اولین بندهای خود، متذکر می‌شود که تمامی نیروهای خارجی مسلح می‌باید ظرف مدت شصت روز از بوسنی خارج شوند و این شامل نیروهای ایرانی هم می‌شود. با توجه به اینکه بوسنی هنوز اولویت خود را در صحنه سیاست خارجی از دست نداده بود، سپاه تشکلات گسترده‌ای را در بوسنی در اشکال مختلف فرهنگی و اقتصادی و حتی بازسازی ایجاد می‌کند تا به حضور خود در این منطقه ادامه دهد.

در این دوره، شخص خامنه‌ای توجه ویژه‌ای به بوسنی داشته و انتصاب احمد جنتی دبیر شورای نگهبان به عنوان نماینده وی در امور بالکان و بوسنی نشان دهنده این توجه ویژه است. اندکی قبل از پایان ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، احمد وحیدی جای خود را به قاسم سلیمانی فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله سپاه می‌دهد تا خود در شورای تشخیص مصلحت نظام و نیز بیت رهبری در امر تشکیل نهادهای موازی امنیتی و اطلاعاتی فعال شود. با حمایت‌های وسیع خامنه‌ای از نیروی قدس خصوصا در دوره پس از دوم خرداد که دیگر به او اواک اعتماد چندانی وجود نداشت، نیروی قدس در عرصه اطلاعات خارجی خصوصا در کشورهای بوسنی، حاشیه خلیج فارس، فلسطین، لبنان، افغانستان، ترکیه و عراق گسترش بسیاری پیدا می‌کند...

* غرامت های صدور انقلاب به لبنان :

دخالت‌های مستمر اطلاعات سپاه و نیروهای آن در لبنان که منجر به ایجاد و تقویت نیروی حزب الله شده بود با انفجار مقر نیروهای آمریکایی و فرانسوی در بیروت و گروگانگیری اتباع آمریکایی و اروپایی توسط حزب الله وارد دور جدیدی شد (۳). عملیات فوق با هدایت و لجستیک نیروهای اطلاعاتی سپاه پاسداران صورت می‌گرفت. منافعی که رژیم در این میان از نظر سیاسی و نظامی بدست آورد، موجب شد تا الویت ویژه‌ای را برای حزب الله و معاونت اطلاعات سپاه که بر اعمال حزب الله نظارت داشت در نظر گیرد.

• مهمترین اعتراف به دخالت ایران در انفجار و گروگانگیری و... در لبنان را، نخست، محسن رفیق دوست، بدهکار بازار میوه و تره بار قبل از انقلاب و سردار سرتیپ بعد از انقلاب، می‌کند. او می‌گوید (وی در یکی از کارخانجات صنایع دفاع کشور این سخنان را ایراد کرد و در روزنامه رسالت ۲۹ تیر ۷۰ د رج شده است): «...انقلاب در لبنان و در خیلی از جاهای دنیا آمریکا ضرب شست ما را بر پیکر منحوس خودش احساس می‌کند و می‌داند آن مواد منفجره‌ای که با آن ایدئولوژی ترکیب شد و در مقر تفنگدارهای دریایی

چهارصد افسر و درجه دار و سرباز را یک مرتبه به جهنم فرستاد. هم تی ان تی آن مال ایران بود و هم ایدئولوژیست از ایران رفته بود. این برای آمریکا بسیار محسوس است...»

انفجار مرکز تفنگداران آمریکایی و فرانسوی در بیروت لبنان در ۲۱ اکتبر ۱۹۸۳ روی داد. در این عملیات رانندگان دو کامیون با بار مواد منفجره‌ای در حدود ۵۴۰۰ کیلوگرمی تی ان تی، خودروهای خود را به بلوک‌های ساختمانی این مرکز کوبیدند. در این انفجار بیش از ۲۸۶ نفر از نیروهای آمریکایی و فرانسوی کشته شدند

• کار بعدی، ربودن ویلیام باکلی رئیس دفتر سیا در بیروت و انتقال او به ایران و کشته شدنش زیر شکنجه بود. همان موقع گفته می‌شد وی را به پادگان منظریه قم که تحت اختیار سپاه پاسداران بود منتقل کرده‌اند. به هنگام افشا شدن روابط پنهانی رژیم با آمریکا و اسرائیل در نوامبر ۱۹۸۶ رفسنجانی در نماز جمعه دولت آمریکا را تهدید کرد چنانچه جلوی افشاگری‌ها را نگیرد آن‌ها نیز ناگزیر به پخش اطلاعاتی خواهند شد که کسب کرده‌اند. اشاره او به اطلاعاتی بود که از باکلی، در زیر شکنجه کسب کرده بودند.

• با تشکیل حزب الله در لبنان به کمک سپاه پاسداران و نیاز به استفاده ابزاری از این گروه و حضور آنان در گروگانگیری، عملیات انتحاری و ترور و .. مشکلات زیادی برای ایران بار آمد که از آن زمان بدین سو همواره در حال پرداخت غرامت‌های این صدور انقلاب و ابزاری بودن حزب الله می‌باشیم به برخی از این غرامت‌ها توجه فرمایید:

۱. بانک «توکیو میتسوبیچی»، با استناد به حکم دادگاهی در آمریکا، ۲/۶ میلیارد دلار پول نفت ایران را مسدود کرد. حکم دادگاه مربوط به پرداخت غرامت قربانیان بمب‌گذاری در پایگاه نظامی آمریکا در بیروت در سال ۱۹۸۳ است.

سخنگوی بانک ژاپنی گفت، این حکم مبتنی است بر تصمیم یک دادگاه آمریکا در سال ۲۰۰۷ که بر اساس آن ایران باید به جان‌بدربرندگان و

بازماندگان قربانیان بمب‌گذاری در پایگاه نیروی دریایی آمریکا در لبنان در سال ۱۹۸۳ بیش از دو میلیارد و ۶۰۰ میلیون دلار غرامت بپردازد.

۲. یک دادگاه آمریکایی در سال ۲۰۰۰ طی حکمی از دولت ایران خواسته بود ۳۱۱ میلیون دلار خسارت به داریوش الهی، برادر قربانی، پرداخت کند. الهی سال گذشته در تلاش برای دریافت بخشی از این مبلغ در یک پرونده دیگر درگیر شد که طی آن دادگاه فدرال ایالات متحده به یک پیمانکار نظامی آمریکا دستور داد ۸.۲ میلیون دلار از محل بدهی خود به ایران را به این فرد پرداخت کند. این در شرایطی است که الهی قبلاً ۲/۳ میلیون دلار از یک صندوق دولتی تاسیس شده در سال ۲۰۰۰ برای جبران خسارات قربانیان تروریسم دریافت کرده‌است.

با این حال در می ۲۰۰۷ دادگاه فرجام خواهی فدرال آمریکا اعلام کرد: «داریوش الهی با وجود دریافت ۲/۳ میلیون دلار از دولت آمریکا همچنان واجد صلاحیت لازم برای دریافت ۲/۸ میلیون دلار دیگر در ارتباط با یک قرارداد منسوخ نظامی بین ایران و آمریکا است».

ادعا می‌شود سیروس الهی در سال ۱۹۹۰ در پاریس توسط گروه‌های منتسب به سرویس مخفی ایران ترور شده است. مقامات فرانسوی دولت ایران را مسوول ترور وی اعلام کرده و برادرش داریوش الهی در سال ۲۰۰۰ از ایران به دادگاه فدرال واشنگتن شکایت کرد.

۳. ریس لمبرث، قاضی این پرونده با بیان اینکه این بمب‌گذاری اقدامی «شیطانی و بی‌رحمانه و با هدف کشتار، تخریب و تخریب عاطفی» بوده است به ۶۲ نفر از خویشاوندان ۶ نفر از تفنگداران و ۲ نیروی امداد پزشکی کشته شده در این حادثه ۴۵۴ میلیون دلار اعطا کرد.

• یک دادگاه تجدید نظر در نیویورک محکومیت ایران به پرداخت یک میلیارد و ۷۵۰ میلیون دلار غرامت به بازماندگان بمب‌گذاری سال ۱۹۸۳ بیروت را تأیید کرد. این مبلغ قرار است از حساب بانک مرکزی ایران در سیتی‌بانک نیویورک برداشت شود. سه قاضی دادگاه تجدید نظر در

نیویورک، چهارشنبه (۹ ژوئیه/ ۱۸ تیر) حکم صادر شده مبنی بر پرداخت یک میلیارد و ۷۵۰ میلیون دلار غرامت از سوی ایران به قربانیان بمب‌گذاری سال ۱۹۸۳ در بیروت را تأیید کردند. بانک مرکزی ایران خواستار تجدید نظر در این حکم شده بود که سال ۲۰۱۳ میلادی توسط قاضی دادگاه فدرال آمریکا، کاترین فارست صادر شده بود. دادگاه تجدید نظر با رد درخواست بانک مرکزی ایران، پرداخت این مبلغ را از حساب بانک مرکزی ایران در سیتی‌بانک نیویورک تأیید کرد. مبلغ تعیین شده در این حکم، بخشی از دو میلیارد و ۶۵۰ میلیون دلاری است که قاضی دادگاهی در آمریکا در سال ۲۰۰۷ خواستار پرداخت آن به خانواده‌های قربانیان ترور شده بود. این دادگاه در آن زمان ۱۳۰۰ پرونده از جمله شکایات بازماندگان قربانیان بمب‌گذاری بیروت علیه جمهوری اسلامی را بررسی می‌کرد. این حکم جدید به هفت حکم گذشته علیه تهران در ارتباط با انفجارهای ۱۹۸۳ بیروت اضافه می‌شود. آخرین حکم صادر شده علیه ایران در ماجرای بمب‌گذاری در مقر تفنگداران دریایی، در روز هفتم سپتامبر ۲۰۰۷ صادر شده و ایران را به پرداخت دو میلیارد و ۶۵۰ میلیون دلار محکوم کرده بود.

پاسخ سردار افراطي حسین سلامی به سؤال آیا سپاه در سوریه و لبنان حضور فیزیکی ندارد؟، اینست: اصلاً؛ حزب‌الله لبنان يك درخت تنومند است که تمام ریشه‌های خود را در درون محیط این کشور دارد و اصلاً نیازی به حضور سپاه ندارد.

توهم عجیب سردار حسین سلامی در مورد لبنان: سپاه برای چه باید در لبنان حضور پیدا کند وقتی يك ساختار قدرتمند مثل حزب‌الله در آنجا وجود دارد که می‌تواند معادلات منطقه‌ای را به هم بزند؟ ما داراي مکمل‌های منطقه‌ای هستیم اما حضور مستقیم نداریم و تفکر ماست که در آنجا عمل می‌کند.

• صدور انقلاب به سوریه: سوریه نیز یکی از کشورهایی بود که به دلیل حمایت‌های حافظ اسد از ایران، در دوران جنگ، سود سرشاری بدست آورد. این کشور عربی که حدود ۳۵ درصد آن را علویان تشکیل می‌دهند و بر بیش از ۶۵ درصد اهل سنت و مسیحی به زور حاکم شده‌اند، در سال ۸۸ که

تظاهرات ملت سوریه، با مشورت نیروهای نظامی ایران و حمایت سید علی خامنه‌ای از بشار اسد، زمینه را برای ورود دولت سعودی و ترکیه و غرب، برای بازسازی، تغییر رژیم که نخست در لیبی اجرا شد، فراهم آورد. مردم از صحنه بیرون رفتند و موج‌های پناهنده را پدید آوردند. جنگی بس خونین روی داد که تا امروز ادامه دارد. آن روزآقای بنی‌صدر، چندین نوبت به غرب هشدار داد که بهای تبدیل کردن کشورهای منطقه به ویرانه بسیار سنگین خواهد بود. غرب گوشش بدهکار نبود. امروز خود را گرفتار موجهای مهاجرت می‌بیند و مسئله تازه آغاز شده است. دلیل عمده این حمایت‌ها از جنگ داخلی نیاز ایران به حضور کشوری علوی در مرزهای اسرائیل بود و می‌پنداشت که میتواند علویان را بر دیگران به زور تحمیل نماید و بر اساس همان تفکر هلال شیعی، شیعیان لبنان را به علویان سوریه و از آنجا به شیعیان عراق و شیعیان ایران و از طرف دیگر شیعیان افغانستان و پاکستان را نیز به هم وصل نماید و هلال شیعی را تکمیل کند.

همین مسئله و دخالت ایران در درگیری‌های سوریه منجر به اعزام نیروهای سپاه پاسداران از یک سو و وارد ساختن نیروهای حزب‌الله لبنان از طرفی دیگر به سرزمین سوریه گشت. از آن سو نیز دولت سعودی گروه‌های مسلح را وارد سوریه کرد و داعش بدین‌سان پدید آمد. الگوی عمل داعش رژیم ولایت فقیه است. زیرا داعش نیز می‌خواهد از کشورهای عرب یک کشور پدید آورد تحت ولایت مطلقه خلیفه، البغدادی. علاوه بر داعش، گروه‌های النصره و گروه تحت حمایت غرب نیز در جنگ مرگبار و ویران‌گر سوریه شرکت دارند. اینان تا می‌توانند آب به آسیاب اسرائیل می‌ریزند. زیر ساخت‌های سوریه را به نابودی کشاندند و می‌کشاندند. سوریه را از مردمش خالی می‌کنند. اگر روزی قرار بر بازسازی این کشور نابود شده بشود، باید دهها سال و صدها میلیارد دلار هزینه شود تا شاید سوریه بار دیگر بتواند مانند گذشته به کشوری قدرتمند در برابر اسرائیل تبدیل شود

باید افزود کشور سوریه که ارتش قوی او در مقابل اسرائیل قرار گرفته بود وارد جنگی خانمان سوز با مردم خود گشت و ارتش سوریه با ۳۶ لشکر آماده به جای جنگ با اسرائیل اقدام به کشتار مردم خود نمود و این ارتش قوی به

دلیل دخالت های ایران در راه اندازی جنگی داخلی به تدریج از بین رفت و مایه شادمانی و خوشحالی اسرائیل گشت. به هر حال در حال حاضر حکومت بشار اسد تنها ۳۰ درصد سوریه را در اختیار دارد که البته از نظر سرداران افراطی این یک پیروزی مهم محسوب می شود و در این میان ورود افغانی های شیعه که از سوی ایران با دادن حقوق گزاف به آن کشور گسیل شده اند را باید در نظر گرفت و به جرات می توان گفت که کشور سوریه در اختیار تروریست های مختلف جهان می باشد.

• سؤال از سردار افراطی و متوهم حسین سلامی در رابطه با سوریه (به نقل از خبرگزاری فارس در ۳۰/۶/۹۲، سردار حسین سلامی در برنامه زنده تلویزیونی «نگاه یک» این اظهار نظر را کرده است): آیا در سوریه هم به همین شکل است؟ و پاسخ او: باورها، عقاید، رهیافت ها، دکترین ها و مدل های ذهنی در آنجا عمل می کند و القا و الهام الگوهاست و اصلاً حضور فیزیکی نیست. سوریه دارای ارتش قدرتمندی است اما وقتی از ما الهام می گیرد و خودش بسیج مردمی تشکیل می دهد، قدرتش بالا می رود و موازنه را تغییر می دهد و از اراده ما برای مقاومت الهام می گیرد و آن را طراحی کرده و به صحنه می آورد و موفق می شود.

همین گفته های امثال سردار حسین سلامی است که برای دیگران این توهم به وجود می آید که سوریه و عراق و لبنان پیروز شده و کشورشان به ثبات رسیده است. اما متوجه نیستند که احتمال دارد در نهایت کشور سوریه نیز به سه بخش علوی، مسیحی و سنی تقسیم گردد.

• صدور انقلاب به عراق: رهبران افراطی و به اصطلاح ضد اسرائیلی ایران که تنها در شعار تظاهر به دشمنی با اسرائیل می کنند به گونه ای که حتی در کلیه تبلیغات داخل تلاش دارند که از آن کشور به نام رژیم صهیونیستی نام ببرند، در جریان ایجاد جنگ داخلی در عراق، وسیله کار شدند. وسیله تصرف نزدیک به تمام بخش سنی نشین توسط داعش و حضور سیاسی - نظامی درازمدت امریکا در عراق شدند. این بار به دعوت دولت عراق! تعداد کشته های جنگ، بنا بر آمار ارایه شده، بیشتر از کشتار حمله امریکا به عراق بود. در تصرف بخش سنی نشین عراق توسط داعش، دو واقعیت عیان شد:

یکی پوشالی بودن ارتش دست ساخت بیگانه و فاقد پیوند با ملت و دیگری بکاربردن روش رژیم ولایت مطلقه فقیه توسط نوری المالکی در عراق، در مهار جامعه عراقی، بخصوص بخش سنی نشین آن. بدین ترتیب، ایران و امریکا دستیار یکدیگر شدند و وضعیتی را در عراق پدیدآوردند که بعید است تا حتی در دهه‌های آینده، تخاصم مذهبی عراق را ترک کند. بنابراین، خاطر اسرائیل آسوده‌است که در منطقه، هیچ مزاحمی ندارد. سهل است متحدی مثل دولت سعودی نیز دارد.

اخیرا نیز اختلاف میان عبادی نخست وزیر با نوری المالکی و سپاه، سبب شد عبادی برای کنترل نیروهای در اختیار سپاه یعنی همان نیروهای سپاه بدر و بسیجی‌هایی که ایران ساخته به دیدار خامنه‌ای بیاید و از او بخواهد که به سپاه بدر و نوری المالکی فشار بیاورد که دست از خشونت‌گری با اهل سنت بردارند. همان کارهایی که بعد از تصرف تکریت انجام دادند و منجر به ایجاد اختلاف شدید میان اهالی تکریت و نیروهای بسیجی سپاه بدر شد. البته از این نوع کارهای بسیجی‌های عراقی که مانند بسیجی‌های ایرانی تربیت شده‌اند کم نیست و درگیری‌های کردهای عراق با شیعیان و بسیجیان سپاه بدر نیز ناشی از همین نگرش است. آنها می‌خواهند خود را حاکم بر کل عراق بدانند. غافل از این‌که دست‌آویز ایجاد می‌کنند برای مداخله دولت سعودی و حامیانش و عراق به روزی می‌افتد که افتاده‌است.

اینک وضعیت سوریه و عراق چنین است: یک منطقه کرد نشین و یک منطقه عرب سنی که تحت حاکمیت داعش است - در سوریه، منطقه‌ای نیز در دست النصرة است - . نتیجه جنگی مزمز و بسا دیرپا و جریان نفت ارزان به بازارها بعلاوه سیل مهاجرت.

• جنگ داخلی یمن یکی دیگر از کشورهایی که با دستگیری دولت سعودی و رژیم ولایت فقیه، بسود اسرائیل، پامال شد و می‌شود، یمن است. رویه رژیم، نه در افغانستان و نه در عراق و سوریه و نه در لبنان و نه در یمن و فلسطین، این نبوده‌است که از اتحاد ملی در این کشورها حمایت کند. بعکس، کارش دسته مسلح ساختن و دست‌آویز ایجاد کردن برای مداخله کشورهای دیگر و ایجاد جنگ داخلی بوده‌است. در جریان جنبش مردم یمن، فرصتی بود برای

این‌که مردم یمن برسر یک دولت ملی به توافق برسند و از یک دموکراسی نسبی برخوردار شوند. اما دولت سعودی که چشم طمع به بخشی از یمن دارد و یمنی‌ها از دیرباز از سعودیها بیزارند، «مداخله ایران» در یمن را بهانه جنگ با مردم یمن کرد. جنگی که همچنان ادامه دارد. این روزها صحبت از گسیل نیروی زمینی به یمن است. قطری‌ها هم اکنون قوا فرستاده‌اند. اسرائیل با خیالی آسوده نظاره‌گر پامال شدن کشورهای منطقه است. خوشحال از نابودی امکانات و تسلیحات آنها و تضعیف ارتش‌های کشورهای منطقه.

سردار متوهم حسین سلامی در همان برنامه نگاه یک در رابطه با یمن می‌گوید: «هر نقطه‌ای از منافع دشمنان را با انبوه موشکها منهدم می‌کنیم. قاعده بازی در منطقه تغییر کرده است. چتر سیاسی و امنیتی انقلاب اسلامی بر یمن گسترده شده است»

• حمایت از کودتای حماس: بنابر رویه، رژیم ولایت فقیه می‌خواست در فلسطین گروه‌های دست‌نشانده داشته باشد. سیاستش نه حمایت از دولت فلسطینی که گروه‌های مخالف آن بود. با یاسر عرفات دشمنی رویه کرد. پس، ناگزیر به حماس در باغ سبز نشان داد. اینست که با مرگ مرموز عرفات و پیروزی حماس در انتخابات مجلس در منطقه غزه، فرصتی پدید آمد و رژیم از این فرصت برای رویارو کردن حماس با یخش دیگر دولت فلسطین، یعنی نیروی فتح، استفاده کرد. بدیهی است ضعف از گروه‌های فلسطینی بود و هست که اختلاف خود را از راه بمیان کشاندن پای قدرتهای منطقه، حل می‌کنند. هرگاه ایران دولتی حقوقمدار می‌داشت، می‌توانست این ضعف را با حمایت از اتحاد آنها، جبران کند. اما رژیم ولایت فقیه از سوئی و دولت سعودیها از سوی دیگر، عامل رویارویی گروه‌های فلسطینی بسود اسرائیل شدند. اینک صحبت از آن است که ادامه محاصره غزه، این منطقه را غیر قابل سکنی خواهد کرد. هرگاه فلسطینیها غزه را ترک گویند، سرزمین خالی با ذخایر گاز و احتمالاً نفت در منطقه دریائی آن، از آن اسرائیل خواهد شد.

یکی از مسئولان حماس، در برابر این سؤال، آیا حماس می‌داند ملت ایران از اینکه پولی که حق آنها است به حماسی‌ها داده می‌شود ناراضی هستند؟ پاسخ داده‌است: آنها متوجه نیستند که این گلوله‌ها و موشک‌هایی که به غزه

می‌خورد اگر ما نبودیم به ایران اصابت می‌کرد. آنها نمی‌دانند که دولتشان بابت چه چیزی به حماس و غزه کمک مالی می‌کند.

اخیرا برخی از سرداران سپاه می‌گویند به بخش‌های دیگر فلسطین که گروه فتح حاکمیت دارد موشک ارسال خواهند داشت تا آنها نیز با اسرائیل وارد درگیری شوند.

به اعتراف یکی از سرداران در رابطه با ارسال موشک به حزب‌الله و حماس توجه فرمایید:

• سردار حسین سلامی عضو هیات علمی دانشگاه و جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران در رابطه با دخالت در سرزمین‌های فلسطینی می‌گوید (تابناک ۲۸ فروردین ۹۴): «در جریان احیاء نهضت فلسطین چه کسی گروه‌های جهادی فلسطینی را که هیچ‌یک از آنها شیعه نیستند تقویت و آنها را مسلح کرد تا بتوانند در برابر تهاجم رژیم صهیونیستی این‌چنین شجاعانه مقاومت کنند و برگزیه‌های افتخار زربینی در تاریخ اسلام و جهان عرب ثبت کنند؟ آن‌هایی که ما را متهم می‌کنند به اینکه ما شیعه هستیم و ضد اهل تسنن هستیم بگویند که آیا یک فشنگ، یک گلوله کوچک به فلسطینی‌ها داده‌اند؟ در حالی که ما در اختیار گروه‌های مقاومت همچنان حزب‌الله لبنان و گروه‌های جهادی فلسطین صدها هزار موشک! قرار داده‌ایم. ما از ملت بوسنی در حالی حمایت کردیم که همه آن‌ها سنی بودند. ما از ملت سوریه حمایت کردیم در حالی که اکثریت ملت سوریه اهل تسنن! هستند. ما در جریان حمله شوروی به افغانستان از افغان‌ها در برابر شوروی حمایت کردیم در حالیکه اکثر افغان‌ها سنی هستند. ما هم اکنون هم از ملت یمن حمایت می‌کنیم در حالی که اکثریت ملت یمن سنی هستند. آیا این شیعیانی که در یمن هستند آسیبی به عربستان رسانده‌اند. آیا به یکی از کشورهای همسایه یا منطقه آسیبی وارد کرده‌اند؟» سؤال او بجا است. شیعه‌های یمن به عربستان آسیبی نرسانده‌اند این دولت سعودی است که بر خاک یمن طمع دارد. اکثریت یمنی‌ها نیز زیدی هستند. اما چرا باید بجای ایجاد تفاهم در درون، سیاست رودر رو کردن را تعقیب کرد و بدون داشتن نیروی لازم برای بازداشتن دولت سعودی از مداخله در یمن، زمینه ساز این مداخله شد؟

حقیقت این است که رژیم قصد کمک به مردم کشورهای منطقه ندارد بلکه قصدش استفاده ابزاری از آن، برای بعنوان او را «قدرت منطقه‌ای» به حساب آوردن است. در واقع، از همان سیاست فشار از پائین و سازش در بالا، با دولت‌های منطقه و امریکا و روسیه استفاده می‌کند. بدین خاطر است که به اتفاق دولت سعودی، از عهده کاری برآمدند، که اسرائیل با وجود ورود حکومت بوش به جنگ به عراق و افغانستان بر نیامد.

• نقدی، سردار افراطی و عراقی زاده، متجاوز و سارق مسلح و تروریست و شکنجه‌گر و چماقدار خیابانهای تهران می‌گوید (ایلنا ۱۱/۱/۹۴) «...»: در پرتو رهبری الهی امام خامنه‌ای، همانگونه که امام خمینی فرموده بود، اسلام سنگرهای کلیدی جهان را یکی پس از دیگری فتح می‌کند و جهان اسلام هر روز به تحقق وصیت امام خمینی که فرمود: «بسوی یک حکومت اسلامی با جمهوری‌های آزاد و مستقل پیش روید» نزدیکتر می‌شود، امروز دیگر این یک شعار و تنها یک آرزو نیست، این وصیت اکنون واقعیتی انکارناپذیر و در حال تحقق است که ظهور آن را در تحولات عراق، سوریه، لبنان، فلسطین، یمن و... می‌توان بوضوح مشاهده کرد. سیاست‌های حکیمانه و تدابیر الهی امام خامنه‌ای سیاست‌های استعماری و استثمارگرانه استکبار را به بن‌بست کشانده است و کار را به جایی رسانده که تنها راه حسابگرانه و امکان‌پذیر برای شیطان بزرگ تسلیم در برابر جمهوری اسلامی است.» این سخنان که نویسنده آن را به رنگ دیگر و درشت می‌کند، به صراحت می‌گوید چرا سیاست رژیم، در پوشش ایجاد «حکومت اسلامی» دستیار سیاست اسرائیل در تجزیه کشورهای منطقه است. در واقع، «جمهوری‌های آزاد و مستقل» می‌توانند واحدهای کوچکی باشد که پس از تجزیه کشورها پدید می‌آیند. شرکت در جنگ داخلی کشورها شرکت در تجزیه آنها است. امنیت ملی ایران و توانائی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن در این است که حامی استقلال و آزادی کشورها از رهگذر اتحاد ملی باشد.

در پایان این بند باید به این امر اشاره کرد که به جز دخالت به نام صدور انقلاب در کشورهای فوق، ایران در بحرین، افغانستان، پاکستان، مالزی، اندونزی، میانمار و برخی کشورهای افریقایی که شیعیانی در آنها زندگی

می‌کنند، تانزانیا، اتیوپی، نیجریه، مراکش، سنگال، موریتانی، نیجر و گینه، از روش ایجاد رویارویی پیروی می‌کند. این امر که، هر از چندی، خبر کشف اسلحه و مواد مخدر در این کشورها انتشار پیدا می‌کند و ایران را به ارسال آن، متهم می‌کنند، مانند نیجریه و سنگال و...، گویای سیاست ایجاد درگیری‌های مسلحانه در این کشورها است.

وضعیت سنجی هشتادم:

سندهای محرمانه ضمیمه قرارداد وین و مأموریت سپاه در مهندسی «انتخابات» و بعد از خامنه‌ای!؟

۱۷ سپتامبر ۲۰۱۵ برابر ۲۶ شهریور ۱۳۹۴

در ۲۳ تیر ۱۳۹۴ قرارداد وین امضاء شده است. در ۱۷ شهریور ۱۳۹۴، علی اکبر صالحی، «رئیس» سازمان انرژی اتمی، در «کمیسیون برجام» مجلس مافیاها، در پاسخ دربارهٔ وضعیت غنی سازی اورانیوم بعد از ۱۰ سال اول، گفته است:

«ما گفتیم نمی‌خواهیم دنیا همه برنامه ما را متوجه بشود و دلیلی ندارد خودبخود اطلاعات ارائه بدهیم. (تأکید کردیم) ما از سال ۱۰ به بعد را نمی‌خواهیم بیاوریم در این برجام، این جزئیات کار خودمان است، ما جزئیات را می‌آوریم، می‌نویسیم می‌دهیم به آژانس، چون که ما بالاخره باید برنامه‌های خود را به آژانس اعلام بکنیم ... ما نمی‌خواهیم جزئیات برنامه ده ساله خود را به سمع عالم و آدم و ... برسانیم، هیچ کشوری هم این کار را نمی‌کند، می‌دهد به آژانس ... ما بعد از ده سال را یک برنامه داریم، دادیم به آژانس، بخشی از آن در برجام آمده است.

ما بعد از ۱۰ سال شروع می‌کنیم به ساخت سالن B (در نطنز). ما اگر ای ار ۸ [سانترفیوژ IR8] هم می‌داشتیم، نمی‌توانستیم در اوایل سال ۱۰ استفاده کنیم، ما در اواخر سال ۱۰ شروع می‌کنیم به ساخت سالن B و ... اصرار داشتند بیاورند در برجام، ما گفتیم این کار را نمی‌کنیم، دلیلی

ندارد جزئیات برنامه هسته ای کشورمان ولو اینکه مهم هم نباشد، اعلام کنم. گفتیم ما برنامه مان را می دهیم به آژانس، آنهم در چارچوب پروتکل الحاقی که برای ۱۰ تا ۱۵ ساله را دربر می گیرد. بر اساس آن برنامه ما تا سال دهم ۵۰۶۰ سانتریفیوژ در اختیار داریم که می شود ۵ هزار سو، بعد از سال ۱۰، سوی ما با یک شیبی می رود بالا.

این (جزئیات) هم دیگر نمی خواهم اینجا اعلام کنم، چون که من اگر بخوام اینجا اعلام بکنم، یعنی در صدا و سیما اعلام کردم، و این نقض حرفی است که به آنها گفتم. آن سند را اگر خواستید، به صورت محرمانه به شما می دهیم....»

در همین جلسه، او گفته است: «برنامه بلند مدت غنی سازی ایران» را با آژانس داریم تنظیم می کنیم و پس از آن باید به ۱+۵ ارائه شود». پیش از او نیز، علی شمخانی، دبیر شواری عالی امنیت ملی نیز با حضور در کمیسیون بررسی برجام وجود چنین سندی را تصدیق کرده بود. طرفه اینکه پیش از این دو، عباس عراقچی وجود سندی دیگر جز سه سند برجام، قطعنامه شورای امنیت و توافق ایران و آژانس را تکذیب کرده بود.

• دو سند محرمانه که ایرانیان حق ندارند بدانند، محتوای آنها چیستند!؟:

۱. نخست سند محرمانه اول بود که وجودش از پرده بیرون افتاد. آنهم به خاطر حضور آمانو، رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی در کنگره آمریکا. پیش از او، کری، وزیر خارجه آمریکا، به وجود سند محرمانه ای اشاره کرده بود. اما آمانو وجود سند محرمانه اول (سند سوم با در نظر گرفتن قرارداد وین و قطعنامه شورای امنیت) را تصدیق کرد و گفت نمی تواند متن آنرا در اختیار اعضای کنگره بگذارد.

آن سند، برابر اطلاع درز کرده، مربوط می شود به تفتیش آژانس به قصد شفاف کردن فعالیت اتمی ایران از روز اول تا امروز. به تازگی، معلوم شده است، در مورد پارچین، فن شناسان ایران زیر نظر مفتشان آژانس، عمل

می‌کنند. دستیار مفتشان شدن ایرانیان، تنها برای این است که صورت ظاهر حفظ شود!

۲. اینک بعد از گذشت نزدیک به دو ماه از امضای قرارداد وین، رئیس سازمان بین‌المللی انرژی اتمی می‌گوید سند محرمانه چهارمی وجود دارد. ناخودآگاه اهمیت سند را تصدیق می‌کند، وقتی می‌گوید:

۲/۱. «اصرار داشتند بیاورند در برجام». او نیک می‌داند هرگاه سند مربوط به جزئیات بود، طرف مقابل اصرار نمی‌کرد در متن قرارداد گنجانده شود. هیأت نمایندگی رژیم ولایت فقیه نیز اصرار نمی‌کرد در سند نیاید.

۲/۲. صالحی می‌گوید: «گفتیم ما برنامه مان را می‌دهیم به آژانس، آنهم در چارچوب پروتکل الحاقی که برای ۱۰ تا ۱۵ ساله را در برمی‌گیرد». هرگاه موضوع سند محرمانه، تهیه برنامه غنی‌سازی و دادن آن به آژانس بود، ربطی به ۱+۵ پیدا نمی‌کرد تا که اصرار کنند در متن قرارداد وین گنجانده شود. به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ربط پیدا می‌کرد. نیاز نیز نبود که برای «برنامه ای» که سازمان انرژی اتمی بعد از گذشت ۱۰ سال تهیه و به آژانس خواهد داد، پیش از گذشت ۱۰ سال سندی تهیه شود. شگفت‌آور اینکه خود او می‌گوید «برنامه بلند مدت غنی‌سازی ایران» را با آژانس داریم تنظیم می‌کنیم و برنامه تهیه شده، به ۱+۵ ارائه می‌شود. یعنی نه جزئیات، که جزئیات و کلیات، یعنی «برنامه درازمدت» را سرانجام ۱+۵ باید تصویب کند. بعد از ۱۰ سال، وقتی ایران متعهد شده است هرگز بمب اتمی نسازد، «درازمدت» معنی دائمی خواهد داد؟!!

بدین ترتیب، حتی اگر اطلاعی هم دریافت نمی‌کردیم، سخن صالحی گویای نه جزئیات برنامه غنی‌سازی، که حاکی از اصل غنی‌سازی است. چرا که جزئیات برنامه غنی‌سازی که، بعد از گذشت ۱۳ سال (قول صالحی)، باید تهیه و در اختیار آژانس قرار داده شود، نمی‌توانست موضوع گفتگو با کشورهای ۱+۵ و رسیدن به توافق و امضای سند محرمانه بگردد؛ و بنابر سند محرمانه، «برنامه دراز مدت غنی‌سازی ایران» باید به ۱+۵ ارائه شود. حقیقت این است که موضوع سند

محرمانه چهارم، چشم پوشی عملی از غنی سازی اروانیوم، در مرحله اول، برای مدتی افزون بر ۴۰ سال است. اطلاعی که ما دریافت کرده ایم نیز تصدیق می کند رژیم به تعطیل عملی غنی سازی، برای مدتی بیشتر از چهار دهه، تن داده است. حتی اگر قرار باشد تنها به متن قرارداد ژنو عمل شود، برای اینکه ایران بتواند توانایی غنی سازی ۱۹۰ هزار سویی را پیدا کند که خامنه‌ای لازم دیده بود، ۴۰ سال طول می کشد.

با وجود تن دادن به توقف عملی غنی سازی، چرا رژیم ۱۰۵ تعهد را پذیرفته و پذیرفته است که شمشیر تحریم ها که به حال تعلیق درآیند، بالای سر ایران بماند؟ آیا جز بدین خاطر است که بقای رژیم را در گرو وجود فشار شدید از بیرون می دانند؟:

۳. اینک می دانیم که «شورای عالی امنیت ملی» قرارداد وین را بررسی کرده و نظر خود را به خامنه‌ای گزارش کرده است. این واقعیت که خامنه‌ای بعد از دریافت گزارش شورای عالی امنیت ملی، بر این نظر شد که مجلس را نباید کنار گذاشت، مبرهن می کند که او می داند قرارداد وین اسارت آور است و هرگاه این قرارداد به مجلس نرود، تمامی بار مسئولیت به گردن او می افتد و او را جریزه برعهده گرفتن این مسئولیت و اعتراف به خطای عظیم در ایجاد و ادامه بحران اتمی نیست. این است که در ۱۲ شهریور، در حضور اعضای مجلس خبرگان، گفته است:

«یک بحثی که امروز وجود دارد، بحث مجلس است؛ وضع حقوقی و قانونی و مانند اینها را کسانی که اهل این مسائل هستند، باید بررسی کنند و ببینند که اقتضانات حقوقی و آنچه الزامات حقوقی این مسئله است، چیست و طبق همان بایست عمل بشود. ما وارد آن نمی شویم. لکن آنچه از نگاه کلی، من عرض می کنم- که به آقای رئیس جمهور هم این را عرض کرده ام- این است که به نظر ما مصلحت نیست ما مجلس را از این قضیه برکنار بداریم؛ چون قضیه ای است که بالاخره دو سال است که کشور به طور کلی متوجه به آن است و حالا هم به یک نتایجی رسیده؛ باید مجلس وارد بشود. حالا مجلس

چه بکند؟ بنده هیچ توصیه ای ندارم به مجلس شورای اسلامی که با این چه جوری عمل بکند. اولاً نوع تصمیم گیری چه جوری باشد؟ به نحو تصویب یا رد باشد، یا به نحو دیگری تصمیم گیری کنند؟ آیا رد کنند، آیا تصویب کنند؟ بنده هیچ توصیه ای ندارم. نظر متبّع، نظر نمایندگان ملت است و اینکه چه بکند، چه نکند را ما عرض نمی‌کنیم. ما معتقدیم که بالاخره خوب است مجلس را برکنار نکنیم و نمایندگان ملت باید تصمیم بگیرند.»

بنابر این اظهارات، مسئولیت بر دوش مجلس می‌افتد. او، خامنه‌ای، بحرانی را ساخته است و ثروت ملی عظیمی را او بر باد داده است و سرانجام هم کشور را تحت قیمومت اروپا و آمریکا و چین و روسیه درآورده است، آنهم با شمشیر تحریم‌ها که بر مردم ایران آماده فرود آمدن نگاه داشته می‌شود، حالا می‌گوید: «نظر متبّع، نظر نمایندگان ملت است». هرگاه چنین بود، چرا نمایندگان ملت روز نخست از طرح و اجرای برنامه اتمی محرمانه مطلع نشدند؟ چرا تا قرارداد وین، هیچیک از گفتگوها و توافق‌ها به مجلس گزارش نیز نشدند؟ چرا ملت، خود، هیچ از این برنامه ندانست و نمی‌داند؟ چرا توافق‌های اتمی محرمانه، موضوع رد یا تصویب مجلس نمی‌شوند. چرا مجلس از محتوای آنها اطلاع نیز ندارد؟ باوجود اینکه او می‌داند موضوع سندهای محرمانه چیست، چرا باید بخاطر حفظ «صورت ظاهر»، ایران تحت قیمومت قدرت‌های آمریکا و اروپا و روسیه و چین درآید؟

چرا توافق‌های سیاسی محرمانه، حتی وجودش، به مجلس گزارش نمی‌شود؟ مگر اینکه اهدای کتاب خاطرات فروغی به ظریف - توسط غلامعلی حدادعادل - را اعلان وجود توافق محرمانه سیاسی بدانیم (امریکا پذیرفته است از براندازی رژیم منصرف بگردد و...):

* توافق محرمانه سیاسی باز از زبان خامنه‌ای و آماده شدن سپاه برای مهندسی کردن انتخابات دو مجلس:

■ برابر اطلاع واصل از درون سپاه، سران سپاه به مهندسی دو مجلس «شورای اسلامی» و «خبرگان رهبری» مأمور شده اند، اجلاس فرماندهان سپاه که به حضور خامنه‌ای نیز رفته اند و خامنه‌ای برای آنها سخنرانی نیز کرده است، در موقعیتی تشکیل می‌شود که کنگره آمریکا از رد قرارداد وین ناتوان شد و کاخ سفید گفت دستور اجرای قرارداد وین را می‌دهد. بنابراین، در ایران، دو طرف، یکی طرفی که می‌گوید آمریکا پذیرفته است رژیم را بر نیاندازد، اما به شرط تحول، و طرفی که می‌گوید آمریکا رژیم را همین که هست قبول کرده است، در تدارک اسباب سلطه بر رژیم هستند:

■ خامنه‌ای با دو تودهنی به روحانی و یا تودهنی به مردم، مانع را از سر راه مهندسی دو انتخاباتی که در ماه اسفند انجام خواهند شد، برداشت:

۱. خامنه‌ای، در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، نظارت استصوابی «شورای نگهبان» را یکی از دو جزء «حق الناس» خواند و با اینکار، توی دهن روحانی زد. و

۲. در همان دیدار، خامنه‌ای رأی مردم را حق الناس خواند که نباید دستکاری شود. اما، نخست رأی دادن حق نیست و وسیله بکار بردن حق حاکمیت و یا ولایتی است که به شهروندان ایران تعلق دارد. او این حق را خود غصب کرده است. با وجود این، رأی دادن به عنوان وسیله اعمال حق حاکمیت، یعنی اینکه هر شهروند با رأیی که به نامزدی می‌دهد، نمایندگی او را تصویب می‌کند. کسی که اکثریت شهروندان نمایندگی او را تصویب می‌کنند، نمایندگی پیدا می‌کند. بدین قرار، رأی دادن که جز تصویب نمایندگی نامزدی که اکثریت به او رأی می‌دهند، نیست، نیز، غصب می‌شود و این غصب را نیز شورای نگهبان می‌کند. با این دو غصب، مردم ایران در واقع مسلوب الاختیار می‌شوند.

۳. در دیدار با فرماندهان سپاه، در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۹۴، خامنه‌ای توده‌نی دیگری به روحانی زد. مدعی شد که هر چهار کلمه «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» تعیین‌کننده مأموریت سپاه است از انقلاب و نظام و دست آوردهای نظام:

«هنگامی که می‌گوییم پاسداری از انقلاب، یعنی اراده انقلابی همچنان مستحکم وجود دارد و انقلاب نیز همچنان با قدرت و قوت زنده و حاضر است، زیرا اگر انقلاب زنده نباشد، پاسداری از آن معنایی نخواهد داشت. رهبر انقلاب اسلامی یکی دیگر از ابعاد مفهوم «پاسداری از انقلاب» را مورد تهدید بودن انقلاب، برشمردند و خاطر نشان کردند: اگر تهدیدی وجود نداشت، پاسداری از انقلاب لزومی نداشت، پس با توجه به وجود تهدیدات، باید آنها را شناخت.

یکی از وظایف اصلی سپاه، رصد دائم مسائل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به منظور شناخت تهدیدها است. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی یک سازمان سر به زیر و سرگرم کارهای اداری خود نیست. بلکه یک ناظر آگاه و بینا و متوجه مسائل داخلی و خارجی است. مجموعه اطلاعات سپاه باید به طور دائم مسائل را رصد و تهدیدها را شناسایی کند. لازمه گرامیداشت و قدرشناسی انقلاب اسلامی، معرفت آگاهانه، روشن و جامع نسبت به انقلاب است که باید چنین معرفتی در همه بخش‌ها و سلسله مراتب سپاه وجود داشته باشد. یکی از راه‌های نفوذ دشمن، ایجاد خلل در باورها است، افزودند: راه مقابله با چنین نفوذی، مجهز شدن سپاهیان به منطق مستحکم انقلاب از طریق افزایش قدرت اقتناعی، منطقی و بیانی در مورد انقلاب اسلامی است.

شناخت دشمن یکی دیگر از ابعاد پاسداری از انقلاب است. منظور از دشمن، استکبار جهانی، و مظهر کامل آن آمریکا است که رژیم‌های مرتجع و انسان‌های ضعیف‌النفوس، عوامل آن هستند. لازمه پاسداری از انقلاب، شناخت نقاط ضعف معرفتی و عملی دشمن و توجیه افرادی است که هنوز شناخت صحیح از دشمن ندارند.

یکی دیگر از ابعاد کلمه پاسداری از انقلاب، هوشیاری و بیداری دائم است. ما هیچگاه شروع کننده جنگ نبوده و نخواهیم بود، اما چون انقلاب اسلامی همواره در معرض تهدید معارضین و مزاحمین است، هوشیاری و بیداری همیشگی سپاه و آمادگی های متناسب با تهدیدها کاملاً ضروری است.

- تلاش دشمن برای نفوذ، از جمله تهدیدات بزرگ است. نفوذ اقتصادی و امنیتی البته خطرناک است و پیامدهای سنگینی دارد اما نفوذ سیاسی و فرهنگی دشمن، خطر بسیار بالاتری است که همه باید مراقب آن باشند.

سرمایه گذاری سنگین دشمنان برای نفوذ فرهنگی و تغییر تدریجی باورهای مردم است. در زمینه سیاسی نیز بیگانگان به دنبال نفوذ در مراکز تصمیم گیری و اگر نشد، نفوذ در مراکز تصمیم سازی هستند که در صورت تحقق این توطئه، جهت گیری ها، تصمیمات و حرکت عمومی کشور، بر اساس خواست و اراده بیگانگان، تنظیم و اجرایی خواهد شد.

آنها منتظرند که ملت و نظام خوابشان ببرد و ۱۰ سال دیگر که مثلاً بنده نباشم، اهدافشان را محقق کنند، اما ملت و مسئولان نمی گذارند امید شیطانی بیگانگان درباره به خواب رفتن ملت، در دل دشمن پا بگیرد.»

بدین سان، خامنه ای، برای سپاه، در همه قلمروهای سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نیز اجتماعی، مأموریت تعریف کرد. در قلمرو سیاسی، مأموریت سپاه، جلوگیری از «نفوذ دشمن، یعنی امریکا، در مراکز تصمیم گیری و تصمیم سازی» است. آیا جلوگیری از این نفوذ، جز با جلوگیری از کسانی که «عامل نفوذ امریکا» هستند، شدنی است؟ پس، مأموریتی که خامنه ای برای سپاه و «شورای نگهبان» تعریف کرد، تصدیق اطلاع واصل به ما از درون سپاه است: سپاه مأمور مهندسی انتخابات شده است. کار سپاه مکمل کار «شورای نگهبان» می شود. این «شورا» با بکاربردن حربه «استصواب»، نامزدهای «غیرخودی» را حذف می کند و سپاه نامزدهای مطلوب «رهبر» را از صندوق ها بیرون می آورد.

حالا که خامنه‌ای هم می‌گوید ۱۰ سال بعد که بخشی از تعهدهای رژیم به انجام می‌رسند - که برابر قرارداد وین برعهده گرفته است - ، بسا زنده نباشد، یعنی اطلاع واصل دیگر دربارهٔ تشدید بیماری خود را تصدیق می‌کند، مأموریت زوج «شورای نگهبان» و سپاه، در آنچه به «انتخابات» مجلس خبرگان مربوط می‌شود، جدی تر و حتمی تر است.

* تودهنی سوم خامنه‌ای به روحانی سبب تشکیل «کمیسیون رسیدگی به فرجام» توسط مجلس شد و وظیفهٔ این کمیسیون نوشتن جام زهر است به:

۱۷ سپتامبر، مهلت دو ماههٔ کنگره برای رد یا قبول قرارداد وین به پایان رسید. و ۲۳ مهر مهلت تصویب قرارداد وین توسط رژیم بسر خواهد رسید:

- نخست، روحانی مدعی شد که ما چیزی امضاء نکرده ایم که به مجلس ببریم. اما، بهنگام دیدار با اعضای مجلس خبرگان، خامنه‌ای توی دهن روحانی زد و گفت: برجام باید به مجلس برود و «نظر نمایندگان ملت مُتَّبِع است».

- اما «کمیسیون برجام» کمتر به بررسی «برجام» و بیشتر به مبری کردن «رهبر» از امضای قرارداد قیومت می‌پردازد. قرارداد وین تفصیر است، اما مقصر «رهبر» نیست. تصویب کردن آن سرکشیدن جام زهر است و هاشمی رفسنجانی - بی آنکه نام او را ببرند، سردسته عوامل امریکا برای نفوذ در مراکز تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی خوانده می‌شود - و روحانی و ظریف می‌خواهند این جام زهر را به «رهبر» بنوشانند. اما حالا که «رهبر» با بازگذاشتن تصمیم در بارهٔ برجام به مجلس، حاضر نشده است این جام زهر را سربکشد، تکلیف قرارداد وین چه می‌شود؟

مجلس آنرا تصویب می‌کند و یا به استناد طرحی که خود تصویب کرد، آنرا حوالهٔ «شورای عالی امنیت ملی» می‌کند؟

- در واکنش به رویهٔ کمیسیون برجام و صدا و سیما در پخش مستقیم مذاکرات «کمیسیون برجام»، ناطق نوری گفته است: جزء به جزء توافق وین

به نظر «رهبر» رسیده و پذیرفته شده است. اما اگر «رهبر» جزء به جزء توافق را ملاحظه کرده و هیأت با اجازه او قرارداد وین را امضاء کرده است، مجلس جز تسلیم رأی «فصل الخطاب» شدن، چه می‌تواند بکند؟ «کمیسیون برجام» و تبلیغات یک سویه بر ضد قرارداد چه مورد دارد؟ این پرسش، پاسخ‌های زیر را می‌تواند داشته باشد:

۱. مجلس، در پیروی از نظر «مقام معظم رهبری» «برجام» را تصویب می‌کند. الا اینکه حکومت لایحه ای به مجلس نداده است تا مجلس آن را تصویب کند. پس کمیسیون برجام تنها می‌تواند بگوید بنابر مصلحت نظام و در پیروی از «مقام معظم رهبری»، نظر مخالف اظهار نمی‌کند. در این صورت،

۲. «شورای عالی امنیت ملی» کار تصویب «برجام» را برعهده می‌گیرد.

۳. کمیسیون برجام کمتر اشاره ای به نظر «رهبر» نمی‌کند و برابر مصوبه پیشین مجلس، تصمیم را بر عهده «شورای عالی امنیت ملی» می‌گذارد و گزارش کار خود را بدون اظهار نظر به این «شوری» می‌دهد. و

۴. مجلس متن قرارداد را موضوع یک طرح می‌کند و به آن رأی موافق و یا مخالف می‌دهد.

دادن پاسخ سوم یعنی اینکه جام زهر را باید حکومت خود سر بکشد و دادن پاسخ چهارم یعنی اینکه حکومت و مجلس این جام زهر را سر می‌کشند. و هنوز، در آنچه به توافق‌های محرمانه مربوط می‌شود، چون مهم هستند و مسئله سبب زمینی و پیاز نیستند که مجلس به آنها بپردازد، مجلس دخالت داده نمی‌شود.

* تودهنی‌های سخت که روحانی از خامنه‌ای، پی در پی، خورده است:

۱. قرارداد وین به شرح بالا و

۲. نظارت استصوابی شورای نگهبان به شرح بالا و

۳. مأموریت سپاه در مهار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به شرح بالا. چنانکه پنداری جانشین خامنه‌ای سپاه است، به شرح بالا و

۴. وظیفه نیروهای انتظامی که بنابر قول روحانی اجرای قانون است و نه اسلام، که در پی قول محمد یزدی، «رئیس مجلس خبرگان»، خامنه‌ای نیز وظیفه آنها را «نهی از منکر» خواند.

۵. رابطه با امریکا، که در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، خامنه‌ای گفت: تنها موضوع گفتگو، مسئله اتم است و بس. با آنکه بنابر توافق محرمانه، در مورد مسئله خاورمیانه نیز بنابر «همکاری» است.

۶. «دانشجویان بورسیه» ارثیه حکومت احمدی نژاد که به دستور خامنه‌ای، سخن گفتن از آن نیز ممنوع شد.

این ۶ مورد تمامی موارد نیستند. اما گویای تضاد حل ناشدنی دو مقام، یکی «رهبری» و دیگری «رئیس جمهوری» هستند. این تضاد است که سرانجام باید به سود یکی از دو طرف حل شود. اشاره بسیار مهم خامنه‌ای نیز بدین خاطر است:

*** «جمهوری اسلامی آنطور که آنها معنی می‌کنند»؟!:**

■ در دیدار ۲۵ اردیبهشت فرماندهان سپاه با او، خامنه‌ای گفته است:

«برخلاف تصورات و القائات اتاق فکرهای بیگانه که در داخل هم عده ای آنها را تکرار می‌کنند، انقلاب تمام شدنی نیست و تبدیل آن به «جمهوری اسلامی» به معنایی که آنها فکر می‌کنند، امکان پذیر نخواهد بود».

این قسمت از سخن او پاسخ مستقیم او است به هاشمی رفسنجانی که از تحول نظام جانبداری کرده بود. اما تصدیق این واقعیت نیز هست که در خود رژیم نیز، گرایشی قوی جانبدار حل تضاد جمهوریت با ولایت مطلقه فقیه، به سود جمهوریت است. خامنه‌ای از سپاه می‌خواهد مانع از حضور افراد این گرایش در مراکز تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی «نظام» بگردد. گفته‌ی خامنه‌ای تصدیق این معنی نیز هست که توافق محرمانه در باره رژیم، از قول گرایش رقیب (هاشمی رفسنجانی)، قبول رژیم از سوی امریکا، اما بشرط تحول است. با توجه به اظهارات رئیس انتلیجنت سرویس، به دنبال مقام‌های امریکایی، اینک دیگر آشکار است که قرارداد وین، مشابهت با قرارداد ترکمن‌چای دارد، به لحاظ در برداشتن رویه امریکا در قبال رژیم. با این تفاوت که اینبار، امریکا چون روسیه تزاری بقای رژیم را تضمین نمی‌کند. تنها می‌پذیرد درصدد براندازی آن برنیاید. آنهم، بشرط تحول آن.

وضعیت سنجی هشتاد و یکم:

بمناسبت سال روز حمله قشون صدام به ایران: «جام زهری» که در کام خمینی شیرین شد

۲۴ سپتامبر ۲۰۱۵ برابر ۲ مهر ۱۳۹۴

* بعد از گذشت ۲۷ سال، معلوم می‌شود جام زهر در کام خمینی شیرین شده‌است!؟:

۳۱ در شهریور، سایت انتخاب، سخنان هاشمی رفسنجانی را در باب جنگ ۸ ساله ایران و عراق انتشار داده‌است. هاشمی رفسنجانی که در دروغگوئی اندازه نگه نمی‌دارد، تا بخواهی دروغ گفته‌است. اما بسا این جمله او، دروغ فرد اعلی است:

«دو سه ماه بعد از قبول قطعنامه، امام به بنده فرمودند اگر جام زهر آن روز برایم تلخ بود، امروز شیرین است.»

هاشمی رفسنجانی به خود زحمت توجیه ساخته خود را نیز نداده‌است: چه روی داد که جام زهر با گذشت دو سه ماه، شیرین شد؟ ادامه دادن به جنگ بمدت ۸ سال در سود انگلستان و امریکا و اسرائیل (هم بنابر قول آلن کلارک، وزیر دفاع در حکومت تاچر و هم بنابر قول سفیر انگلستان در عراق در آن تاریخ و هم بنابر اسناد محرمانه انگلستان که از قید محرمانه خارج شده‌اند و بنابر آنها، بروان، وزیر خارجه اسبق انگلستان، به اتفاق بختیار به بغداد رفته و به صدام بشارت داده‌اند ارتش ایران متلاشی است و اگر به ایران حمله کند، برق آسا پیروز می‌شود و هم بنابر نامه محرمانه آلکساندر هیگ،

وزیر خارجه در حکومت ریگان؟ پایان گرفتن جنگ در شکست؟ کشتار زندانیان؟ این واقعیت که نسل انقلاب نفله شد؟ این واقعیت که یک نسل ایرانی با از دست دادن فرصت رشد، نفله شد؟ ۱۰۰۰ میلیارد دلاری که به قول ادامه دهندگان جنگ تا شکست، به ایران وارد شد. اقتصاد ایران که از پا درآمد؟ استبدادی که انقلاب و ایران و اسلام را خرج کرد تا استقرار بجوید و ستون پایه‌ئی را بسازد (سپاه و دادگاه انقلاب و...) که امروز به جان هاشمی رفسنجانی نیز افتاده‌اند؟ ناتوان و باج‌گذار کردن ایران؟ بی‌منزلیت انسان ایرانی؟ سیل مهاجرت استعدادهای ایرانی و سرمایه‌ها از ایران؟ محکوم کردن ایران به رشد نکردن و بیابان گشتن ایران؟ خورد و برد ثروت‌های نفتی و گازی ایران؟ و... و بحران اتمی و بسر کشیدن جام زهر سوم با امضای تسلیم‌نامه؟ (جام زهر اول، قرارداد الجزایر بر سرگروگان‌های امریکائی بعلاوه دو افتضاح بزرگ اکتبر سورپرایز و ایران گیت و جام زهر دوم پایان دادن به جنگ در شکست و جام زهر سوم امضای قرارداد وین)

این نامه اعمال بس ننگین و خائنه و جنایتکارانه، بیش از همه، نامه اعمال هاشمی رفسنجانی است.

اینک ببینیم خامنه‌ای و... درباره چرائی قبول قطعنامه ۵۹۸ چه گفته‌اند:

* چرا خمینی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت:

• رئیس جمهور (خامنه‌ای)، در هفته اول فروردین ۶۷ در مراسم مانور سپاهیان امام حسین(ع) خراسان، گفته‌است: «از ابتدای جنگ تا امروز، هر زمان که مسئولان جنگ به مردم حتی به اشاره‌ای نیاز جبهه‌ها را اعلام کرده‌اند، مردم با کمال شوق و رغبت، بدون اندکی درنگ به جبهه‌ها شتافته و سنگرها را پر کرده‌اند...مردم ما، هر چه پیش می‌رویم، نسبت به ادامه دفاع مقدس خود مصمم‌تر می‌شوند.»

به این ترتیب، بنابر قول او، مردم جبهه‌ها را خالی نکردند و عامل شکست و نوشاندن جام زهر قبول قطعنامه نبودند:

• در تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۷۲، هم او می‌گوید: «بعد از قضیه قبول قطعنامه که دشمن فرصت طلبی می‌کرد و می‌خواست از موقعیت سواستفاده کند، شما دیدید ناگهان آن چنان جبهه‌ها پر شد که در طول جنگ کمتر سابقه داشت، یا هیچ سابقه نداشت.» اما

• «سردار» علیرضا افشار (مسئول اسبق ستاد مرکزی سپاه) گفته‌است: «آمار بسیجیان ما، در طول عملیات‌ها، ۱۰۰ هزار نفر بود و در پشت عملیات‌ها کمتر یا بیشتر می‌شد. البته نیروی کادر سپاه و یگان‌های ارتش که علاوه بر کادر عمدتاً از سرباز استفاده می‌کردند را نیز باید به آن اضافه کرد. فکر می‌کنم با نیروهای ستادی عدد ۵۰۰ هزار نفر را تشکیل می‌دادند. تعداد بسیجیان جبهه رفته ما نیز حدود یک میلیون نفر می‌شد... اما در داخل، بعضی‌ها روحیه خود را باخته بودند و فکر می‌کردند دیگر نیروهای بسیجی و رزمندگان در فراخوان‌ها اقبالی نشان نمی‌دهند.»

• «سردار» محسن رفیق دوست (وزیر سپاه در دوران جنگ) گفته‌است: «زمانی که قطعنامه را پذیرفتیم. در بهترین شرایط عده و عده بودیم.» او در جای دیگر نیز عنوان می‌کند: «ما هیچ وقت در جنگ مشکل عده و نیروی انسانی نداشتیم»

• «سردار» محسن رضایی نیز گفته‌است: «وقتی امام قطعنامه را پذیرفت، آن‌قدر مردم به سمت جبهه‌های جنگ هجوم بردند و به سمت جبهه‌ها نیرو فرستادند که ما دیگر قادر نبودیم آن‌ها را تدارک کنیم.»

بنابراین، بنابر قول خامنه‌ای و «سرداران» سپاه، عامل شکست، مردم کشور بخاطر خالی کردن جبهه‌ها نبوده‌اند. پس چرا کار به شکست انجامید و خمینی جام زهر را سرکشید؟:

• خامنه‌ای در ۱۴ خرداد ۱۳۷۵ گفته‌است: «قبول قطعنامه از طرف امام، به خاطر فهرست مشکلاتی بود که مسئولان آن روز امور اقتصادی کشور مقابل روی او گذاشتند و نشان دادند که کشور نمی‌کشد و نمی‌تواند جنگ را با این همه هزینه ادامه دهد. امام مجبور شد و قطعنامه را پذیرفت. پذیرش قطعنامه به خاطر ترس نبود، به خاطر هجوم دشمن نبود، به خاطر تهدید آمریکا نبود... اگر همه دنیا در امر جنگ دخالت می‌کردند، امام رضوان‌الله علیه،

کسی نبود که روی برگرداند. آن [پذیرش قطعنامه] یک مسئله داخلی نبود؛ مسئله دیگری بود.»

بدین ترتیب، بنابر قول او، عامل شکست و قبول قطعنامه نه یک مسئله خارجی بود (تهدید امریکا نبود و اگر همه دنیا در امر جنگ...) و داخلی هم نبود؟! چگونه ممکن است عامل شکست نه خارجی و نه داخلی باشد؟ پاسخ او به این پرسش این بوده است: «مسئله دیگری بود». این مسئله دیگر، از قول ارگانهای تبلیغاتی و سرداران سرسپرده به او این بود:

* «امام را به قبول قطعنامه مجبور کردند»:

- خمینی در بخشی از نامه مورخ ۲۵ تیر ۱۳۶۷ خود خطاب به مسئولان کشور می نویسد: «آقای نخست وزیر از قول وزرای اقتصاد و برنامه و بودجه، وضع مالی نظام را زیر صفر اعلام کرده اند.»
- هاشمی رفسنجانی در خاطرات خود می نویسد: «در تاریخ ۲۳ تیر به خدمت امام رسیدیم و با خواندن نامه آقای رضایی از ایشان نظر خواستیم... قبلا نخست وزیر و وزیر دارایی در گزارشی به خدمت امام گفته بودند که حتی در سطح هزینه های موجود هم، کشور قدرت تامین هزینه جنگ را ندارد و از خط قرمز اقتصادی هم فراتر رفته ایم.»
- «سردار» حسین علایی در پاسخ به پذیرش قطعنامه گفته است: آنانکه با پذیرش این قطعنامه مخالفت کردند حتی یک روز جنگ را ندیدند و فووش تنها اهواز را دیدند. فرمانده پیشین ستاد مشترک سپاه گفته است: وقتی ابتکار عمل دست ما باشد این ما هستیم که تصمیم می گیریم چه کار کنیم. حسین علایی با حضور در خبرآنلاین با اشاره به تفاوت تصمیم سازان و مصلحت ها گفته است: اگر قطعنامه ۵۹۸ را شش ماه زودتر می پذیرفتیم بهتر بود. ما در شرایطی که ناچار بودیم قطعنامه را پذیرفتیم. وقتی ابتکار عمل دست ما باشد این ما هستیم که تصمیم می گیریم چه کار کنیم.

• «سردار» سرلشکر باقری گفته‌است: به نظر من قطعنامه ۵۹۸ در تیر ماه ۶۷ پذیرفته نشد و سابقه آن به ۳-۲ سال قبل از آن باز می‌گردد؛ هنگامی که پشتیبانی لازم از رزمنده‌ها در جبهه صورت نگیرد! یا باید نشست و شاهد انهدام کشور بود یا باید برای خاتمه جنگ تصمیم گرفت. این قشری نگری است که بگوییم فلان شخص (محسن رضائی) دو خط نامه نوشت و گفت اگر فلان کارها را نکنید نمی‌شود جنگید و حضرت امام (ره) نیز در پی آن، اقدام به پذیرش قطعنامه کردند. این مطلب با عقل سازگار نیست (اعتراض به قول هاشمی رفسنجانی و مسئول شناختن او در شکست بدین خاطر که، در مقام جانشین فرمانده کل قوا، از دو سه سال قبل از تاریخ قبول قطعنامه، از رزمندگان در جبهه حمایت نمی‌کرده‌است).

از سال ۶۴-۶۵ ضعف‌های ساختاری، زیر ساختی و اساسی ما در جنگ هویدا بود! قبل هم بود ولی دیگر عراقی‌ها به جایی رسیدند که به شدت قوی شدند. عراقی‌ها با ۴۰۰ هواپیما و ۱۲ لشکر زمینی جنگ را آغاز کردند. این ۴۰۰ هواپیما در طول جنگ ساقط شد و ۱۲ لشکر منهدم گشت. من مسئول شمارش این‌ها بودم. ولیکن در روزی که ما قطعنامه را پذیرفتیم عراق ۷۰۰ هواپیمای روز دنیا را داشت و دارای ۵۶ لشکر بود. یک میلیون رزمنده داشت. ما با یک ارتش قدرتمند این‌گونه مواجه بودیم. در مقابل چنین ارتش قدرتمندی هشت ما در گرو نه بود!؛ حضرت امام (ره) اعلام می‌کردند جنگ تا پیروزی، آیا بدنه کشور به این نحو از جنگ پشتیبانی می‌کردند؟ و آیا جنگ به این نحو ادامه پذیر بود؟ **حوادثی که در بهار ۶۷ اتفاق افتاد و بسیاری از سرزمین‌هایی که در طول جنگ موفق به تصرف آن‌ها شده بودیم را دشمن باز پس گرفت. دشمن تا نزدیکی اهواز آمد و باید برای جنگ تصمیم گرفته می‌شد.**

ما برای مقابله با سلاح‌های پیشرفته شیمیایی عراقی‌ها حتی ماسک به درد بخور نداشتیم؛ آن ماسک‌های موجود که در فیلم‌ها است نیز از بین ۱۵ عامل شیمیایی پاسخگوی ۳-۲ عامل بود. آن ماسک‌ها به درد گاز اشک آور می‌خورد. وقتی گاز اعصاب می‌زدند این ماسک‌ها عمل نمی‌کرد. بچه‌های ما همانند برگ خزان می‌ریختند. باید برای این اتفاقات تصمیم‌گیری می‌شد.

پذیرش قطعنامه چنین داستانی است. نمی‌توان کسی را متهم ساخت و به عبارت دیگر نمی‌توان اذعان داشت در مقطع خاص، نامه خاص، شخص خاص، جمله خاص و... سبب پذیرش قطعنامه شد. باید بدنه کشور، بدنه دولت و... از جنگ بهتر از این دفاع و حمایت می‌کرد تا به آن روز نرسیم، که رسیدیم. آن روز بسیار برای ما تلخ بود. بسیاری از رزمندگان آرزوی می‌کردند زنده نمی‌ماندند و آن روز را نمی‌دیدند.

حداقل برای سطح راهبردی جنگ روشن بود که تصمیمی غیر از آن نمی‌شد گرفت و تصمیمی عاقلانه گرفته شد و باید این تصمیم اتخاذ می‌شد. در آن روز تیر ماه سال ۶۷ اقدامی غیر از آن نمی‌شد گرفت، باید چاره را قبل از آن می‌کردیم. اکنون هم اگر در پی ملت مقتدر بودن هستیم و به افق چشم انداز باشیم باید تلاش شود و به ابعاد مختلف قدرت ملی دست یابیم و خودمان را حفظ کنیم والا امکان دارد همانند قضیه پذیرش قطعنامه در طول تاریخ اتفاق افتد.

بدین قرار، حتی بنا بر قول «سرداران» سپاه نیز جنگ باید پیش از آن به پایان می‌رسید که قوای ایران ناتوان و قوای دشمن با توان بگردند. اما چه کسانی عامل ادامه جنگ تا شکست شدند؟:

*** یکی از هدفهای کودتای خرداد ۶۰، ادامه دادن به جنگ به قصد استقرار استبداد بود:**

بنی‌صدر در هشدارنامه ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ و نیز در کتاب خیانت به امید، در باره هدفهای کودتاچیان (خمینی و دستیاران او، هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای و بهشتی و احمد خمینی) نوشته‌است (صفحه‌های ۲۰۷ و ۲۰۹ کتاب):

«حمله او (صدام) به ایران، به سود اسرائیل و امریکا و به زیان ملت‌های عرب و مسلمان تمام شد و درست آن بود که چنان عمل کند که بازسازی استبداد با موفقیت انجام بگیرد. باوجود این، او نیز برای تثبیت موقعیت خویش در عراق و منطقه محتاج موفقیت است و باور من از سه ماه پیش به

این طرف این است که جنگ مثل یک زخم چرکین برجای می ماند و اگر هم موفقیت های نظامی بدست بیایند، مثل گروگانگیری، با تغییرات بزرگی در ایران و منطقه، بسود آمریکا و اسرائیل به پایان می رسد.

تغییرات دلخواه آمریکا که چند نوبت در کارنامه شرح کرده ام، عبارتند از: الف. ایران که از راه انقلاب خود، الگوی انقلاب شده است، به یک خطر خارجی تبدیل می شود و این امر سبب می گردد که بازار وسیعی برای اسلحه امریکائی فراهم شود. و

ب. آمریکا با ایجاد پایگاه نظامی در خلیج فارس، زنجیر پایگاه های نظامی خویش را با این حلقه بهم پیوند می دهد. و

ج. اختلافات دینی و قومی که رژیم شاه نتوانسته بود در منطقه ایجاد کند، نه تنها امکان هرگونه وحدت عملی را از بین ببرند، بلکه سبب تحکیم حاکمیت آمریکا و اسرائیل بر منطقه شوند. و

د. جبهه امتناع از بین برود و به احتمال قریب به یقین، اسرائیل از فرصت استفاده کرده و به لبنان حمله کند تا کار نهضت مقاومت فلسطین را یکسره بسازد. و

ه. با بی اعتبار شدن انقلاب ایران در داخل و خارج از کشور و با از بین رفتن جبهه امتناع و ضعیف شدن فلسطینی ها، رژیم های وابسته به آمریکا تثبیت گردند. و

و. مصر از نو موقعیت رهبری در جهان عرب پیدا کند و محور ریاض - قاهره، که یکی نیروی مالی و دیگری نیروی نظامی است، تکیه گاه رژیم های وابسته منطقه گردند. اسرائیل نیز نقش سنگ پاسبان منافع آمریکا را برعهده بگیرد.

ز. و از آنجا که رژیم خمینی بلحاظ گذشته گرائی و شکل گرائی، انعطاف پذیری لازم را برای تطبیق خود با سیاست جهانی آمریکا ندارد، ناگزیر، موافقت دو سیاست رژیم خمینی و رژیم آمریکا - که هر دو زیر فشار بحران های خود عمل می کنند - موقتی است. رژیم خمینی که زیر فشار داخلی نمی تواند روی حمایت آمریکا حساب کند، به انتخاب میان سقوط بر اثر عمل مخالفان و یا تحول از درون ناگزیر گردد. و

ح. اختیار نفت و «پتrodلار» در دست امریکا قرار بگیرد و اسلحه نفت را هر وقت خواست بکاربرد.

اگر پیش‌بینی من درست باشد، در انجام مراحل بعدی کودتای خزنده، از این جنگ، در زمره عوامل دیگر، استفاده خواهند کرد. در حقیقت، آنچه باقی مانده است، قطعی کردن شرائط بقای ساختهای وابستگی و از بین بردن اثرات تغییراتی است که در ارتش انجام گرفته‌اند. از بین بردن باقی مانده اعتبار انقلاب و رهبری آن در جهان و تغییر رأس با هیأت مدیره دستگاه استبداد وابسته است. طوری که هدفهای قدرت مسلط ایجاب می‌کنند.

درخور توجه است که آن ارزیابی و پیش‌بینی، در روزهای بعد از کودتای خرداد ۶۰، در مخفی‌گاه و روزهای اول مهاجرت بعمل آمده است. اینک، بعد از گذشت ۳۴ سال، متأسفانه، هر ۸ پیش‌بینی واقعیت بسته‌اند و هم اکنون خاورمیانه همان وضعیت را یافته است که در آن هشدار، پیش‌بینی شده بود. ■ بنی‌صدر، در هشدارنامه ۲۲ خرداد که در مجلس، توسط غضنفرپور نیز خوانده شد، پیش‌بینی کرده است:

به دین خود و رای و اعتماد شما خیانت نکردم و تا جائیکه توانستم کوشیدم. بسیاری از جریانها را بموقع مطلع شدم و هشدار دادم. صدایم را در قیل و قال‌های جوسازان گم کردند و اینک نیز مثل جدم حسین ابن علی (ع) آنچه از خطرها که می‌بینم برای شما پیش‌بینی می‌کنم:

از سه شعار انقلاب اسلامی: استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی هیچ محتوایی بجای نخواهند گذارد (۱).

۱. استقلال اقتصادی با بودجه‌ای که تهیه کرده‌اند و با نفتی که صادر می‌کنند و با قراردادهائی که امضاء می‌کنند از بین می‌رود و چون امنیت نیست وضع شما محرومان جامعه بدتر خواهد شد و گرانی و بیکاری روزگار شما را سیاه خواهد کرد.

۲. استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی و با وجود ناامنی داخلی و جنگ خارجی از دست خواهد رفت.

۳. از آزادی چیز چندانی باقی نمانده است. فقدان امنیت تا بدانجاست که لیره ۲۰۰ تومانی دو سال و نیم پیش پنج هزار تومان شده است. روزنامه‌ها تعطیل و زبانها بسته شده اند و آینده از این هم بدتر خواهد شد. گروهی که مقامات را بتصرف در آورده‌است، بلحاظ بدتر شدن وضع و بی اعتبار شدن در افکار عمومی، روز بروز بیشتر بوسائل اختناق آور پناه خواهد برد و خود قربانی همین جریان خواهد شد.

۴- روزی محکومی در پای چوبه دار گفت: ای آزادی چه جنایتها که به نام تو نمی‌کنند. امروز و فردا بیشتر از امروز خواهند گفت: ای اسلام چه جنایتها که بنام تو نمی‌کنند. چنان دین را از اعتبار خواهند انداخت که بنام این دین تا یک قرن کسی نتواند حرفی بزند و دعوتی بحق کند.

اینجانب هیچ گناهی بجز اینکه خواسته‌ام استقلال و آزادی و اسلام بعنوان تضمین کننده استقلال و آزادی و زمینه ساز رشد و تعالی همه جانبه انسان به اجرا در آیند نداشته و ندارم. از اسلام نان نخورده‌ام اما عمر را در خدمت به آن گذرانده‌ام. بشما مردم گفتم کودتای خزنده اجرا می‌کنند و مراحل آن را هم یکایک شرح کردم و تا اینجا نیز بهمان ترتیب انجام داده‌اند و مرحله آخر آن که سلب عنوان ریاست جمهوری و گرفتن جان اینجانب است را نیز دست اندر کارند تا انجام دهند. اگر چنین کردند علاوه برآنچه که در بالا پیش بینی کردم امور زیر نیز واقع خواهند شد:

الف. برخوردهای پایدار در کشور بر برخوردهای مسلحانه کنونی اضافه خواهند شد و خود بر مشکلات بالا خواهند افزود. مردم ما کر و کور نیستند و وضعیت روزمره خود را می‌بینند و می‌بینند که دو سال و نیم حکومت حزب حاکم روز به روز وضعیت کشور را بدتر ساخته است و امنیت از بین رفته است. اقتصاد فلج شده است. جنگ داخلی و خارجی بطور مستمر ادامه دارد و اینک خطر گسترش آن نیز هست

ب. جنگ تحمیلی در صورت طولانی شدن به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق می‌انجامد و در خاورمیانه زمینه اجرای برنامه آمریکا فراهم میگردد و همانطوریکه در جریان گروگانگیری ملاحظه کردید ناچار به شرایط ننگینی تن خواهند داد. همان‌طور که بیمی بخود راه

ندادند روزی گفتند تا گروگانها دردست ما است گلوگاه امپریالیزم آمریکا در دست ما است. و وقتی تسلیم شدند گفتند گروگانها جنس بنجل بودند و آمریکا آنها را نمیخواست، ناچار شدیم از سر، بازشان کنیم. خواهند آمد و خواهند گفت چاره نداشتیم جز اینکه به شرایط تسلیم بشویم، مردم بدانید.

چهار وزیر خارجه آمدند و پیشنهاد کردند که قوای عراق بداخل خاک عراق عقب نشینی کنند و مقداری هم از مرز فاصله بگیرند و از هر دو طرف حریمی غیر نظامی بوجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل گردند. ما از آنها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود ۱۸ خرداد بیایند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند (۱). از ابتدای جنگ باین سوی، امروز وضعیت نظامی ما بهترین وضعیت است. عقیده اینجانب این بود که اگر ما را بحال خود بگذارند، با چند پیروزی چشمگیر، ما نه تنها پیروزی نظامی بدست می آوریم بلکه نقشه های آمریکا را در همه منطقه برهم می ریزیم و می توانیم عصر سوم را در تاریخ آغاز کنیم. ضربه از خارج را تحمل کردیم، ارتش مهاجم را متوقف ساختیم و شروع به اضملال آن نمودیم. از پشت سر کردند آنچه که کردند و شما از آن اطلاع دارید. وضع جنگ تا این لحظه اینطور است، هستیم و ببینیم که این وضع چطور تحول خواهد کرد. اگر این خطرها که برشمردم، برای شما مردم ملموس هستند و در دل خود احساس می کنید که راست میگویم و با شما صادقانه حرف میزنم اگر امتحان خود را داده ام که مقام و موقعیت مرا نفریفته و برای وفاداری به دین و شما مردم، برای همه چیز حاضر شده ام، اگر بر شما معلوم است که فرق است میان حرف و عمل وقتی انسان سوار اسب سرکش قدرت نشده و وقتی که سوار می شود و اگر میدانید که امتحان واقعی وقتی است که انسان اسباب سوار شدن بر مرکب خودکامه را داشته باشد و سوار نشود، باور کنید که خطرها که برشمردم همه خطرها نیستند. این خطرها و خطرهای دیگر جدی هستند. باور کنید برای این که این خطرها پیش نیایند خود را در هر خطری افکنده ام، باور کنید که يك لحظه از فکر این خطرها بیرون نرفته ام. به هیچ کس خائن نبوده ام و خواسته ام محیط امن و آزاد اجتماعی بوجود آید و کشور سریع رشد کند...»

(۱). از دفتر رجائی به وزیر خارجه کوبا تلفن شده بود که چون فعل و انفعالی در حال انجام است، فعلا نیائید. در وقت مناسب، به شما اطلاع خواهیم داد بیائید. آن وقت هیچ وقت مناسب نشد و سرانجام خمینی جام زهر را سرکشید و اینک هاشمی رفسنجانی می‌گوید: خمینی دو سه ماه بعد گفته‌است: «امروز شیرین است».

درخور یادآوری است که آن زمان می‌گفتند که علت مرگ خمینی جام زهر شکست بود که سرکشید. زیرا آدم با غیرتی بود. امروز هاشمی رفسنجانی می‌گوید: خیر، غیرت نیز نداشت.

* نقش هاشمی رفسنجانی در ادامه یافتن جنگ:

نقش هاشمی رفسنجانی را در ادامه جنگ از زبان و قلم خود او بخوانید:

■ در باره ادامه یافتن جنگ و مخالفت با پایان آن، هاشمی رفسنجانی در عبور از بحران، (یادداشت ۱۲ فروردین ۶۰، صفحه ۵۲ کتاب) نوشته‌است:

«در پیام امام در مورد جنگ و هیأت میانجی هم مطلبی آمده‌است که سیاست آقای بنی‌صدر را محکوم می‌کند. آقای بنی‌صدر، در کارنامه دیروز، نوشته مایل است به جنگ خاتمه بدهد و صلح کند. ولی شعارهای راه‌پیمائی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را برای ایشان بسته‌است».

■ بعدها او منکر شد که به ایران پیشنهاد شده بود با عقب کشیدن قوای عراق به آن سوی مرزهای بین‌المللی و پرداخت غرامت، جنگ پایان پذیرد. تا اینکه نزاع‌های درونی سبب شدند رقیبان او، مصاحبه‌اش را با مجله عربی «الموقف العربی»، چاپ قبرس، در اسفند ۱۳۶۰، یعنی ۶ ماه بعد از کودتا، انتشار دهند. در این مصاحبه، او اعتراف می‌کند به ایران پیشنهاد پایان جنگ شده بود:

«ما سرزمین عراق را نمی‌خواهیم و چشم طمع به یک وجب از خاک آن ندوخته ایم. اگر نیروهای ما توانستند نیروهای عراق را عقب برانند، در مرز دو کشور مستقر خواهند شد. زیرا ما ترجیح می‌دهیم رژیم عراق توسط ملت

مسلمان عراق سرنگون شود. ما همه امکانات را در اختیار این ملت می‌گذاریم تا بتواند این رژیم را سرنگون کند.

چنانچه ملاحظه کنیم که ورود به سرزمین‌های عراق برای سرنگونی رژیم این کشور یک وظیفه شرعی است، دریغ نخواهیم کرد. سرنگونی حکومت بعث برای ما یک هدف استراتژیک است و ما از این هدف عقب نشینی نمی‌کنیم. این تنها بهای قربانی‌های بیگناه جنگ ناجوانمردانه عراق علیه اسلام است.

پیشنهاد عربستان و پیشنهادات مشابه آن برای آتش بس با عراق و مذاکره برای جبران خسارات را نمی‌پذیریم. چرا که مساله ضرر و منفعت نیست. مساله حق و باطل است. مساله اسلام و کفر است. پول نمی‌تواند این قربانی‌های بیگناه را که در جنگ جان خود را از دست دادند، بازگرداند و تنها چیزی که می‌تواند آن را جبران کند و مناسب است، سقوط صدام و قیام حکومت مردمی اسلامی در عراق است.

نمی‌خواهیم در سایه رژیم فعلی عراق، به هیچ توافقی با بغداد برسیم. این سری نیست که آن را فاش کنیم. صدام حسین توسط میانجی‌ها موافقت کرد طبق مواد و شرایط قرارداد الجزایر و بدون قید و شرط، عقب نشینی کند. ولی ما این پیشنهاد را رد کردیم و با هرگونه توافقی مخالفت خواهیم کرد. مادامی که رژیم فعلی عراق، طرف دوم توافق باشد. این توافق باید با ملت عراق و پس از پیروزی امضا گردد. ما حاضر نیستیم دست از حمایت سازمان‌های مخالف رژیم عراق برداریم.»

و باز او منکر شد که حاضر بودند به ایران غرامت بپردازند. غافل از این که یادداشتهای خود او فاش‌کننده دروغ او هستند:

۱. پیشنهاد اولاف پالمه معاون دبیر کل سازمان ملل متحد در زمینه پرداخت غرامت به ایران. هاشمی رفسنجانی در یادداشت ۸ اسفند ۱۳۶۰ (کتاب عبور از بحران، ص ۴۹۶)، نوشته‌است: «دیشب در جلسه شورای عالی دفاع شرکت کردم، گزارش جبهه‌ها و بحث درباره تهیه مهمات ضروری و پیشنهادهای پالمه بود. خروج عراقی‌ها از خاک ایران را پذیرفته. مذاکره

درباره مرزها منجمله ارون درود و حضور نیروهای ناظران بین‌المللی در مرزها و پرداخت غرایم جنگی به دو طرف از طرف دولتهای داوطلب، یعنی کشورهای نفت خیز منطقه».

۲. یک هفته بعد از پیشنهاد پرداخت غرامت که اولاف پالمه آورده بود، هاشمی رفسنجانی نوشته‌است (۱۵ اسفند ۱۳۶۰، صفحه ۵۰۰ کتاب عبور از بحران)

«ظهر و عصر ملاقات‌هایی داشتم. ناخدا افضلی آمد و راجع به مین گذاری و مین روبی توضیحاتی داد. او اطلاع داد که وابسته نظامی ایتالیا گفته کشورهای نفت خیز منطقه مایلند شصت میلیارد دلار خسارت جنگ را از طرف صدام به ایران بدهند - مضمون این عبارت که حاضرند این خسارت را از طرف صدام به ایران بدهند یعنی این کشورها صدام را به عنوان متجاوز می‌شناسند - و ایران از شرط سوم که کیفر صدام است، یعنی سرنگونی صدام، منصرف شود.»

اینک پرسیدنی است: آیا خمینی بدین خاطر که دزد پیروزی‌ها شد، پیروزی انقلاب را از ایرانیان، نخستین تجربه موفق دموکراسی را از ایرانیان و پیروزی در جنگ را از مردم ایران و فرمانده نیروهای مسلح منتخب مردم ایران، عدالت قضائی را از ایرانیان و استقلال و آزادی را از ایرانیان و اسلام بمثابة بیان استقلال و آزادی را از مسلمانان جهان دزدید، زهر شکست در جنگ ۸ ساله را در کام خود شیرین یافت؟

وضعیت سنجی هشتاد و دوم:

عبور از خط قرمزها و نقش کمیسیون برجام

۱ اکتبر ۲۰۱۵ برابر ۹ مهر ۱۳۹۴

*** در بازدید از پرچین، صورت ظاهر نیز حفظ نشد:**

■ در درون کشور، خیر رسمی این بود که کار تفتیش از تأسیسات پرچین را کارشناسان ایران انجام داده اند، اما هم آژانس بین المللی انرژی اتمی گفت که تفتیش تحت نظارت مفتشان آژانس انجام گرفته است، و هم رقیبان روحانی - ظریف، واقعیت را لو دادند. الا اینکه تمام حقیقت را نگفتند. تمام حقیقت این است که با موافقت خامنه‌ای، تحت نظر مفتشان آژانس، تفتیش انجام گرفته است. گزارش زیر که از ایران دریافت کرده‌ایم، روشن و گویا است:

هنوز چند روزی از تهدیدات تو خالی سید علی خامنه‌ای نگذشته بود که برخی از سرداران افراطی که هنوز نمی دانند شب دراز است، مانند طوطی به رجز خوانی پرداختند که هرکس بخواهد وارد تأسیسات نظامی بگردد، سرب داغ در کله او خواهیم ریخت. آنها هم فکر می کردند خامنه‌ای تا آخر ایستاده است.

خامنه‌ای که فکر می‌کرد با داشتن سردارانی چون نقدی، جعفری، فیروزآبادی، کوثری، حسین سلامی، حاجی زاده، غیب پرور و... می‌تواند

جهان را تسلیم خود کند، اما نمی دانست نباید با خیالپردازی و توهم کشور را اداره کرد.

او و سرداران افراطی فقط می توانند به روی مردم بی دفاع آتش بگشایند و با به اصطلاح سرب داغ صدای آنها را در گلو خفه سازند. هر چند سرانجام به همان ذلتی دچار خواهند شد که دیگر مستبدان تاریخ گرفتارش شدند.

• همان روزها وقتی خامنه‌ای گفت: «اجازه نمی دهیم از هیچیک از مراکز نظامی هیچگونه بازرسی از سوی بیگانگان انجام شود»، برخی‌ها فکر می کردند دیگر کار تمام است و همه جهانیان باید به دستور خامنه‌ای، تمکین کنند و از خیر بازدید از مراکز نظامی بگذرند. البته سخن خامنه‌ای دو پهلو بود. او همواره دو پهلو سخن می گوید. بنابراین، سخن او اینطور هم می تواند معنی شود: **اجازه بازرسی توسط بیگانگان را نمی دهیم، اما اجازه می دهیم فن دانان ایرانی دستیار آنها در نفتیش بگردند.**

• اما از قرار، سرداران سپاه سخن او را یک پهلو معنی کرده بودند. از این رو، فیروزآبادی، دام پزشکی که «رئیس ستاد کل نیروهای مسلح» است، در پاسخ به سؤال خبرنگار فارس، در باب بازدید از مراکز نظامی، گفت: متأسفانه یکی از روزنامه‌های کشور به نقل از یک روزنامه فاسق خارجی این مطلب را منتشر کرده بود، **ولی مگر نیروهای مسلح کسی را در خودشان راه می دهند که این کار صورت بگیرد!**

«سردار سرلشکر» فیروزآبادی، آیا حالا بعد از «بازدید تشریفاتی» آمانو، رئیس آژانس و معاونانش از مرکز مهمات سازی ایران، نباید بگوید اینها در آن محل چه می کردند و چگونه است که نیروهای مسلح، بیگانگان را در خود راه دادند؟

• بعد از او، معاون او، یعنی سردار مسعود جزایری معروف که گنده گویی های فراوانی از او شنیده شده است، گفت: «اجازه بازدید از مراکز نظامی حتی به صورت محدود و کنترل شده را نمی دهیم».

جزایری گفت: «بازدید و بازرسی [از مراکز نظامی] تحت هر عنوان از جمله دسترسی مدیریت شده قابل قبول نیست و بازی با کلمات در این عرصه ممنوع است».

حالا دیگر «سردار» جزایری مجبور است با کلمات بازی کند، تا مگر این خفت را توجیه کند. او با سابقه هم هست: در باره کشتی کمک های ارسالی به یمن، نیز دولت سعودی را تهدید کرد که اگر ممانعت کند، چنین و چنان خواهیم کرد. دولت سعودی ممانعت نیز کرد و سپاه چنین و چنان نیز نکرد.

امر مهم این است که خامنه‌ای و «سرداران» او، بخاطر مصرف داخلی که دارد، تهدیدهای غلاظ و شداد می کنند، بی آنکه دغدغه‌خاطری نسبت به اثرات بس زیانبار آن در رابطه با دنیا بخود راه دهند: استفاده از موضع گیری ها و تهدیدها برای گسترش جنگ در منطقه و نیز تشدید تحریم ها و فشارها، بخشی از این اثرات هستند. قرارداد وین که بدتر از قرارداد ترکمن چای است، یکی دیگر از این اثرات است.

• جالب تر از سخنان این دو سردار ، سخن سردار سلامی است. او مرتب از جملات «دشمن شکنانه!» استفاده می کند. حافظ نظام جمهوری و "انقلاب اسلامی" او است. حسین سلامی، «جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران»، این سوابق «خدمتی» را دارد: فرماندهی در لشکرهای کربلا، ۱۴ امام حسین (ع) و قرارگاه نوح (ع) در دوران دفاع مقدس، فرمانده دوره عالی جنگ از سال ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۶، معاون عملیات ستاد مشترک سپاه از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴، فرماندهی نیروی هوایی سپاه از سال ۱۳۸۴ تا ۱۲ مهرماه ۱۳۸۸ و جانشین کنونی فرماندهی کل سپاه و عضو هیئت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی.

نمونه‌ای گویا با پی‌آمد بس وخامت بار او، در همایش نهضت روشنگری، در تاریخ ۰۸/۰۳/۹۲، گفته است: «میدان موازنه قوا در جهان با رقابت راهبردی ایران و آمریکا توصیف می‌شود. این در حالی است که در گذشته میدان موازنه قوا در رقابت آمریکا و شوروی توصیف می‌شد. امروز ما در اوج قدرت هستیم و مرزهای خود را با دشمنان تغییر داده‌ایم و به نقطه‌ای رسیده‌ایم که مرزهای امنیت و دفاع را به هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای جغرافیایی مان

برده‌ایم و شعاع عمل ما با شعاع تأثیر دشمن در هم تنیده شده‌است. همچنین مرزهای امنیتی خود را تا شرق مدیترانه ادامه داده‌ایم. رژیم صهیونیستی که در برخی مکان‌ها تنها ۲۴ کیلومتر عرض دارد، یک گردان پیاده ما قادر خواهد بود در یک شبانه روز کمر آن را بشکند».

پیش از انقلاب اسلامی، رژیم صهیونیستی به راحتی با کشورهای عربی مقابله می‌کرد. اما پس از انقلاب اسلامی سربازان مخفی انقلاب و سرشاخه‌های این قدرت تنومند در لبنان و غزه شکست‌های تاریخی به ارتش افسانه‌ای رژیم صهیونیستی وارد کردند و هیمنه غرب را از هم پاشیدند. پاسخ ما به هرگونه حمله نظامی، قطعاً نظامی خواهد بود که کوبنده و ویرانگر است، نه سیاسی که برای ما ارزش چندانی ندارد. تهدید را با تهدید و حمله را با حمله پاسخ می‌دهیم. نه کسری موشکی داریم، و نه فقدان نیروی انسانی. رادارهای ما به بهترین شکل عمل می‌کنند و این قدرت‌ها ناشی از دو عامل است که یکی عمود خیمه انقلاب اسلامی است، و دیگری قدرت ظرفیتی است که در اتحاد، همدلی و یکدلی معنا می‌شود و آن را در ۲۲ بهمن دیدیم».

هم او، در باره بازدید از مراکز و تأسیسات نظامی ایران، گفتگوی شبکه یک ۳۰/۰۱/۹۴ گفته است: «اجازه دادن به اینکه یک بازرس بتواند به پادگان ما سر بزند، همچون اشغال سرزمین است. زیرا تمامی اسرار و رموز دفاع ما در مراکز نظامی ما تجمیع شده است به همین منظور بیان این موضوعات حتی در سطح گفتگو نیز به معنای تحقیر ملی خواهد بود. مطمئن هستم مردان دیپلمات ما دارای شجاعت، حیثیت، عزت و ایمان هستند که اگر دشمن بخواهد در این باره حرفی بزند، اینان چنان مشت دیپلماسی بر صورت آن‌ها می‌زنند که با سرعت چند برابر صوت به پایتخت هایشان برگردند و پیام جمهوری اسلامی ایران را به دولتمردان خود بدهند». او، خطاب به آمریکا، ادامه داده است: "اگر می‌خواهید در چنین فضایی گفتگو کنید، مطمئن باشید همه چیز به نقطه اول باز خواهد گشت. در ایران هیچکس زیر پای بیگانه‌ای که قصد نفوذ به مخزن اسرارمان دارد فرش قرمز

پهن نمی‌کند و این خط قرمز با خون قرمز است، نه با جوهر، بنابراین این پیام ما به آمریکایی‌ها است.

هرکس از این حرف‌ها (بازدید از مراکز نظامی ایران) بزند، جواب آن را با «سرب داغ» خواهیم داد. دشمن می‌گوید توافقمان با ایران بر اساس اطمینان نیست، بلکه بر اساس راستی آزمایی است، اما ما می‌گوییم هرگز براساس راستی آزمایی با دشمن توافق نمی‌کنیم، چرا که بی‌اعتمادی ما به آنها بی‌انتهاست».

■ آمانو و مفتشان آژانس از مرکز پارچین، بازدید کردند و تفتیش زیر نظر آنها انجام گرفت و «سرب داغ» را هم بعنوان جواب دریافت نکردند. این شد که «جنش عدالتخواه دانشجویی» (ه گزارش بی‌باک)، در نامه‌ای به سردار سلامی، خواستار حراست جدی نیروهای مسلح از اماکن و اطلاعات نظامی کشور شدند:

«سلام سردار»

نیک می‌دانید، عزت و اقتدار این کشور ره آورد خون دل‌ها و جانفشانی‌های چندین نسل از پیش از مشروطه تاکنون است که هم اکنون حفظ و حراست از آن در گرو امانت داری مسئولان شماست. و نیز می‌دانید اکنون خاکریز عزت کشور روی موضوع هسته‌ای قرار گرفته است. رهبری معظم انقلاب نیز با عطف به همین موضوع با وسواس و جدیت خطوط قرمز صیانت از صنعت هسته‌ای کشور را در پیشگاه توجه همگان بارها اعلام فرمودند تا سنجه‌ای بشود برای ارزیابی صحت عملکرد مسئولین. آنچنان که به وضوح قابل مشاهده است، برجام، سند قلع و قمع خطوط قرمز هسته‌ای و عقب‌نشینی حیرت‌آور از حقوق هسته‌ای ملت ایران است. حضرتعالی پیشتر در اقدامی هوشمندانه و به موقع در پاسخ به تبعات امنیتی- نظامی توافقات، فرموده بودید: «پاسخ بازدید از مراکز نظامی ایران را با سرب داغ خواهید داد.»

سردار گران سنگ! اکنون زمان سرب داغ فرا رسیده است! یوکیا
آمانو گویی برای سنجیدن جدیت ادعای شما و اهمیت اسرار نظامی
کشور، به نمایندگی از همکاران جاسوس و مزدورش در مقابل دیدگان
مسئولان بلند پایه کشور و با لبخند از پارچین بازدید کرد.

جنیش عدالتخواه دانشجویی امیدوار است، شما و دیگر خواص و صاحبان
کرسی و مسئولیت در کشور با تعصب و شجاعت در این وانفسای سکوت و
برجام و در نوردیده شدن خطوط قرمز استقلال و امنیت کشور، به وظایف و
تکالیف انقلابی و میهنی تان عمل کنید.

به امید ظهور عدالت گستر گیتی
جنیش عدالتخواه دانشجویی».

• بعد از سردار سلامی، نوبت به سردار حاجی زاده رسید که به «سرب داغ»
تهدید کند: «... اخیراً نیز در حاشیه مذاکرات می شنویم مسئله بازرسی مراکز
نظامی و دفاعی را به بهانه مسائل هسته ای مطرح می کنند. ولی نمی دانند که
روش های نفوذ و شیوه های موریانه ای آنها نزد ایرانیان نخ نما شده است و
این درخواست غرب، در حقیقت درخواست جاسوسی رسمی در ایران است.
... همانگونه که مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا فرمودند ما نه تنها
اجازه نخواهیم داد از مراکز نظامی و دفاعی بازرسی کنند، بلکه تحت
هر عنوان شامل بازرسی هماهنگ شده یا نشده پیرامون مراکز یا حتی
هر فاصله ای و به هر شکلی، پاسخ ما پاسخ به اقدام در حکم جاسوسی
خواهد بود و پاسخ آن، «سرب داغ» است».

• بعد از او، «سردار» غیب پرور که پرونده رانت خواری و اختلاس او همه
جا مطرح است، تهدید به «سرب داغ» کرد: "غلط کرده اند که خواستار
بازرسی از مراکز نظامی ایران شده اند. به هیچوجه چنین اجازه ای به مأموران
آژانس داده نخواهد شد. در صورت ورود مأموران آژانس به ایران برای
بازرسی از این مراکز، سپاه آن ها را به عنوان «جاسوس» بازداشت
کرده و درگلولی آن ها «سرب داغ» خواهد ریخت".

پیدا کنید رابطه سرب داغ را با آب زرشک!

* کمیسیون برجام رأی نمی‌دهد، به مجلس گزارش می‌دهد و مجلس اجازه اجرای توافق را به حکومت می‌دهد!؟:

■ در وضعیت سنجی پیشین نقش «کمیسیون برجام» را شناسایی کردیم. اینک این کمیسیون کار خود را انجام داده است، همگان می‌توانند ببینند، بی‌کم و کاست، همان نقش را بازی کرده است. قرار بود، گزارش کمیسیون، در ۷ مهر، در مجلس قرائت شود. اما در این تاریخ، نقوی، سخن‌گوی کمیسیون، گفت گزارش در ۱۲ مهر در مجلس قرائت خواهد شد. پیش از او،

- در ۶ مهر ۹۴، کمال‌الدین پیر مؤذن در مصاحبه با مهر گفته است: عده‌ای از نمایندگان طرحی را به مجلس خواهند داد که، بنابراین، مجلس به دولت اجازه خواهد داد برجام را اجرا کند. این طرح در ضمن حمایت از اقتدار نظام، دست دولت را برای اجرای برجام باز گذاشته و از شیطنت دشمنان نیز جلوگیری می‌کند.

نمایندگان در حال جمع‌آوری امضاء برای طرح دو فوریتی برجام هستند. این طرح شامل چهار بند است که در بند اول دولت ملزم به حفظ دستاوردهای هسته‌ای و حسن اجرای برجام خواهد بود. براساس بند دوم، باید از سیستم موشکی و پدافندی در صنایع دفاعی حمایت شود. همچنین طبق بند سوم این طرح، دولت باید مانع از هرگونه نفوذ طرف غربی و آمریکایی برای بازگرداندن مجدد تحریم‌ها شود. و براساس بند چهارم این طرح نیز دولت باید حمایت از جریان مقاومت در منطقه را همچنان دنبال کند.

- و نیز، شمخانی، «دبیر» شورای عالی امنیت ملی، در پاسخ به سؤالی درباره اجرای برجام توسط دولت، گفته است: مجلس شورای اسلامی در مراحل آخر بررسی برجام است و مبتنی بر ملاحظات به دولت اجازه می‌دهد آن را اجرا کند.

بدین سان، مسئولیت امضاء و اجرای قرارداد وین، نه بر دوش خامنه‌ای، که بر دوش حکومت و مجلس می‌افتد. در این باره، چند پرسش اساسی و تاریخی وجود دارند که امضاء کنندگان قرارداد وین و مجریان آن و حامیانش باید پاسخ دهند:

۱. هرگاه قرارداد وین ناقض استقلال و آزادی نبود، روحانی می‌گفت ما چیزی را امضاء نکرده‌ایم که آن را به مجلس تقدیم کنیم و یا آن را لایحه می‌کرد و با طبل و کوس و کرنا به مجلس می‌برد؟

۲. هرگاه قرارداد وین ناقض استقلال و آزادی نبود، خامنه‌ای دست از آن می‌شست و مسئولیت بس سنگین خود را در ایجاد بحران و ادامه آن تا شکست و امضای قرارداد وین، بر دوش حکومت و مجلس می‌نهاد؟

۳. هرگاه قرارداد وین ناقض استقلال و آزادی نبود، نقوی، سخنگوی کمیسیون برجام می‌گفت: «کمیسیون برجام «سند فرجام» (قرارداد وین) را قبول یا رد نمی‌کند، پیشنهادهای خود را به مجلس ارائه می‌کند»؟

۴. هرگاه قرارداد وین ناقض استقلال و آزادی نبود، آیا شمخانی می‌گفت: «مجلس شورای اسلامی، مبتنی بر ملاحظاتی، به دولت اجازه می‌دهد آن را اجرا کند»؟

۵. اگر این قرارداد ناقض استقلال و آزادی نبود، عنوان «سند فرجام» را پیدا می‌کرد و آیا مجلس، «مبتنی بر ملاحظاتی» به حکومت روحانی اجازه اجرای قرارداد را می‌داد؟

۶. اگر قرارداد وین ناقض اصول استقلال و آزادی نبود، آیا «سرداران» سپاه بجای موضع‌گیری‌های کنونی، همه روز، صبح تا شام، قرارداد را حاصل «دست آوردها»ی خود و ترس امریکا از سپاه و «پیروزی ایران بر امریکا»، نمی‌خواندند؟

۷. اگر قرارداد وین ناقض استقلال و آزادی نبود و ایران را تحت قیمومت ۵+۱ و اروپا در نمی‌آورد، آیا «شورای عالی امنیت ملی»، خود را صاحب سهم در «پیروزی»، نمی‌خواند و هم روز اول آن را تصویب نمی‌کرد و در ستایش آن، داد سخن نمی‌داد؟

پس ایرانیان به استقلال و آزادی و حق حاکمیت خویش بها بدهید. تردید نکنید که اگر خود سر سوزنی از ارزش استقلال و آزادی بکاهید، وطن خویش را از دست داده‌اید.

* گزارش کوتاه از ایران در بارهٔ روش کار «کمیسیون برجام»:

خامنه‌ای، بعد از سال‌ها دشمن تراشی، لجاجت و خود به عقدهٔ خودکم بینی سپردن که سبب ساختن بحرانی هرچه بزرگ‌تر شد و ایران را با تمام دنیا، مقابل کرد، به این نتیجه رسید که چاره‌ای بجز پذیرش تعهدهای سنگین ندارد. اما از آنجا که جرأت اعلام پذیرش را نداشت، یکی به میخ می‌زد، و یکی به نعل. در نهایت، در سال ۱۳۹۰ به پایان دادن به کشمکش ناگزیر شد که خود بانی آن بود.

ابتدا، به صورت محرمانه، با امریکا وارد گفتگو شد. وقتی روابط مخفی او با امریکاییان لو رفت، تلاش کرد گفتگو و معامله را بطور علنی ادامه دهد. اما به گونه‌ای که دیگران مسئول وضعیت بسیار خراب جلوه داده شوند. این شد که «مقصر» گفتگو با امریکا دیگران شدند و نقش او اجازه دادن برای اینکه بر «دیگران» معلوم شود امریکا قابل اعتماد نیست!، شد.

در سال ۹۰، او دریافت اگر وضعیت وخیم همچنان وخیم‌تر بگردد، بنابر اطلاعات محرمانه‌ای که به او می‌رسید، بزودی کشور به سوی اعتراضات و مخالفت‌های گسترش یافته پیش خواهد رفت، و احتمال سرنگونی رژیم بسیار قوی است. بخصوص که حالا دیگر مردم ایران می‌دانند قرار او بر فرار در برابر جنبش همگانی مردم در سال ۸۸ بوده است و اگر جنبش ادامه می‌یافت، او و سردارانش می‌گریختند. بنابر گزارش محرمانه‌ای که به او داده شده است، جنبش سال ۸۸ در تهران

و شهرهای بزرگ انجام گرفت و دو عامل سبب فرو خوابیدن آن شد: «جا زدن سران جنبش سبز بر اثر ترس‌شان از سقوط رژیم»، و کشتار و سرکوب شدید. اما هرگاه جنبش سراسری شود، سپاه قادر به کنترل اوضاع نخواهد بود. این شد که به سنگین‌ترین تعهدها تن در داد، و از ترس شدید، اقدام به نرمش قهرمانانه کرد.

خامنه‌ای با نشان دادن «نرمش قهرمانانه»، مهندسی «انتخابات» را لازم دید و با بر سر کار آوردن حکومت حسن روحانی، شرایط مساعد برای ادامه مذاکرات هسته‌ای، از موضع ضعف و تسلیم را فراهم آورد؛ تا مگر مشکلی حل شود که صدها میلیارد دلار از سرمایه‌های کشور صرف ایجاداش شده بود. رژیم می‌خواست بمب اتمی بسازد. با آنکه خامنه‌ای می‌دانست غرب امکان دسترسی رژیم او به سلاح هسته‌ای را نخواهد داد، به تضاد منافع روسیه و چین با امریکا و اروپا، امید واهی بست و بحران اتمی را بوجود آورد. در طول مذاکرات هر جا گروه مذاکره‌کننده به مشکل بر می‌خورد با شورای منصوب خامنه‌ای، به گفتگو می‌نشست، و حاصل گفتگو به او منتقل می‌شد. موافقت وی بدست می‌آمد و گروه مذاکره‌کننده به کار خود ادامه می‌داد. در نهایت، گروه مذاکره‌کننده توانست برغم اعتراضات برخی افراد دست دوم مخالف، قرارداد وین را امضاء کند. در مقام تأیید آن، خامنه‌ای از گروه مذاکره‌کننده تشکر کرد و برای اعضای آن دعا کرد.

با گذشت زمان، خامنه‌ای متوجه شد هزینه‌های بسیار سنگین، بخاطر بحران و تسلیم شدن برای پایان دادن بدان، به مردم کشور تحمیل کرده است. همه مردم نیز متوجه شده‌اند که او از راه ناچاری اقدام به عقب‌نشینی تا جایی کرده است که «دشمن» (بنابر قول او، امریکا) تعیین کرده است. با گذر از اصول غیرت، با اصول سیاست بمعنای تسلیم قدرت پر زور شدن، آشنا شده است. جنبش سال ۸۸ - دستیارانش آنرا فرآورده اندیشه بنی صدر می‌دانند - هیچ اعتباری برای او برجا نگذاشت. سیاست از بین بردن مقاومت اقتصاد ایران و رساندن رانت خواری به حداکثر، ادامه یافت. تا اینکه ترس از درگیری و فشارهای ناشی از تحریم‌ها موجب شد که وابسته‌های رژیم در دیگر کشورها نیز متوجه شوند که روی خامنه‌ای نمی‌توانند حساب کنند.

سخنرانی اوپاما در سازمان ملل متحد و سخنان جان کری، وزیر خارجه امریکا، معلوم کرد که قسمت دوم از توافق های محرمانه، در این باره که از این پس «ایران» در محدوده ای که غرب معین می‌کند، در کشورهای منطقه باید عمل کند، آشکارتر از پیش شد.

قرارداد وین امضاء شد. برای اینکه جام زهر را از روبروی رهبری بردارند و بگویند می‌خواستند او را به زور مجبور به نوشیدن این جام کنند و با او نیز همان کنند که با خمینی در نوشاندن جام زهر قطعنامه ۵۹۸ کردند و او نپذیرفت. گروهی را تشکیل دادند تا به گونه‌ای قضیه جام زهر را ماستمالی نمایند: اگر قراردادی امضاء شده، از سوی حکومت بوده و قرارداد امضاء شده کاملاً مورد تأیید شخص خامنه‌ای نبوده و در برخی موارد از «خطوط قرمز» رهبری عبور کرده اند. مجلس باید آن را بررسی کند.

بعد از توافقنامه، مجلس که قبلاً اختیار خود را به شورای امنیت واگذار کرده بود، به دستور خامنه‌ای، بقصد انداختن گناه به گردن دیگران، وارد میدان شد تا با انجام «بررسی»، گزارش کند که گروه مذاکره کننده در برخی موارد کوتاه آمده است. در حالی که رهبری کاملاً مقاوم بر سر اصول و خطوط قرمز خود مانده است. مأموریت کمیسیون برجام این است که خامنه‌ای را در نظر مردم، بی‌گناه جلوه دهد، تا شاید بتواند شخصیت شکست خورده او را رفو نماید. این کمیسیون با توجه به ترکیب، مأمور است که،

۱. وانمود کند که متن قرارداد، بند بند، مورد موافقت خامنه‌ای قرار نگرفته است. خامنه‌ای خطوط قرمز را معین کرده و در محدوده آن، حکومت را در رسیدن به توافق و امضای قرارداد، مختار کرده است. و

۲. گروه سعید جلیلی (گروه هم خط با خود) را انقلابی نشان دهد که به هیچوجه حاضر به انجام توافق با دادن این همه تعهد نبود، و این گروه ظریف بود که ایران را زیر بار تعهدهای همه جانبه برد. و

۳. برای جریان خود و گروه‌های نزدیک، تبلیغات انتخاباتی بر پا نمایند و نشان دهند که به اصول انقلاب! وفادار هستند.

اعضای گروه بررسیِ برجام (= زهر) بنا بر گزینش و به دستور بیت رهبری، انتخاب شدند. این اعضاء از چهره‌های نظامی، اطلاعاتی و امنیتی هستند که در گروه‌های مختلف از جمله رهپویان انقلاب اسلامی، جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی، قرارگاه عمار، جبهه پایداری و جمعیت جانبازان و ایثارگران انقلاب اسلامی و ... عضو می‌باشند. چند چهره به اصطلاح مستقل و اصلاح طلب را نیز در آن گنجانیده اند تا بگویند همه گرایش‌ها در کمیسیون برجام حضور دارند.

وضعیت سنجی هشتاد و سوم:

چه شد که مسئله مقتولید و مفقودین ایرانی در منا،
ناگهان، حل شد؟ - شکست فیلم محمد (ص) - سپاه
و «انتخابات» - «عمق استراتژیک»

۸ اکتبر ۲۰۱۵ برابر ۱۶ مهر ۱۳۹۴

* چرا ماجرای خونین منا ناگهان حل شد؟:

ساعت ۷ صبح روز پنجشنبه ۹ مهر ماه ۱۳۹۴، سعید اوحدی، مسئول حج و زیارت ایران در شبکه خبر صدا و سیما ظاهر شد و اعلام کرد که تا چند روز آینده قضیه مفقودین حل خواهد شد، زیرا هنوز حدود ۲۰ کانتینر مورد بررسی قرار نگرفته است. اوحدی، مسئول حج و زیارت ایران، در ادامه از ملاقات های روز گذشته وزیر بهداشت ایران (هاشمی) و معاون کنسولی وزارت امور خارجه (قشقاوی) و شخص خود در جلسات دوگانه با مسئولان عربستان یاد کرد و به حضور فرمانده ارتش عربستان در جلسه، اذعان کرد. این سخنان اوحدی، درست زمانی اظهار شدند که سید علی خامنه‌ای شب قبل در تلویزیون ایران ظاهر شده و با دولت سعودی به شرح زیر، به تندی سخن گفت:

«... مسئولان عربستان به وظایف خودشان عمل نمی‌کنند و در مواردی عکس آن عمل می‌کنند و مودیگری می‌کنند. ایران اگر بخواهد عکس العمل نشان دهد، اوضاع آنها خوب نخواهد بود... دولت عربستان در انتقال ابدان مطهر

جان باختگان به وظایف خود عمل نمی‌کند و جمهوری اسلامی ایران نیز تاکنون با خویشتنداری و ادب اسلامی، حرمت برادری را در دنیای اسلام نگه داشته است، اما این را بدانند که اندک بی‌احترامی به دهها هزار نفر از حجاج ایرانی در مکه و مدینه و عمل نکردن به وظایف برای انتقال ابدان مطهر، عکس‌العمل سخت و خشن ایران را در پی خواهد داشت.»

اما چند ساعت بعد از این سخنان مسئول حج و زیارت ایران، ناگهان اعلام شد مسئله مفقودین حل شده و شمار شهدای ایرانی در منا در عربستان ۴۶۴ نفر می‌باشد و برخی جنازه‌ها هم به دلیل عدم شناسایی قرار است به ایران آورده شوند و در ایران هویت آنها از طریق بررسی‌های پزشکی قانونی مشخص گردد. لازم به ذکر است که آقای اوحدی این مورد را، یعنی توانایی شناسایی هویت برخی مفقودین در ایران را، در همان صبح روز ۵ شنبه اعلام کرده بود!

*** به چه دلیل بحرانی که می‌توانست و هنوز می‌تواند بحران چهارم بگردد، از شدت افتاد؟:**

یافتن پاسخ‌های چند سؤال شاید به حل مسئله کمک نماید:

۱. آیا عربستان از تهدید خامنه‌ای ترسید؟
۲. آیا ارائه فیلم و گزارشات چگونگی وقوع مصیبت، موجب عقب نشینی ایران شد؟
۳. آیا حضور مشکل ساز غضنفر رکن آبادی و افسران سپاه دلیل آرام گرفتن مسئولان ایران شد؟

۱. آیا دولت سعودی از تهدید خامنه‌ای ترسید؟:

نگارنده بر این باور است که سخنان خامنه‌ای عامل شناسایی فوری مفقودین و بازگرداندن جنازه‌ها نبوده است، به این دلیل که اگر چند روز پیش مسئولان پزشکی دولت سعودی تنها دو کانتینر اجساد مفقودین را مورد بررسی قرار داده بودند که در آنها حدود ۵۰ نفر ایرانی پیدا شد، چه دلیلی می‌توانست

وجود داشته باشد که مابقی را مورد جستجو قرار ندهند و چرا مسئولان ایرانی از کارشکنی مأموران دولت سعودی در شناسایی اجساد درون کانتینر سخن می‌رانند، اما به ناگاه در عرض چند ساعت قضیه شناسایی مفقودین حل شد؟

• در اینجا با دو مسئله روبرو می‌شویم:

آیا همه کانتینرها در همان چند روز قبل مورد بازرینی قرار گرفته بودند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، چرا مسئولان ایرانی از افشای آن خودداری کرده و مأموران سعودی را متهم کرده بودند که در امر شناسایی مفقودین کارشکنی می‌کنند؟ اگر پاسخ منفی است، چرا مأموران رژیم ولایت فقیه می‌گویند قضیه حل شده و کلیه مفقودین جزء شهدا می‌باشند و در آینده هویت آنها مشخص خواهد شد؟

متذکر می‌شود برای دستگاه ولایت فقیه طولانی شدن زمان، بد نبود. چرا که در طول سفر حج و بعد از قضیه سقوط جرثقیل، فرصت تبلیغات ضد سعودی بیشتری را در اختیارش می‌گذاشت. خارج کردن اداره حج از دست دولت سعودی، هدفی است که از زمان خمینی تعقیب می‌شود. غافل از اینکه مدیریت جهانی، نیازمند درکار نیاروردن زور و بیرون بردن حج از دایره تخاصم‌ها است. کشتار ایرانیان در دو نوبت، نوبتی در زمان خمینی، و نوبت دوم در زمان خامنه‌ای، نتیجه زیارت حج و حجاج را دستمایه خصومت کردن بوده است. در روزهای بعد از قتلگاه شدن منا، اکثر برنامه‌های صدا و سیمای صوتی و تصویری و مطبوعات وابسته، وقف حمله به دولت سعودی بود. شرکت کنندگان در این برنامه‌ها، در حمله به سعودی‌ها با یکدیگر مسابقه می‌دادند. ارباب عمام، مداحان و تحلیلگران برای نشان دادن عمق جنایات سعودی‌ها با هم مسابقه می‌دادند. در چند روز زیارت حجاج در مکه و جریان سقوط جرثقیل و کشته شدن‌ها در منا، صدا و سیمای رژیم ولایت فقیه در بوق تهدید دولت سعودی به جنگ، می‌دمید و گزارشات مختلف از حوادث که مورد تأیید مسئولان نبود را به اطلاع مردم می‌رساند. اخباری چون، حضور شاهزاده سعودی به هنگام رمی جمرات که موجب فاجعه شد و بسته شدن راه‌های مختلف و وجود سم سیانور و انتشار آن میان حجاج و جمع‌آوری اجساد

حاجیان با بولدوزر و راه رفتن نیروهای سعودی بر روی اجساد مقتولین و آب ندادن به حجاج مجروح و کارشکنی نیروهای عربستانی در امر حمل و نجات بیماران، و ...

بارها دیده شد که برخی مجریان صدا و سیما در گفتگو با مسئولین می گفتند مأموران دولت سعودی جنازه ها را با لودر جمع آوری کرده اند. باوجود این، صدا و سیما که دستگاه تبلیغاتی خامنه‌ای است، تا روز پنجشنبه، به کار خود ادامه داد. اما ناگهان رویه خود را تغییر داد. چرا؟ زیرا کارزار تبلیغاتی و تهدیدهای خامنه‌ای و سران سپاه سود نرسانده، زیان رساند و این دستگاه، به یکباره موضع خود را تغییر داد.

یادآور می‌شود که بر اساس تحقیقی در مقیاس جهان، مردم ایران و عراق غمگین ترین مردم کشورهای جهان هستند. دستگاه تبلیغاتی که وظیفه اش شناسایی عوامل غم زدگی و تشریح آنها است، غم زدگی مردم را که نتیجه استبداد ولایت مطلقه فقیه است، وسیله «تولید» و اجرای برنامه های هرچه غمبارتر کرده است. دستگاه ولایت فقیه براین باور است که مردم غم زده منفعل می‌شوند و برای احقاق حقوق خود بر نمی‌خیزند. از اینرو، صدا و سیما و مطبوعات و دیگر رسانه های رژیم، گزارشاتی از بازماندگان و شاهدان ماجرای منا، هرچه غمبارتر، تهیه و پخش می‌کردند، تا مگر بینندگان و خوانندگان را در غمی بزرگ فرو برند. در این برنامه ها، کلمه ای از کرامت انسان و حقوق او که دولت سعودی بدان وقعی نمی‌نهد، نبود. چراکه رژیم ولایت فقیه خود نیز ضد کرامت و حقوق انسان است.

اما چرا ناگهان طوفان تبلیغاتی خوابید؟ زیرا خامنه‌ای و دستیاران او لازم دیدند «فتیله» را پایین بکشند. عوامل زیر دلیل جا زدن آنها هستند: توقیف کشتی حامل مهمات و نیرو در آب های یمن و کشف محل ساخت مواد منفجره در بحرین و ماجرای ناپدید شدن رکن آبادی، سفیر سابق رژیم در لبنان و عضو سپاه قدس از این سو؛ انعکاس سوء مدیریت سعودی ها و رویه ناقض کرامت و حقوق انسانی آنها با کشته و زخمی شدگان در وسائل ارتباط جمعی جهان از سوی دیگر؛ و مهم تر از این ها، فعل و انفعال ها در سوریه و یمن و نقش دادن به رژیم در محدوده تعیین شده:

۲. آیا ارائه فیلم و گزارش ها در باره چگونگی وقوع کشتار زائران، از عوامل عقب نشینی رژیم بود:

انتشار فیلم ها و گزارش ها از محل وقوع حادثه، موجب شد تبلیغات رژیم دروغ جلوه کنند. در حقیقت، هرگاه دستگاه تبلیغات واقعیت را همان سان که روی داده بود، باز می گفت، بر مبنای آن بی کفایتی و فساد و سوء مدیریت و بی اعتنایی سعودی ها به کرامت و حقوق انسان، پذیرش همگانی می یافت. حال اینکه تبدیل کردن یک رخداد چنین مرگبار به سلاح تبلیغاتی، اینبار، رژیم ولایت فقیه را مغرض و دروغ ساز جلوه گر ساخت. بدین خاطر بود که مأموران خامنه‌ای موظف شدند، به قول او، قضیه را کش ندهند.

۳. آیا حضور مشکل ساز غضنفر رکن آبادی و برخی دیگر، دلیل آرام گرفتن مأموران خامنه‌ای شد؟:

یکی از مسائلی که از همان ابتدای حادثه اهمیت پیدا کرد، حضور غضنفر رکن آبادی در این سفر حج و مفقود شدن او بود. برخی از مقامات رژیم گفتند جاسوسان اسرائیل او را شناسایی کرده و احتمالاً ربوده اند. زیرا او اطلاعات بسیار مهمی در باره حزب الله لبنان و سپاه قدس در لبنان و سوریه داشت. نگارنده متذکر می شود که غضنفر رکن آبادی از افسران اطلاعات سپاه و وابسته به سپاه قدس است.

بعد از حادثه منا و مفقود شدن رکن آبادی، رژیم مدعی شد رکن آبادی با پاسپورت خودش، یعنی با نام اصلی غضنفر رکن آبادی وارد عربستان شده است. اما مقامات سعودی ورود شخصی به نام غضنفر رکن آبادی به عربستان را تکذیب کردند و گفتند: چنین فردی وارد عربستان نشده است. این امر موجب شد که حادثه منا رنگ دیگری به خود بگیرد. یعنی مسئله غضنفر رکن آبادی خیلی پررنگ شد. زیرا اگر غضنفر با پاسپورت رکن آبادی وارد عربستان شده بود، با وجود فهرست های اسامی، سعودی ها چگونه می توانستند ورود او را به عربستان، تکذیب کنند؟ بنابراین، این احتمال قوی است که غضنفر رکن آبادی، با گذرنامه ای با نام مجعول، وارد عربستان شده و

این امر گزگی به دست سعودی ها داده است تا که «ایران» را متهم کنند قصد خرابکاری داشته و به همین دلیل جاسوسانی را با پاسپورت های جعلی وارد این کشور کرده است. بنابراین، هرگاه قرار بر طرح مسئله منا در مجامع بین المللی می شد، برای رژیم هزینه زیادی می توانست بیار بیاورد. لذا، مسئله مفقودین ایرانی در منا به سرعت حل شد.

باوجود این، در شمار جنازه های قربانیان نبودن و در اعداد زخمی های بستری نبودن رکن آبادی و چند تن از افسران سپاه، آنها را در زمره مفقودان قرار می دهد. در واقع، دستگاه های تبلیغاتی دو رژیم ولایت فقیه و سعودی، یکدیگر را متهم می کنند که پدید آورنده حادثه مرگبار منا بوده اند:

- تبلیغاتی های خامنه ای می گویند: **حادثه منا بدان خاطر ایجاد شد که رکن آبادی و افسران سپاه را بدزدند. اهمیت رکن آبادی بدان حد است که یکبار در لبنان، با انجام عملیات انتحاری، قصد جانش را کردند، اما او از سوء قصد جان سالم بدر برد. قصد دولت سعودی این بود که زمینه جنگ مستقیم را فراهم کند. زیرا از جنگ نیابتی طرفی نبست.**

- تبلیغاتی های دولت سعودی می گویند: این نه از راه اتفاق است که قربانیان حادثه، همه، از بعثه خامنه ای بوده اند. **خامنه ای و دستگاه او، افراد سپاه قدس را محض ایجاد حادثه منا به مکه اعزام کرده اند. و این بار اول نیست که رژیم ایران، تروریست ها را در پوشش زائران خانه خدا به مکه می فرستد. هدف رژیم از ایجاد این ماجرای چنین مرگبار، برانگیختن موج تبلیغات بر ضد دولت سعودی و پوشاندن شکست خود در یمن و سوریه و ایجاد بحران جدید بوده است.**

اما این پرسش جا و محل دارد: باوجود این واقعیت که رکن آبادی و احتمالاً افسران سپاه که به مکه رفته اند، کسانی بوده اند که سازمان های اطلاعاتی در پی شکارشان بوده اند و باوجود رویارویی سخت رژیم ولایت فقیه با دولت سعودی، چرا این رژیم گذاشته است آنها به عربستان بروند؟ تا این تاریخ، رژیم ولایت فقیه به این پرسش هیچگونه پاسخی نداده است.

• مسئله با اهمیت دیگر، عدم توان شناسایی برخی مفقودین است که قرار شده به ایران فرستاده شوند، تا از طریق پزشکی قانونی هویت آنها شناسایی شود. پرسیدنی است مگر چهره آنها چه اندازه تغییر کرده و چرا این اندازه تغییر کرده که قابل شناسایی نمی باشند؟ نکند ماجرا، ماجرای دیگری است که نباید از پرده بیرون افتد؟ راستی، روزنامه قانون نزدیک به مصطفی پور محمدی معاون اسبق واواک و «وزیر» دادگستری کنونی، چرا باید قضیه رکن آبادی را با امام موسی صدر و احمد متوسلیان مرتبط بداند؟ گروه سیاسی روزنامه قانون از امکان تکرار سرنوشت امام موسی صدر و احمد متوسلیان برای رکن آبادی روایت می کند و می نویسد: «در مقابل این ادعاهای العربیه، مرضیه افخم، سخنگوی وزارت خارجه خبر این رسانه سعودی را عجولانه توصیف کرد و گفت: رکن آبادی با گذرنامه عادی عازم سفر حج شده است.»

* و اثر نقش دادن به ایران در سوریه؟

وضعیت سنجی کامل سوریه را به وقتی دیگر باز می نهیم و در اینجا، چند امر واقع را یادآور می شویم:

۱. در آغاز، وقتی مردم سوریه به جنبش درآمدند، غرب و دستیارانش در منطقه، برآن شدند ماجرای لیبی را در سوریه تکرار کنند. اما اینبار، روسیه و چین زیر بار نرفتند و شورای امنیت نتوانست مجوز دخالت نظامی در سوریه را صادر کند. قطعنامه «پرواز ممنوع» نیز وتو شد. اما با استقرار «دولت» داعش در سوریه و عراق، امریکا و متحدانش، بمباران قوای داعش را آغاز کردند. اما اینبار، بعد از امضای قرارداد وین و بعد از سخنرانی اوباما در اجلاس عمومی مجمع ملل متحد که در آن از همکاری روسیه و ایران در پایان دادن به جنگ در سوریه استقبال کرد و سپس با پوتین دیدار کرد و پوتین گفتگوها را پر ثمر توصیف کرد، مداخله روسیه و ایران در جنگ سوریه نیز علنی و رسمی شد.

۲. هرگاه بمباران های امریکا و متحدانش کارساز بودند، چه حاجت به بمباران مواضع داعش و النصره توسط جنگنده های روسی می شد؟ و اگر بمباران هوایی مفید فایده نیست، چرا روسیه دست بکار بی فایده می زند؟ هرگاه قرار بر تهاجم به داعش گذاشته شده باشد، عملیات هوایی می باید زمینه ساز عملیات زمینی موفقیت آمیز باشند. نیروی زمینی که تهاجم را تصدی کند را کدام کشور گسیل خواهد کرد؟ پاسخ رویتر به این پرسش این است که ایران به سوریه قوا گسیل کرده است.

۳. در حال حاضر، سوریه به چند منطقه تقسیم شده است: دمشق و منطقه علوی نشین و مرزهای سوریه با لبنان و بندر لاذقیه که روس ها در آن پایگاه دارند، در دست رژیم است. بخش سنی نشین و هم مرز با عراق در دست داعش است. منطقه کرد نشین در دست کردها است، و النصره و... هم مناطق دیگری را در اختیار دارند. برخی تحلیل گران بر این نظر هستند که سوریه باید تجزیه می شد و شده است و قرار بر این است که با متوقف شدن جنگ، همین وضعیت تثبیت شود. اما حقیقت اینست که نه رژیم اسد، و نه داعش و نه النصره، نمی توانند دست از جنگ بردارند. زیرا دینامیک و مشروعیت خود را از دست می دهند و روی به زوال می نهند.

۴. با آنکه امریکا و انگلیس رفتار روسیه را مورد سرزنش قرار می دهند، تکرار می کنند که آمادگی همکاری با روسیه و ایران را دارند. طرف ایران مدعی است که عملیات هوایی امریکا و متحدانش برضد داعش بی اثر بوده اند، زیرا نمی خواسته اند به داعش صدمه وارد شود. در عوض عملیات هوایی روسیه مؤثر هستند. زیرا روسیه می خواهد داعش را از میان بردارد. بدین ترتیب، همکاری دو طرف نیازمند شفاف شدن هدف مشترک (= از میان برداشتن داعش) است.

۵. داعش و گروه های دیگر را دولت های سعودی و ترکیه و امریکا مجهز کرده اند. هزاران تن از اتباع کشورهای مختلف جهان به سوریه و عراق رفته و

می‌جنگند. در واقع، مرزهای سوریه با عراق و ... به روی گروه‌های مسلحی باز بوده‌اند که به این دو کشور گسیل شده‌اند. پایان یافتن جنگ در سوریه نیازمند بستن مرزها است.

هرگاه بنابر عملی شدن توافق محرمانه (یکی از ضمیمه‌های قرارداد وین) باشد، دولت‌های سعودی و شیخ‌های خلیج فارس و دولت ترکیه باید مرزهای خود را به روی داعش و النصره و... ببندند. این امر نیازمند گذار از خصومت به هم‌نشینی رژیم ولایت فقیه و دولت سعودی است. امری که حکومت روحانی آن را پنهان نمی‌کند. و

۶. اگر سرنوشت سوریه در گرو سرنوشت یمن باشد، مابعضی که دولت سعودی مطالبه می‌کند، ناگزیر، یمن می‌شود. خبر دادن پیشنهاد تعویض سوریه با یمن، از سوی دولت سعودی، هم به رژیم ولایت فقیه، و هم به حکومت روسیه، انتشار نیز یافته است.

* شکست پر هزینه‌ترین فیلم تاریخ ایران:

در حالی که مردم ایران خود از دیدن فیلم محمد رسول الله که با هزینه نظام حاکم بر ایران با مبلغی بین ۹۰ تا ۱۴۰ میلیارد تومان ساخته شده بود، خودداری کردند، مسئولان این فیلم را برای شرکت در مسابقه برای ربودن جایزه اسکار معرفی کرده‌اند.

فیلم محمد، ساخته مجید مجیدی با هزینه‌ای بسیار گزاف و بر اساس روایات مورد تأیید مراجع ایران تولید شده بود که در آغاز نمایش آن، صدا و سیما تبلیغات بسیار گسترده را بعمل آورد. مسئولان حدود ۲۰۰ سالن را به نمایش این فیلم اختصاص دادند. با وجود این، این فیلم تا هفته قبل تنها به میزان نزدیک به ۷ میلیارد تومان فروش گیشه داشت. البته بسیاری از بلیط‌ها، از سوی صاحبان سینما، با فرمان مسئولان، در اختیار مراکز، ارگان‌ها، نهادها و مؤسسات خاص قرار گرفتند تا آنها با استفاده از این بلیط‌های رایگان بتوانند خانواده‌ها را به دیدن این فیلم ببرند

پایین بودن تعداد بینندگان این فیلم در برابر میزان بسیار زیاد سینما رو‌هایی که فیلم مدرسهٔ موش‌ها و کلاه قرمزی را دیده‌اند، نشان می‌دهد که این فیلم مورد تأیید مردم قرار نگرفته و دستگاه ولایت مطلقه فقیه، بار دیگر از مردم ایران شکست خورده است. و اینک، فیلمی را که در داخل خریدار زیادی نداشت، برای نمایش جهانی به جشنوارهٔ فیلم اسکار می‌فرستد.

بنرهای این فیلم تقریباً در بسیاری از مکان‌ها در اتوبان و خیابان قرار گرفته و هزینهٔ زیادی ببار آورده است. به تازگی گویا تصمیم بر این شده که دانش‌آموزان مدارس را نیز برای دیدن این فیلم به سینما ببرند.

* سپاه و آماده شدنش برای مهندسی «انتخابات»:

• سردار غیب پرور در تاریخ پنجشنبه ۴ تیر ۱۳۹۴ در رابطه با حرکت حلقه صالحین جهت تأثیر در «انتخابات» و خطر در کمین «انتخابات» خبرگان و مجلس، سخنان زیر را بیان داشت. فرماندهٔ سپاه فجر فارس با تأکید بر لزوم افزایش معرفت دینی و انقلابی برای مربی و سرگروه‌های حلقه‌های صالحین، افزود: «توانمندی در رفع شبهات دینی خیلی مهم است، چون نسل جوان امروز به استدلال در مسائل دینی و انقلابی نیاز دارد و با جوان ۳۰ سال پیش متفاوت است، ماهواره‌ها نمی‌گذارند حرف روحانی بیش از نیم ساعت تأثیر داشته باشد؛ در حالیکه سابق بر این یک منبر روحانی در محرم تا یک سال یک محله را بیمه می‌کرد، به خاطر اینکه توطئه‌های مختلف آن را تهدید نمی‌کرد».

وی با بیان اینکه خواب‌های خیلی بدی دارند می‌بینند تا عناصری را وارد مجلس خبرگان کنند و شاکلهٔ مبارک و نورانی آن را خدشه دارکنند، عنوان کرد: «اگر حلقه‌های صالحین ما واقعاً خوب کار کنند؛ نباید هیچ دغدغه‌ای در این مورد داشته باشیم. رهبری می‌گویند سپاه بر سه اساس درک، تقوا و عمل انقلابی تشکیل شده است و به نظر من می‌شود این را به بسیج هم تسری داد. اگر درک و عمل انقلابی باشد، دیگر مشکلی نداریم، ولی متأسفانه گاهی برخی متدینین، مسائل روز را درک نمی‌کنند: مجاهد در راه خدا مخالف دارد».

گاهی فکر می‌کنم که جایگاه آیه‌الله جنتی از شهید بهشتی بالاتر است، به خاطر اینکه با وجود این هجمه تخریبی عظیم که علیه ایشان شکل گرفته و هر روز فحش می‌خورد و مسخره می‌شود، مثل کوه پای انقلاب ایستاده و از آرمان‌های امام و انقلاب دفاع می‌کند».

* عامل حیات نظام جمهوری اسلامی، «عمق استراتژیک» است!؟:

کلمه استراتژیک یکی از کلماتی است که برخی از مسئولان مرتب آنرا تکرار می‌کنند، مثلاً همین حجت الاسلام علی سعیدی نماینده خامنه‌ای در سپاه پاسداران، در سخنرانی مرداد ماه ۱۳۹۴، در حضور نیروهای سپاه در خرم آباد، در دو پاراگراف زیر که جهت بهتر خواننده شدن زیر هم آورده شده‌اند، ۶ بار کلمه «عمق استراتژیک» را تکرار کرد تا که افراد سپاه خرم آباد «عمق» آنرا ببینند!

علی سعیدی، به نقل از روابط عمومی سپاه لرستان، در گردهمایی کارکنان سپاه حضرت ابوالفضل، می‌گوید:

«...مسئله بعد عمق استراتژیک ما و آن‌ها است. آن‌ها نمی‌خواهند که ما این عمق استراتژیک را در یمن داشته و در آنجا نفوذ معنوی داشته باشیم و در لبنان، غزه، بحرین، سوریه هم همینطور. و اگر بخواهیم از این عمق استراتژیک دست بکشیم، باید هر آنچه را که به دست آورده‌ایم، از دست بدهیم».

حجة الاسلام سعیدی با اشاره به قدرت و عمق استراتژیک جمهوری اسلامی ایران اظهار داشت:

«آن‌ها اگر پای میز مذاکره آمدند، به دلیل قدرت در منطقه و عمق استراتژیک ما بوده و عمق استراتژیک عامل حیات ما است و اگر بخواهیم این عمق استراتژیک را از دست بدهیم، منزوی می‌شویم!»!

انقلاب اسلامی در هجرت: کسی با این شعور و سواد، نماینده خامنه‌ای در سپاه است.

وضعیت سنجی هشتاد و چهارم:

لاریجانی هم گفت ایران ملت ندارد و بحران ۲۵ ساله در ۲۰ دقیقه حل شد؟!:

۱۵ اکتبر ۲۰۱۵ برابر ۲۳ مهر ۱۳۹۴

* لاریجانی، هم گفت ایران کشوری است که ملت ندارد و هم گفت بدستور رهبر، مجلس از خود خلع اختیاری کند:

■ در جلسه سه شنبه ۲۱ مهر ۱۳۹۴، مجلس، در کمتر از ۲۰ دقیقه، رسیدگی به قرارداد وین که عاقدان آنرا «برجام» می خوانند، را به پایان برد. در حقیقت، حق رسیدگی به آن را از خود سلب کرد. قانون اساسی رژیم را نیز نقض کرد. زیرا بنابر آن قانون، قرارداد وین می باید به تصویب مجلس می رسید. کمیونی هم تشکیل داد و آن کمیسیون نیز گزارش خود را در مجلس قرائت کرد. اما مجلس به خود زحمت اظهار نظر نسبت به «کمیسیون برجام» را نیز نداد. به جای آن، به طرحی ۹ ماده ای رأی داد. چگونه چنین کار بی سابقه ای ممکن شد؟ پاسخ لاریجانی به این پرسش این است:

■ کشور تصمیم گرفت این طرح (طرح ۹ ماده ای اجازه اجرای قرارداد وین) تصویب شود. آیا مردم ایران چنین تصمیمی را گرفتند؟ نه. در جلسه شبانه، با حضور حجازی (مأمور ابلاغ دستورهای خامنه ای) و شمخانی («دبیر» شورای عالی امنیت ملی) و لاریجانی («رئیس مجلس شورای اسلامی») تصمیم گرفته شده است که طرح برق آسا

تصویب بگردد. اما حجازی از خود رأی ندارد. او دستور خامنه‌ای را به این دو ابلاغ کرده‌است. بنابر اطلاع، برابر دستور، در موضوع اتمی و اجرای قرارداد وین، از این پس، مجلس دیگر نفی و اثبات ندارد. موضوع راجع می‌شود به شورای عالی امنیت ملی که در اختیار خامنه‌ای است. بنابراین، به دستور خامنه‌ای، مجلس تحت امر او در ۲۰ دقیقه، به بحران ۲۵ ساله پایان داد. البته در سطح قرارداد وین و نه در سطح اجرای آن.

با این وجود، علی لاریجانی، رشته خامنه‌ای را نیز پنبه کرد. زیرا گفت «کشور تصمیم گرفت» و معلوم کرد که کشور خامنه‌ای و دستور او بوده‌است. به سخن دیگر، هم عامل خیانتی که ایجاد بحران بس پریزان اتمی است، خامنه‌ای است و هم مسئول خیانت امضای قرارداد وین که ایران را تحت قیمومت قرار می‌دهد او است. و

طرفه این که هیچ مقامی مسئولیت قرارداد را بر عهده نگرفت. در حقیقت، مجلس، به دستور خامنه‌ای، اجازه اجرای قراردادی را صادر کرد که خود، آن را تصویب نکرد. حتی اعتناء به گزارش کمیسیون خودبرگزیده نیز نکرد. حکومت روحانی نیز گفت دولت چیزی را امضاء نکرده‌است که به مجلس ببرد و خامنه‌ای هم گفت اختیار با مجلس است و مجلس هم از خود سلب اختیار کرد! بدین ترتیب، در همان حال لاریجانی می‌گوید ایران ملت ندارد، طرح مصوب می‌گوید: «رهبر» و حکومت و مجلس نیز ندارد!

* چه کسانی حق داشتند؟:

۱. آنها که از زمان از پرده بیرون افتادن برنامه اتمی رژیم گفتند: این برنامه بحرانی بزرگ و زیان‌های هرچه بزرگ‌تر روی دست ایران می‌گذارد و سرانجام نیز، رژیم ناگزیر است جام زهر شکست را سر بکشد، حق داشتند. و

۲. آنها که می‌گفتند: هرگاه ایران سلاح هسته‌ای تولید نکند و رهبری مبارزه با این سلاح را در سطح منطقه و جهان برعهده بگیرد، نه تنها گرفتار تحریمها و انزوای بین‌المللی نمی‌شود و کشورهای همسایه نمی‌توانند منابع نفت و گاز مشترک را استخراج کنند و از آن به ایران هیچ ندهند و تأسیسات نفتی ایران فرسوده نمی‌گردند و بهره‌برداری از منابع نفت و گاز سبب ائتلاف عظیم این منابع نمی‌شود، بلکه ایران از چنان محبوبیت بین‌المللی برخوردار می‌شود که به آن امکان می‌دهد در سطح منطقه، بر اساس حقوق ملی، ملتها، عامل برقراری صلح و برخورداری این کشورها از صلح و رشد بگردد.

آنها حق داشتند، زیرا ماده اول طرح مصوب مجلس این است:

«۱. براساس فتوای رهبر معظم انقلاب اسلامی هیچ دولتی در ایران حق تولید و به کارگیری سلاح هسته‌ای را ندارد و دولت موظف است سیاست خلع سلاح هسته‌ای جهانی را به طور فعال دنبال کند و در کلیه تلاش‌های بین‌المللی، حقوقی و دیپلماتیک برای نجات بشریت از خطر سلاح‌های هسته‌ای و اشاعه آنها به خصوص رژیم صهیونیستی از جمله از طریق ایجاد مناطق عاری از سلاح‌های کشتار جمعی به ویژه در ایجاد ائتلاف منطقه‌ای عاری از سلاح هسته‌ای فعالانه مشارکت نمایند.»

پرسیدنی است: وقتی بعد از ۱۵ سال، همان نظر ماده اول طرح می‌شود که از روز نخست، صاحبان این نظر می‌گفتند، پس، مسئول استبداد به رأی که بحران ساخته و زیانی بی‌حساب ببارآورده است، کیست؟

۳. در دولت خامنه‌ای/هاشمی رفسنجانی، ۲۵ سال پیش از این، با شروع به ساختن تأسیسات پنهانی اتمی، رژیم، ایجاد سومین بحران بزرگ طول عمر خود را آغاز کرد. صاحبان دو نظر بالا، برپایه محاسبه‌های دقیق کارشناسان تولید انرژی، با پی‌گیری، توضیح دادند که انرژی اتمی به‌چرخه سود ایران نیست. هرگاه همان سرمایه در تولید انرژی از منابع تجدید پذیر بکار افتد، ایران را پیشرو کشورهای جهان در سالم سازی تولید انرژی می‌گرداند.

اما رژیم که نمی‌توانست توضیح بدهد وقتی معدن غنی اورانیوم ندارد و سوخت تنها نیروگاه اتمی را روسیه تأمین می‌کند، چه نیاز به تأسیسات غنی سازی دارد، مدعی شد قرار بر ایجاد ۲۰ نیروگاه اتمی دارد. آیا شگفت‌آور نیست که در طرح مصوب، کلمه‌ای در باب «نیروگاه‌های اتمی که باید ساخته شوند» نیامده است؟ ماده ۴ طرح مصوب این است:

« ۴ - دولت موظف است برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران را با چشم‌انداز تجاری- صنعتی، از جمله در حوزه غنی‌سازی و تحقیق و توسعه منطبق با طرح درازمدت سازمان انرژی اتمی کشور دنبال کند. سازمان انرژی اتمی کشور باید طرح درازمدت پانزده‌ساله کشور در حوزه غنی‌سازی و تحقیق و توسعه را حداکثر ظرف مدت دوماه پس از ابلاغ این قانون به تصویب شورای عالی امنیت ملی برساند و به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ارائه نماید به نحوی که پاسخگوی نیاز کشور برای سوخت راکتورهای قدرت و تحقیقاتی باشد.»

بدین تریب، با زبان بی‌زبانی، می‌گویند: حق با آنها است که می‌گفتند و می‌گویند: تأسیسات اتمی بکاری نمی‌آیند و کار بایسته این بود که ایران تحت قیمومت قراردادده نمی‌شد و شمشیر تحریم‌های بحال تعلیق درآمدہ نیز بالای سرش قرار نمی‌گرفت. «چشم انداز تجاری - صنعتی»، آنهم وقتی برآورد کارشناسان فرانسوی مسلم می‌کند تولید برق از منابع تجدید پذیر (خورشید و باد و آب و دمای زمین) گرانتر از تولید برق از اتم، تمام نمی‌شود و صنایع اتمی فرانسه دارند بدون مشتری می‌شوند، برنامه‌ای که بنابر قرارداد وین، بعد از ۱۵ سال، - بشرط تمدید نشدن - می‌تواند آغاز بگردد، ائتلاف وقت و سرمایه و بکار زیانمند گماردن کارشناسان ایرانی نیست؟

۴. آنها که می‌گفتند: انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۹۲، چنان مهندسی می‌شود که روحانی به ریاست جمهوری برسد و دو کار را انجام دهد یکی پایان دادن به بحران اتمی از راه تسلیم شدن و دیگری حذف سیاسی «سران فتنه»، حق داشتند. آنها بطور مستمر گفتند که قرارداد امضاء خواهد شد و رژیم آن را

به اجرا خواهد گذاشت. الا این که خامنه‌ای جرأت سرکشیدن جام زهر شکست را ندارد و جرأت عادی کردن رابطه با امریکا را نیز ندارد و جرأت اعتراف به اشتباه را، در آنچه به تأسیسات اتمی مربوط می‌شود، نیز، ندارد. بنابراین، قراردادی امضاء می‌شود که به قیمت تحت قیمومت قراردادن ایران، گویای نبود جرأت نزد خامنه‌ای می‌شود:

• امروز، در همان حال که جان کری، وزیر خارجه امریکا، می‌گوید: حل مسئله اتمی از ۴ سال پیش آغاز شد و برغم توافق‌های محرمانه ضمیمه قرارداد وین، خامنه‌ای می‌گوید: مذاکره با امریکا ممنوع. یعنی، در علن، قرار همچنان ستیز با امریکا است. سنت دیرین، ستیز در علن و سازش در نهان، حفظ باید گردد!

• بعد از این که لاریجانی گفت «کشور تصمیم گرفت طرح تصویب شود»، یعنی اعلان کرد که به دستور خامنه‌ای طرح را به رأی می‌گذارد و چون و چرا هم موقوف، «متوجه شد» که «رهبر» را لو داده‌است. این شد که خطاب به مخالفان گفت: رهبری نظر نداشتند. غیر از این که مدعی ولایت مطلقه نمی‌تواند نظر نداشته باشد، حضور حجازی که بنابر قول خود لاریجانی، مأمور ابلاغ دستورات خامنه‌ای است، می‌گوید که خامنه‌ای این جرأت را ندارد که بگوید جام زهر تمام کردن بحران اتمی در شکست را سر می‌کشم.

طرفه این که دفتر خامنه‌ای در ۲۲ مهر ۹۴ بیانیه‌ای صادر کرده و نقش مستقل برخی از مسئولین دفتر رهبری در بررسی برجام در تصویب طرح را کذب محض خوانده‌است. غیر از این که این نه اعضای بیت (یعنی حجازی) هستند که دخالت کرده‌اند، بلکه این خود خامنه‌ای است که دستور داده‌است، معنای تکذیب، یعنی این که ایران دولت ندارد. مگر این که گفته شود دولت یعنی لاریجانی و شمخانی و حجازی! و

• خامنه‌ای نیک می‌داند که تأسیسات اتمی ایران اسقاط می‌شوند و نگاهداری آنها دست‌آویز مهار ایران توسط بیگانگان است. اما جرأت آن را ندارد. تأسیسات زیان‌آوری را برچیند که ایران را تحت قیمومت نگاه می‌دارند.

بنابراین، قرارداد وین چنان تنظیم شد که با نگاه‌داشتن این تأسیسات، «آبروی رژیم حفظ شود» (قول عراقچی). و

۵. آنها که می‌گفتند مجلس از خود سلب اختیار می‌کند و بی‌آنکه وارد رد یا قبول آن شود، با اجرا شدنش موافقت می‌کند، حق داشتند. آخر آنها هم تجربه گروگانگیری را دیده بودند و هم تجربه جنگ ۸ ساله را. گروگانگیری مایه دو معامله شد یکی پنهانی با جمهوری‌خواه‌های امریکا که افتضاح اکتبر سورپرایز را بیار آورد و دیگری آشکار که قرارداد الجزایر شد. چون آن قرارداد پرزبان را رئیس جمهوری امضاء نمی‌کرد و مجلس دست نشانده اول نیز نمی‌توانست تصویب کند، تغییر اسم داد و «بیانیه الجزایر» شد! همانطور که قرارداد وین، «برجام» شده‌است. جنگ ۸ ساله هم هیچ‌گاه به مجلس مربوط نشد. خمینی جام زهر را سرکشید و گفت: چون و چرا نکنید!

های و هوی تبلیغاتی واقعیت را نمی‌پوشاند: رژیم ولایت مطلقه فقیه یعنی این که «کشور ایران ملت ندارد». «رئیس» مجلس نیز می‌گوید: کشور تصمیم گرفت (= خامنه‌ای). مجلسی که نامزدهای آن را «شورای نگهبان» تعیین می‌کند و تصدی مهندسی «انتخابات»ش هم با سپاه است، بمثابة ارگانی که باید از ملت نمایندگی کند، قرارداد وین را بررسی نیز نمی‌کند، باز یعنی ملت، حتی بطور صوری نیز وجود ندارد. و با چنین گستاخی وجود ملت را نادیده گرفتن، هرگاه مردم ایران برای برخورداری از حقوق، قیام نکنند، کشور را به تصرف بیگانه (به قول روحانی جلب سرمایه‌های خارجی) و امکانات مالی و نظامی کشور را به خدمت هدفهای قدرتهای بیگانه در منطقه در می‌آورد. البته تحت پوشش «نفوذ ایران در منطقه».

اما آیا از نظر اقتصادی وضعیت کشور را بهبود می‌بخشد؟:

*** رکود اقتصادی توأم با تشدید فقر و افزایش نقدینگی و تورمی که عامل مهارش از این پس، فقر فزاینده‌است:**

❖ نخست داده‌ها را فهرست کنیم و آنگاه رابطه‌های آنها را با یکدیگر بیابیم:

۱. کاهش قیمت هر بشکه که هم‌اکنون از زیر ۴۰ تا ۴۵ دلار در نوسان است. و
۲. افزایش حجم نقدینگی که در طول حکومت روحانی، یعنی دو سال و یک ماه، نزدیک به دو برابر شده‌است: با حدود ۸۰ درصد رشد به ۸۵۰ هزار میلیارد تومان رسیده‌است. این یعنی بودجه دولت فاقد منبع واقعی یعنی تولید ملی است. و
۳. میزان افزایش پایه پولی که در پایان سال نود و دو، $۲۱/۴$ درصد بود، در مرداد ماه ۹۴ به ۱۹ درصد رسیده‌است.
۴. جنگ در منطقه توسعه یافته‌است: کشورهای افغانستان و عراق و سوریه و یمن و لیبی و حتی فلسطین و لبنان عملاً تجزیه شده‌اند و گرفتار جنگ هستند. و
۵. برخوردها در رژیم ولایت مطلقه فقیه رو بشدت دارند. تا بدانحد، که ۴ وزیر حکومت، نسبت به وضعیت اقتصادی اعلان خطر می‌کنند و عسکراولادی، عضو اطاق صنایع و بازرگانی از روحانی می‌خواهد وضعیت اضطراری اعلام کند. و
۶. یک مقام مسئول حکومت می‌گوید: ایران تا ۱۵ سال آینده کویر می‌شود. و
۷. صنایع کشور فرسوده‌اند و با حدود ۴۰ درصد ظرفیت خود تولید می‌کنند و قادر به رقابت نیز نیستند. هم‌اکنون صنعت خودروسازی گرفتار بحران شدید است. تحریم خرید خودرو داخلی آن را تشدید کرده‌است. و
۸. نرخ بهره به آن اندازه بالا است که سرمایه‌گذاری تولیدی را زیان بخش می‌کند. و
۹. افزایش قاچاق که اینک ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار در سال برآورد می‌شود. و
۱۰. فرار استعدادهای و سرمایه‌ها و صدور نیروهای محرکه از کشور (نفت و گاز و مواد معدنی) و
۱۱. نبود امنیت‌های قضائی و سیاسی و اقتصادی و نیز اجتماعی. و
۱۲. فقدان منزلت‌ها (حقوق برخوردار از تضمین قضائی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی).

عوامل بالا وضعیت مزمن زیر را پدید می‌آورند:

۱. بیکاری رو به افزایش را و
۲. بهره‌کشی طاقت شکن از قشرهای متوسط به پائین را و
۳. نابرابریها و تبعیض‌های اجتماعی تحمل ناکردنی را و
۴. فقر و خشونت فزاینده را و
۵. آسیب‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی را و
۶. تورم فزاینده را. عوامل بالا می‌باید نرخ تورم را بیشتر از آن کرده باشند که در حکومت خامنه‌ای/احمدی نژاد بود. حکومت روحانی مدعی است آن را تا ۱۶ درصد کاهش داده‌است. و غافل است که عامل افزایش میزان فقر بیش از میزان کاهش نرخ تورم شده‌است. بنابراین، اگر نرخ تورم از ۳۹ درصد به ۱۶ درصد کاهش پذیرفته باشد، یعنی ۲۳ درصد از آن کاسته شده‌باشد، بمعنای آن‌است که میزان فقر مردم بیشتر از ۲۵ درصد افزایش یافته‌است. به سخن دیگر، در طول ۲ سال حکومت روحانی، دست کم یک چهارم از درآمد ایرانیان کاسته شده‌است. عامل فقر در کاهش تورم، واقعیتهایی است که عسکروالادی نیز آن را خاطر نشان کرده‌است. بدیهی است عامل دومی نیز سبب کاهش تورم شده‌است و آن، پایان گرفتن بحران اتمی است. اما اثر این عامل از سال اول حکومت روحانی وجود یافته‌است. پس، در سال دوم، عامل فقر تعیین کننده بوده‌است.

و حقیقت این است که حکومت روحانی راست نمی‌گوید و مردم ایران کاهش میزان تورم را احساس نمی‌کنند. آنچه احساس می‌کنند افزایش فقر و افزایش گرانی است.

و مجموعه دو دسته عوامل بالا امور واقع زیر را پدید می‌آورند:

۱. وابستگی به اقتصاد مسلط را، هم بلحاظ فروش ثروتها و هم بخاطر واردکردن کالاها را و
 ۲. اقتصاد مصرف محور که، در آن، اندازه رانت تعیین کننده فعالیت‌های اقتصادی کوتاه مدت است
- عوامل دوازده‌گانه و آنچه بار می‌آورند بنوبه خود فرآورده این عوامل هستند:

۱. دولت استبدادی با تمایل به استبداد فراگیر با طبیعت ویرانگر و بحران ساز، بنابراین، گرفتار هرج و مرج که، در آن، نه تنها هر ارگان، برای خود ولایت مطلقه قائل است، بلکه هر شخص برای خود این ولایت را قائل است.

و

۲. فساد که رژیم را فراگرفته و در جامعه نیز گسترش یافته است: قدرت عامل تنظیم کننده رابطه‌ها است و حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی یکسره غایب هستند. و

۳. هر اندیشه راهنمایی که بیان قدرت باشد، در همان حال که گویای اندازه بسته بودن نظام اجتماعی است، به تدریج، از هرچه غیر قدرت (= زور) است، خالی می‌شود. چنان‌که، در آن، جز قدرت هیچ نمی‌ماند. نه تنها نازیسم و استالینیسم چنین شدند و خمینیسم یا ولایت مطلقه فقیه نیز چنین شده است، بلکه بیان‌های قدرت دموکراتیک نیز چنین می‌شوند. اندیشه راهنمای محافظه‌کاران انگلیس و جمهوریخواهان و نیز دموکرات‌های امریکا و اندیشه‌های راهنمای گلیست‌های و سوسیالیست‌های فرانسه و... چنین شده‌اند. به تدریج که ایدئولوژی رژیم از غیر قدرت خالی تر می‌شود، رژیم بسته‌تر و تمایلش به بسته‌ترکردن نظام اجتماعی، بیشتر می‌شود. از این رو، میزان تخریب نیروهای محرکه را به حداکثر می‌رساند: بکاربردن ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد نفت در تخریب اقتصاد ایران و بیابان کردن ایران، فراراندن استعدادها و سرمایه‌ها و بهره‌برداری از منابع ثروت ملی با حداکثر ضریب تخریب و ایجاد بیشترین فرصت برای رانت خواری و بزرگ کردن دیوان سالاری و نیروهای مسلح و...

۴. غیرممکن شدن سیاست‌گذاری اقتصادی بخاطر وجود قطب‌های اقتصادی خودکامه (سپاه و نیز بسیج و نیروی انتظامی و بنیادها). و

۵. غیر ممکن شدن گرایش به اقتصاد تولید محور بخاطر ساختارهای بودجه و واردات و صادرات و اعتبارات بانکی و تمرکز روزافزون جمعیت در شهرهای بزرگ مصرف کننده و میل کردن رانت‌ها به حداکثر.

از این رو، بازسازی اقتصاد تولید محور، با تغییر طبیعت رژیم و رها شدن باورها از بند قدرت و تغییر ساختارها آغاز می‌گیرد. وگرنه، باوجود این ۵

عامل، افزایش درآمد - ولو کاهش قیمت نفت آن را نزدیک به ناممکن ساخته است - وضعیت را بازهم بدتر می‌کند.

■ محسن رنانی (در مصاحبه با روزنامه اعتماد، ۱۴ مهر ۹۴) گفته‌است:

«تا اینجا، بحث ما بر سر آن بود که آیا فروپاشی ایران در دستور کار غرب هست یا منفعتی برای غرب دارد که گفتیم خیر. اما اینکه خودمان از داخل دچار فروپاشی شویم یا نه، بحث دیگری است. ما در حوزه اقتصادی سال‌هاست با بحران‌های جدی مواجهیم. پیش از این گمان می‌کردم که بحران‌ها با آمدن دولت یازدهم کاهش می‌یابد اما در حال حاضر بر این گمان نیستم، کم‌اینکه این بحران‌ها می‌تواند شدیدتر هم شود. به لحاظ اقتصادی، ما مشکلات عاجلی داشتیم که تحریم‌ها عامل آن بود. حالا از آن مشکلات خارج شده‌ایم یا در حال خروجیم اما مشکلات ساختاری و نهادی اقتصاد ما تعمیق و مزمین شده است که به تبع آن می‌توانیم به بحران‌های دیگری دچار شویم. در واقع دولت توانایی اینک کشور را از بحران خارج کند ندارد، زیرا حل مشکلات موجود تنها از دست دولت ساخته نیست و ابزارهایش در اختیار دولت نیست؛ اینها مشکلاتی است که دولت‌های قبلی با همراهی و حمایت نظام سیاسی ایجاد کردند و حالا هم حل و فصل آنها به دست دولت به تنهایی امکان‌پذیر نیست. مثلاً بحران آب حاصل سیاست‌های همه دولت‌های گذشته بوده است. به همین ترتیب بحران یارانه‌ها، بحران مسکن مهر و... برای خروج از این بحران‌ها باید کل نظام سیاسی به کمک دولت بیاید». (مقصود او از دولت، همان حکومت روحانی است)

انقلاب اسلامی: بر او و دیگر اقتصاددانان است که هیچ روز را در توضیح واقعیت به مردم ایران از دست ندهند. این حیات ملی است که در خطر است و وقت تن دادن به خطر و اظهار حقایق است.

وضعیت سنجی هشتاد و پنجم:

یا خود افشا می کنند و یا اسناد سری، مہری کہ
«سری است» را از دست می دهند:

۲۲ اکتبر ۲۰۱۵ برابر ۳۰ مهر ۱۳۹۴

* افشاگریهای صالحی، رئیس سازمان انرژی اتمی:

■ در مسجد دانشگاه، در گفتگو با دانشجویان، صالحی افشاگریهای بعمل آورد که در تاریخ می ماند:

• در مجلس، دو طرف «سیاست بازی» می کرده اند. در واقع، مجلس از روز اول تماشاخانه و کارش اجرای «منویات رهبری» از راه نمایش بود. مردم مصر از راه تحریم انتخابات به جهانیان گفتند کودتای نظامیان و دولت آنها را نمی پذیرند و مطبوعات جهان روزها است که این تحریم را موضوع بحث کرده اند. اما چرا آن دسته از مردم ایران که به پای صندوقها می روند، می پذیرند، به استناد رأی آنها، مجلس تماشاخانه بشود و موضوع بازیهای بازیگران، خیانت و فساد و جنایت در حق مردم ایران، آنها را از راه بحرانهای ایران برباد ده باشد؟

• قرارداد وین جام زهر بوده است اما چاره ای جز نوشیدنش نبوده است. دانشجوی پرسش کننده از قول دکتر؟ می گوید و صالحی می گوید به او اعتماد دارد. و

• معادن اورانیوم نداریم و معادن موجود خرج یک سال سانتریفوژها را با ۱۹۰ هزار سو ظرفیت، نمی دهند. پس معدنی هم که پیش از تصویب طرحی

که اجازه اجرای قرارداد وین را می‌داد، گفتند یافت شده و منبع بزرگ اورانیوم است، دروغ و «سیاست بازی» بود. و

• فلز اورانیوم و بازفرآوری انجام گرفته‌اند، یعنی رژیم بکار تولید بمب اتمی بوده‌است. وگرنه، وقتی همه در تلاش‌اند که انرژی سالم و تجدید پذیر تولید کنند، دولتی که خود را مسئول و پاسخگو در برابر مردم بداند، باوجود بیشترین امکان تولید برق سالم، در پی تولید برق اتمی نمی‌رود. و

• سانتریفوژهای نسل اول - در همان حال که می‌گوید ما ۵۰۰۰ سانتریفوژ داریم، اعتراف می‌کند که سانتریفوژهای نسل او کارآئی ندارند. و هم می‌گوید اگر سانتریفوژهایی با ظرفیت ۱۹۰ هزار سو داشتیم، اورانیومی که خرج آن را تأمین کند، نداریم. پس تأسیسات به چه کار می‌آیند و چرا باید آنها را نگاه داشت؟ آیا نگاه‌داری آنها جز این دو مقصود را می‌توانند داشته باشند؟:

الف. حفظ ظاهر ما آنیم که داشتن سانتریفوژها و غنی سازی اورانیوم را قبولانندیم. و

ب. بسیار مهم‌تر: ایران را تحت قیمومت امریکا و اروپا و چین و روسیه و در همان حال، تحت تهدید آنها (به حال تعلیق درآمدن تحریم‌ها و تهدید به جنگ و شرکت جستن در جنگهای منطقه) قرار دادن، بکار آن می‌آید که مردم ایران فعل پذیر بگردند و رژیم برجا بماند. بخصوص که امریکا پذیرفته است اقدام به سرنگونی رژیم نکند: از آن روز که در مورد جنگ عراق با ایران گفتند نیمی از کشور برود بهتر از آن است که بنی‌صدر پیروز بشود، تا امروز، حفظ رژیم اوجب واجبات است، ولو به قیمت بیابان شدن ایران و تحت قیمومت بیگانه درآمدن آن.

۱- لاریجانی گفته‌است: در پرونده هسته‌ای دخالتی ندارم چون این پرونده، «پرونده رهبری است». او این سخن را در پاسخ به شریعتمداری مدیر کیهان گفته‌است. کیهان او را متهم کرده‌است که به دروغ گفته‌است به دستور «رهبر» باید طرح تصویب شود. نخست، دفتر روابط عمومی مجلس به کیهان پاسخ داده‌است: یا کیهان شریعتمداری اطلاع دارد پس چرا اتهام دروغ به رئیس

مجلس و معاون او می‌زند و یا اطلاع کافی ندارد، چرا بدون اطلاع این دو را متهم می‌کند و سرانجام، لاریجانی گفت: « این پرونده، پرونده رهبری است». اما دروغ را شریعتمداری می‌گوید. زیرا نخست، در جلسه مجلس، کوچک زاده، «ذوب شده در ولایت» بود که، در جلسه علنی، این نوشته را بالای سر خود برد و نگاه داشت: «مجلس از تصمیم لاریجانی و شمخانی و حجازی تبعیت کرد»

او می‌خواست بگوید حجازی سرخود این کار را کرده‌است و نه به دستور خامنه‌ای. اطلاعیه ۲۲ مهر دفتر خامنه‌ای تصریح می‌کند که این عضو دفتر او مستقلاً اقدامی نکرده‌است. به سخن دیگر، به دستور عمل کرده‌است: «هرگونه اطلاع‌رسانی و بیان مطالب غلط و مغشوش مبنی بر نقش مستقل برخی از مسئولین دفتر معظم‌له در روند بررسی طرح، اقدام متناسب و متقابل دولت جمهوری اسلامی ایران در اجرای برجام، خلاف واقع بوده و فاقد اعتبار است.»

به این ترتیب، خامنه‌ای همه کار کرد تا مگر از زیر بار مسئولیت تحت قیمومت بردن ایران بگریزد اما، سرانجام، دستیارانش تمام بار را بر دوش او انداختند و سر او را آشکار کردند: «پرونده اتمی پرونده رهبری است!»

* نامه مورخ چهارشنبه ۲۹ مهر ۱۳۹۴ خامنه‌ای به روحانی در باره قرارداد وین:

این نامه سندی ماندگار است. بلحاظ گریز از قبول مسئولیت و بخاطر دروغها و اعتراف‌ها و بخاطر حربه کردن قرارداد وین برضد حقوق انسان: به گزارش ایسنا، متن نامه خامنه‌ای به روحانی به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای روحانی، رئیس جمهور اسلامی ایران و رئیس شورای عالی امنیت ملی دامت توفیقاته

با سلام و تحیت

اکنون که موافقتنامه‌ی موسوم به برجام پس از بررسی‌های دقیق و مسئولانه در مجلس شورای اسلامی؛ کمیسیون ویژه و دیگر کمیسیون‌ها و نیز در شورای عالی امنیت ملی سرانجام از مجاری قانونی عبور کرده (۱) و در انتظار اعلام نظر اینجانب است، لازم می‌دانم نکاتی را یادآور شوم تا جنابعالی و دیگر دست‌اندرکاران مستقیم و غیرمستقیم آن، فرصت‌های کافی برای رعایت و حفظ منافع ملی و مصالح عالی‌های کشور در اختیار داشته باشید.

۱. پیش از هر چیز لازم می‌دانم از همه‌ی دست‌اندرکاران این فرآیند پرچالش، در همه‌ی دوره‌ها از جمله: هیات مذاکره‌کننده‌ی اخیر که در توضیح نقاط مثبت و در اصل تثبیت آن نقاط همه‌ی سعی ممکن خود را به کار بردند، و نیز از منتقدانی که با ریزی قابل تحسین، نقاط ضعف آن را به همه‌ی ما یادآور شدند و مخصوصاً از رئیس و اعضاء کمیسیون ویژه‌ی مجلس و نیز از اعضای عالی مقام شورای عالی امنیت ملی که با درج ملاحظات مهم خود برخی از نقاط خلاء را پوشش دادند، و سرانجام از رئیس و نمایندگان مجلس شورای اسلامی که با تصویب طرحی محتاطانه، راه درست اجرا را به دولت ارائه کردند، و نیز از رسانه‌ی ملی و نویسندگان مطبوعات کشور که با همه‌ی اختلاف نظرها در مجموع، تصویر کاملی از این موافقتنامه در برابر افکار عمومی نهادند، قدردانی خود را اعلام دارم (۲).

این مجموعه‌ی پر حجم کار و تلاش و فکر در مسأله‌ی بی‌گمان می‌رود از جمله‌ی مسائل به یاد ماندنی و عبرت‌آموز جمهوری اسلامی باشد، در خور تقدیر و مایه‌ی خرسندی است. به همین دلیل با اطمینان می‌توان گفت که پاداش الهی برای این نقش آفرینی‌های مسئولانه، مشتمل بر نصرت و رحمت و هدایت ذات حضرت حق خواهد بود ان‌شاءالله، زیرا وعده‌ی نصرت الهی در برابر نصرت دین او تخلف ناپذیر است.

۲. جنابعالی با سابقه‌ی چند دهه حضور در متن مسائل جمهوری اسلامی طبعاً دانسته‌اید که دولت ایالت متحده آمریکا در قضیه‌ی هسته‌ی و نه در هیچ مسأله‌ی دیگری، در برابر ایران رویکردی جز خصومت و اخلال در پیش نگرفته است و در آینده هم بعید است جز این روش عمل کند. اظهارات رئیس جمهور آمریکا در دو نامه به این جانب مبنی بر اینکه قصد براندازی جمهوری

اسلامی را ندارد (۳)، خیلی زود با طرفداریش از فتنه‌های داخلی و کمک مالی به معارضان جمهوری اسلامی، خلاف واقع از آب درآمد و تهدیدهای صریح وی به حمله نظامی و حتی هسته‌یی که می‌تواند به کیفر خواست مسوولی علیه وی در دادگاه‌های بین‌المللی منتهی شود پرده از نیت واقعی سران آمریکا برداشت.

صاحب‌نظران سیاسی عالم و افکار عمومی بسیاری از ملت‌ها به وضوح تشخیص می‌دهند که عامل این خصومت تمام‌نشدنی، ماهیت و هویت جمهوری اسلامی ایران است که برخاسته از انقلاب اسلامی است. ایستادگی بر مواضع بر حق اسلامی در مخالفت با نظام سلطه و استکبار، ایستادگی در برابر زیاده‌طلبی و دست‌اندازی به ملت‌های ضعیف، افشای حمایت آمریکا از دیکتاتورهای قرون وسطایی و سرکوب ملت‌های مستقل، دفاع بی‌وقفه از ملت فلسطین و گروه‌های مقاومت میهنی، فریاد منطقی و دنیاسند بر سر رژیم غاصب صهیونیست، قلم‌های عمده‌ای را تشکیل می‌دهند که دشمنی رژیم ایالات متحده آمریکا را بر ضد جمهوری اسلامی، برای آنان اجتناب‌ناپذیر کرده است. و این دشمنی تا هنگامی که جمهوری اسلامی با قدرت درونی و پایدار خود، آنان را مأیوس کند ادامه خواهد داشت (۴).

چگونگی رفتار و گفتار دولت آمریکا در مسأله‌ی هسته‌یی و مذاکرات طولانی و ملال‌آور آن، نشان داد که این نیز یکی از حلقه‌های زنجیره‌ی دشمنی عنادآمیز آنان با جمهوری اسلامی است. فریب‌کاری آنان در دوگانگی میان اظهارات اولیه‌ی آنان که با نیت قبول مذاکره‌ی مستقیم از سوی ایران انجام می‌شد، با نقض عهده‌های مکرر آنان در طول مذاکرات دوساله و همراهی آنان با خواسته‌های رژیم صهیونیستی و دیپلماسی زورگویانه‌ی آنان در رابطه با دولت‌ها و مؤسسات اروپایی دخیل در مذاکرات، همه نشان دهنده‌ی آن است که ورود فریب‌کارانه‌ی آمریکا در مذاکرات هسته‌یی، نه با نیت حل و فصل عادلانه، که با غرض پیشبرد هدف‌های خصمانه‌ی خود درباره‌ی جمهوری اسلامی صورت گرفته است. (۵)

بی‌شک حفظ هوشیاری نسبت به نیات خصمانه دولت آمریکا و ایستادگی‌هایی که بر اثر آن در طول مسیر مذاکرات از سوی مسئولان جمهوری

اسلامی به کار رفت، توانست در موارد متعددی از ورود زیان‌های سنگین جلوگیری کند.

با این حال محصول مذاکرات که در قالب برجام شکل گرفته است **دچار نقاط ابهام و ضعف‌های ساختاری و موارد متعددی است که در صورت فقدان مراقبت دقیق و لحظه به لحظه، می‌تواند به خسارت‌های بزرگی برای حال و آینده‌ی کشور منتهی شود.** (۶)

۳ بندهای نه‌گانه قانون اخیر مجلس و ملاحظات ده‌گانه‌ی ذیل مصوبه‌ی شورای عالی امنیت ملی، حاوی نکات مفید و مؤثر است که باید رعایت شود، با این حال برخی نکات لازم دیگر نیز هست که همراه با تأکید بر تعدادی از آنچه در آن دو سند آمده است، اعلام می‌گردد.

اولاً: از آنجا که پذیرش مذاکرات از سوی ایران اساساً با هدف لغو تحریم‌های ظالمانه اقتصادی و مالی صورت گرفته است و اجرایی شدن آن در برجام به بعد از اقدام‌های ایران موکول گردیده، لازم است تضمین‌های قوی و کافی برای جلوگیری از تخلف طرف‌های مقابل، تدارک شود، که از جمله‌ی آن اعلام کتبی رئیس‌جمهور آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا مبنی بر **لغو تحریم‌ها است.** در اعلام اتحادیه‌ی اروپا و رئیس‌جمهور آمریکا باید تصریح شود که **این تحریم‌ها به کلی برداشته شده است.** هرگونه اظهاری مبنی بر این‌که ساختار تحریم‌ها باقی خواهد ماند، به منزله‌ی نقض برجام است. (۷)

ثانیاً: در سراسر دوره‌ی ۸ ساله، وضع هرگونه تحریم در هر سطح و به هر بهانه‌ای (از جمله بهانه‌های تکراری و خودساخته‌ی تروریسم و حقوق بشر) توسط هر یک از کشورهای طرف مذاکرات، نقض برجام محسوب خواهد شد و دولت موظف است طبق بند ۳ مصوبه‌ی مجلس اقدام‌های لازم را انجام دهد و فعالیت‌های برجام را متوقف کند. (۸)

ثالثاً: اقدامات مربوط به آنچه در دو بند بعدی آمده است، تنها هنگامی آغاز خواهد شد که آژانس پایان پرونده‌ی موضوعات حال و گذشته (pmd) را اعلام نماید.

رابعاً: اقدام در مورد نوسازی کارخانه‌ی اراک با حفظ هویت سنگین آن، تنها در صورتی آغاز خواهد شد که قرارداد قطعی و مطمئن درباره‌ی طرح جایگزین و تضمین کافی برای اجرای آن منعقد شده باشد. (۹)

خامساً: معامله‌ی اورانیوم غنی شده‌ی موجود در برابر کیک زرد با دولت خارجی در صورتی آغاز خواهد شد که قرارداد مطمئن در این باره همراه با تضمین کافی منعقد شده باشد. معامله و تبادل مزبور باید به تدریج و در دفعات متعدد باشد. (۱۰)

سادساً: مطابق مصوبه‌ی مجلس، طرح و تمهیدات لازم برای توسعه‌ی میان‌مدت صنعت انرژی اتمی که شامل روش پیشرفت در مقاطع مختلف از هم‌اکنون تا ۱۵ سال و منتهی به ۱۹۰ هزار سو است، تهیه و با دقت در شورای عالی امنیت ملی بررسی شود. این طرح باید هرگونه نگرانی ناشی از برخی مطالب در ضمائیم برجام را برطرف کند. (۱۱)

سابعاً: سازمان انرژی اتمی، تحقیق و توسعه در ابعاد مختلف را در مقام اجرا به‌گونه‌ای ساماندهی کند که در پایان دوره‌ی ۸ ساله هیچ کمبود فناوری برای ایجاد غنی‌سازی مورد قبول در برجام وجود نداشته باشد.

ثامناً: توجه شود که موارد ابهام سند برجام، تفسیر طرف مقابل مورد قبول نیست و مرجع، متن مذاکرات است. (۱۲)

تاسعاً: وجود پیچیدگی‌ها و ابهام‌ها در متن برجام و نیز گمان نقض عهد و تخلفات و فریب‌کاری در طرف مقابل به ویژه آمریکا، ایجاب می‌کند که یک هیات قوی و آگاه و هوشمند برای رصد پیشرفت کارها و انجام تعهدات طرف مقابل و تحقق آنچه در بالا بدان تصریح شده است، تشکیل شود. ترکیب و وظائف این هیئت باید در شورای عالی امنیت ملی تعیین و تصویب شود.

با توجه به آنچه ذکر شد، مصوبه‌ی جلسه ۶۳۴ مورخ ۱۹/۵/۹۴ شورای عالی امنیت ملی با رعایت موارد یاد شده تأیید می‌شود.

در خاتمه همان‌طور که در جلسات متعدد به آن جناب و دیگر مسئولان دولتی یادآور شده و در جلسات عمومی به مردم عزیزمان گوشزد کرده‌ام، رفع تحریم‌ها هر چند از باب رفع ظلم و احقاق حقوق ملت ایران کار لازمی است،

لیکن گشایش اقتصادی و بهبود معیشت و رفع معضلات کنونی جز با جدی گرفتن و پیگیری همه جانبه‌ی اقتصاد مقاومتی میسر نخواهد شد. امید است که مراقبت شود که این مقصود با جدیت تمام دنبال شود و بخصوص به تقویت تولید ملی توجه ویژه صورت گیرد و نیز مراقبت فرمائید که وضعیت پس از برداشته شدن تحریم‌ها، به واردات بی‌رویه نینجامد، و بخصوص از وارد کردن هرگونه مواد مصرفی از آمریکا جداً پرهیز شود. توفیقات جنابعالی و دیگر دست‌اندرکاران را از خداوند متعال مسألت مینمایم. سیدعلی خامنه‌ای

* دروغ‌ها و ناراستی‌ها و اعتراف‌های دوازده‌گانه خامنه‌ای:

۱. می‌گوید قرارداد وین از تمامی مجاری قانونی عبور کرده‌است. **این قول او یک دروغ در بردارد و یک اعتراف:** دروغ نوشته‌است. زیرا گزارش «کمیسیون برجام» بدستور او، در مجلس مطرح نشد و قرارداد وین نیز نه در مجلس موضوع رسیدگی تصویب شد و نه در «شورای نگهبان». سخنگوی این «شورا» گفت: شورا به توافق وین ورود نکرد. و یک اعتراف است زیرا اعتراف می‌کند به جای تصویب قرارداد وین، این قرارداد، بدون تصویب، از شورای عالی امنیت ملی و مجلس و شورای نگهبان عبور کرده‌است. الا اینکه در واقع، به دستور او که میر حجازی ابلاغ کرد، از مجلس عبور نیز نکرد.

۲. دروغ آشکاری را نوشته‌است. چرا که حتی یک ترجمه صحیح از قرارداد وین در اختیار مردم کشور قرار نگرفت. افشاگریهای صالحی جای تردید نمی‌گذارد که واقعیت‌های مهمی از مردم ایران مخفی نگاه داشته شده‌اند. در کمیسیون برجام نیز هدف، نه بررسی قرارداد اسارت‌آور وین که به قول صالحی، «سیاست بازی» به قصد فریب مردم بوده‌است. آنچه را که او «تصویر کاملی از این موافقتنامه» می‌خواند، در حقیقت، جز سیاست بازی به قصد فریب مردم کشور نبوده‌است. **زاکانی، رئیس کمیسیون می‌گوید: ۵ سند امضاء شده‌است که یکی از آنها با امریکا است. از این ۵ سند، دو**

سند، یکی متن قرارداد وین و دیگر قطعنامه شورای امنیت، آنهم با ترجمه نادرست و مبهم، انتشار پیدا نکرده‌اند. و

۳. بدین قرار، اوپاما، در دو نامه، به خامنه‌ای اطمینان داده‌است که امریکا قصد براندازی رژیم را ندارد. هرچند امضای قرارداد وین بدین معنی است که امریکا در پی سرنگون کردن رژیم ولایت فقیه نیست، اما در سند محرمانه هم امریکا پذیرفته است اقدامی برای سرنگونی رژیم نکند. اما وقتی خامنه‌ای از کمک امریکا به فتنه‌ها (او جنبش همگانی ایرانیان در سال ۱۳۸۸ را فتنه می‌خواند) سخن می‌گوید، دو هدف را در سر دارد که در نوشته نیز نمی‌تواند بازشان نگوید:

۳/۱. اشاره او به فتنه‌ها - که بر آنها افزوده می‌شود برخی خبرها حاکی از قصد وسیله کار کردن گروه رجوی - یعنی این‌که او نگران است که اقدام نکردن به براندازی مشروط به تحول رژیم باشد (قول هاشمی رفسنجانی). و

۳/۲. او می‌خواهد رابطه با امریکا همان رابطه ستیز در ظاهر و سازش در باطن باقی بماند. زیرا در سیاست داخلی و منطقه‌ای به «دشمن = امریکا» نیاز دارد.

و

۴. این پاراگراف از نامه، یک رشته قلب واقعیت‌ها هستند که نیاز او را به «دشمن = امریکا» توجیه می‌کنند. در حقیقت،

• سندهای موجود در سفارت امریکا حاکی از آنند که برنامه کار امریکا استفاده از گروه‌های ایلی و قومی برای بازسازی رژیم وابسته بوده‌است. اما مهم‌ترین طرح که به اجرا درآمد و طرح انگلیسی بود، طرح ولایت فقیه بقصد جلوگیری از استقرار دموکراسی در ایران بود. و

• نخستین طرح امریکائی که در ایران اجرا شد، طرح گروگانگیری بود که کیسینجر و راکفلر و شماری از تصفیه شدگان سیا تهیه کردند و در ایران، اجرا شد و خمینی آن را انقلاب دوم و بزرگ تر از انقلاب اول خواند. بکاربردن گروگانها «مثل آتو» برضد ایستادگان بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی، توسط سران حزب جمهوری اسلامی، یعنی همین خامنه‌ای و بهشتی و هاشمی رفسنجانی و... و سرانجام معامله اینان بر سر گروگانها با ریگان و بوش نامزدهای ریاست جمهوری و معاونت آن در

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در ۱۹۸۰ که افتضاح «اکتبر سورپرایز»
بیار آورد. و

• برابر سند (نامه آلکساندر هیگ، وزیر خارجه آمریکا به ریگان) و قول آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان و نیز سند وزارت خارجه انگلیس (سفر وزیر خارجه اسبق انگلستان به بغداد و برانگیختن صدام به حمله به ایران) صدام با چراغ سبز آمریکا و انگلستان به ایران حمله کرد. اما این خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و... بودند که جنگ را نعمت خواندند و بمدت ۸ سال ادامه دادند. مهم این که در طول مدت، واسطه ارتباط با آمریکا اسرائیل بود و واسطه خریدهای نظامی هم اسرائیل بود. این رابطه پنهانی به افتضاح ایران گیت سرباز کرد.

• مهم‌تر این که این داوید کیمچی، مدیر وزارت خارجه اسرائیل بود که پیام خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی و همکارانشان را برای کاخ سفید برد. پیام این بود: هرگاه آمریکا از دولت آنها حمایت کند، آنها حاضرند خمینی را هم بکشند (بنابر خاطرات مک فارلین). بنابر تحقیق رسمی درباره ایران گیت، اینان نام هزار میانه رو را هم به طرف امریکائی خود (سرهنگ نورث) داده‌اند و حسن روحانی به طرف اسرائیلی (که او امریکائی می‌پنداشته) گفته‌است: باید با خمینی قاطعانه برخورد کرد. و بالاخره به طرف امریکائی گفته‌اند: باید ایران در جنگ با عراق شکست بخورد تا میانه روها بتوانند زمام امور را در دست بگیرند. در عمل نیز، جنگ را در شکست به پایان بردند و جام زهر شکست را به خمینی نوشاندند.

۵. این پارگراف از نامه او اعتراف صریح بر این واقعیت نیست که قرارداد وین وسیله مهار ایران است؟

۶. می‌نویسد: «دچار نقاط ابهام و ضعف‌های ساختاری و موارد متعددی است که در صورت فقدان مراقبت دقیق و لحظه به لحظه، می‌تواند به خسارت‌های بزرگی برای حال و آینده‌ی کشور منتهی شود». شگرف اعترافی است. باوجود «ابهام‌ها و ضعف‌های ساختاری»، چرا این قرارداد امضاء شده‌است؟ او جرأت نمی‌کند بنویسد با وجود افزون بر ۱۰۵ تعهد، ایران تحت قیمومت است و این قیمومت دربردارنده خسارت‌های بزرگ برای

حال و آینده ایران است. آیا نوشته او فرآورده ساده لوحی است بدین خاطر که اعتراف است به این واقعیت که امضاء کنندگان قرارداد، باوجود این ابهام‌ها و ضعفها آن را امضاء کرده‌اند. حال چگونه بتوانند مانع از استفاده طرف مقابل از آن بشوند؟ اما او ساده لوح نیست. نیک می‌داند که تعهدهای شرح شده در قرارداد، خسارت‌های بزرگ به ایران وارد می‌کنند. پس قصد او اینست که به طرف امریکائی و اروپائی و روسی و چینی بگوید که قرارداد بشرطی اجرا می‌شود که دست به ترکیب رژیم ولایت مطلقه فقیه نخورد. این قصد را در قسمت‌های دیگر نامه نیز اظهار می‌کند:

۷. او نیک می‌داند که بنابر لغو تحریمها نیست. در متن قرارداد سخن از تعلیق تحریمها است. نمی‌خواهد اعتراف کند که تحریمها وسیله تهدید دائمی شده‌اند و او و دستیارانش این تهدید دائمی را پذیرفته‌اند. بدیهی است تعلیق تحریمها بطور رسمی اعلام خواهند شد. اگر هم او نمی‌نوشت این کار انجام می‌شد. چراکه این رئیس جمهوری امریکا است که اختیار به حال تعلیق درآوردن آنها را دارد. برای این می‌نویسد که بعد تبلیغاتچی‌های او بگویند بخاطر شرطی که رهبر درکار آورد رئیس جمهوری امریکا اعلام کرد. و

۸. در این بند از نامه، او به صراحت می‌گوید همچنان به تجاوز به حقوق بشر و ترور ادامه خواهد داد و هرگاه بخاطر این تجاوز و ترور، تحریم وضع شود، اجرای قرارداد وین را متوقف خواهد کرد. اما غافل است که اعتراف صریحی می‌کند به خائنانه بودن قرارداد. زیرا اگر قرارداد ناقض حقوق ایران نبود، چرا او تهدید می‌کرد اگر بگویند چرا به حقوق بشر تجاوز می‌کنی، اجرای آن را متوقف می‌کنم؟ نوع این تهدید با نوع تهدید شدن ایران، مندرج در قرارداد، قابل مقایسه است.

۹. یکی از ارگانهای تبلیغاتی او بابت سیمان ریختن در دستگاه اصلی کارخانه آب سنگین به صالحی ناسزا گفته است. او می‌گوید این کار را بشرطی بکنید که تکلیف بازسازی این کارخانه بنابر قرارداد تعیین شده باشد.

۱۰. معامله‌ای که او می‌گوید، بنابر قرارداد، انتقال اورانیوم غنی شده به خارج از ایران است. و

۱۱. در واقع، بنابر ضوابط قرارداد وین، مدت ممنوعیت ساختن سانتریفوژ و غنی سازی می تواند تمدید شود و او می داند که چنین می شود. و نیز می داند ایران اورانیوم ندارد تا سانتریفوژهایی با ظرفیت ۱۹۰ هزار سو، آن را غنی کند.

۱۲. شگفت سخنی می گوید: قرارداد در آنچه به تعهدهای ایران مربوط می شود شفاف است. و در آنچه به مابه ازاء مربوط می شود مبهم. اختیارهم با طرف قوی است که این قرارداد خائنه را تحمیل کرده است.

*** سندها که در انگلستان انتشار یافته اند می گویند که بوش و تونی بلر، یک سال قبل از حمله به عراق، قرار جنگ با عراق را گذاشته بوده اند و بلر برعهده گرفته بود افکار عمومی را بفریبد و با جنگ موافق بگرداند:**

■ بنابر اسناد سری که دیلی میل در ۱۸ اکتبر ۲۰۱۵ انتشار داده است، تونی بلر و ژرژ بوش، یک سال قبل از جنگ با عراق، قرار بر جنگ و فریب افکار عمومی گذاشته اند:

• بنابر یک سند که گزارش کلین پاول، وزیر خارجه وقت امریکا به ژرژ بوش است، بتاريخ ۲۸ مارس ۲۰۰۲، یک هفته پیش از دیدار بوش و بلر در Crawford. در این گزارش او به رئیس جمهوری امریکا اطلاع می دهد که بلر با نظر امریکا در باره حمله به عراق موافق است و آماده است از ما در انجام این جنگ پیروی کند.

• سند دیگری می گوید که در دیدارش با ژرژ بوش، بلر موافق کردن افکار عمومی را در جنگ با عراق بر عهده می گیرد و بوش نیز انگلستان را شریک برابر امریکا که با امریکا روابط ویژه دارد، توصیف می کند.

• طرفه این که با وجود قرار و مدار سری اش با بوش و برعهده گرفتن موافق کردن افکاری عمومی باجنگ، در همان تاریخ، گفته است: زمان، زمان، زمان جستجوی راه حل دیپلماتیک برای بحران است! او به رأی دهندگان انگلیسی گفته است: «ما عمل نظامی را پیشنهاد نمی کنیم».

• در انگلستان، کمیسیون تحقیقی درباب جنگ با عراق تشکیل شد. رئیس کمیسیون جون چیلکوت John Chilcot بود. روزنامه خطاب به او

می‌نویسد: از قرار گزارش‌های سری، از جمله، گزارش پاول به ژرژ بوش را ندیده بودید. وقت آن‌است که پرونده را بازبگشایید و تحقیق را پی‌بگیرید.

- سند دیگری که انتشار آن به انفجار بمب می‌ماند، می‌گوید: ژرژ بوش جاسوسان را مأمور کرده بود که، در حزب کارگر انگلستان، دستیار بلر در تقلای او برای موافق کردن افکار عمومی انگلستان با جنگ بگردند.

طرفه این‌که این اسناد که به دست دیلی میل افتاده‌اند، از سرور شخصی هیلاری کلینتون، نامزد ریاست جمهوری، در انتخابات ۲۰۱۶ بدست آمده‌اند!؟

بدین‌قرار، جنگی که هنوز مردم عراق از آن نیاसوده‌اند و رژیم ولایت مطلقه فقیه هم ایران را گرفتار آن کرده‌است، نه بخاطر ارتباط رژیم صدام با القاعده و نه بخاطر داشتن سلاح کشتار جمعی - تونلی بلر، نخست وزیر انگلستان که با بوش، رئیس جمهوری امریکا قرار بر جنگ با عراق گذاشته بود، در مقام فریب افکار عمومی، گفت: صدام بمب اتمی در اختیار دارد و هرگاه بخواهد، ظرف ۴۵ دقیقه، لندن را نابود می‌کند-، بلکه بخاطر هدف دیگری بود و آن هدف ناتوان کردن کشورهای منطقه بقصد آسان کردن سلطه بر منطقه بود. بدین‌خاطر که امریکا و انگلستان می‌دانند بمثابه قدرت جهانی، در انحطاط هستند، این از راه تخریب توان ملی کشورهای منطقه است که ضعف خود را جبران می‌کنند.

وضعیت سنجی هشتاد و ششم:

رویارویی سپاه با حکومت روحانی بعد از قرارداد وین:

۲۹ اکتبر ۲۰۱۵ برابر ۷ آبان ۱۳۹۴

* اعتراف خجولانه هاشمی رفسنجانی و دعوت از ایران به کنفرانس
وین بر سر سوریه:

■ هاشمی رفسنجانی در ۴ آبان ۹۴، مصاحبه‌ای در باب سابقه کار بحران
اتمی بعمل آورده و در آن، گفته‌است:

«در زمان جنگ، مخصوصاً وقتی عراق به بمباران مراکز تولید برق در ایران
روی آورد، ما هم تصمیم گرفتیم برای تأمین برق در آینده برای تولید آن در
نیروگاه هسته‌ای اقدام کنیم و با استناد به خاطراتم می‌گویم که ۱۴ شهریور
۱۳۶۱ یک جلسه مشورتی با حضور رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر وقت داشتیم
که تصمیم گرفتیم پیگیری کنیم تا یک واحد نیروگاه بوشهر راه بیفتد.

آن سال‌ها ذهنیت همه ما این بود که ما باید خود را به عوامل
بازدارنده مسلح کنیم. چون بنا نبود جنگ تمام شود و در سیاست‌های
دفاعی هم این سخن امام راحل را مدنظر داشتیم که اگر این جنگ
بیست سال هم طول بکشد...

همان‌گونه که گفتیم، اوایل که شروع کردیم، در جنگ بودیم و
دنبال این بودیم که چنین امکانی برای روزی که دشمن ما بخواهد از

سلاح هسته‌ای استفاده کند، داشته باشیم. چنین تفکری بود. اما هیچ وقت جدی نشد».

این اعتراف هاشمی رفسنجانی گویای این واقعیت است که آنچه به نیکولو، سفیر سابق فرانسه در ایران گفته‌اند، تمام حقیقت نیست. به او گفته‌اند، در دوران خاتمی، وقتی روحانی دبیر شورای امنیت ملی شد، پی برد که سپاه در کار ساختن بمب اتمی است. به خامنه‌ای رجوع کرد و دید او نیز آگاه نیست. با تقلاهی بسیار اجرای برنامه تولید بمب اتمی را متوقف کرد. اینک هاشمی رفسنجانی می‌گوید کار از ۱۳۶۱ شروع شده است. در نخستین روز گفتگو و گرفتن تصمیم، خامنه‌ای («رئیس جمهوری») و میر حسین موسوی («نخست وزیر») و خود او، در سمت «رئیس مجلس» شرکت داشته‌اند. بنابر این بوده است که دانش و فن ساختن بمب اتمی تحصیل شود. بیشتر از این، بنا شده است ایران به «عوامل بازدارنده» مسلح شود. بر کسی پوشیده نیست که این به اسلحه اتمی است که صفت «بازدارنده» داده‌اند. خود او نیز می‌گوید «دنبال این بودیم که چنین امکانی برای روزی که دشمن بخواهد از سلاح هسته‌ای استفاده کند، داشته باشیم». اما دشمن که عراق باشد سلاح هسته‌ای نداشت. در واقع، رژیم ملاتاریا تصمیم گرفته بود که برنامه تولید سلاح هسته‌ای شاه را پی بگیرد.

طرفه دروغی است که می‌سازد. می‌گوید: «عراق به بمباران مراکز تولید برق در ایران روی آورد، ما هم تصمیم گرفتیم برای تأمین برق در آینده برای تولید آن در نیروگاه هسته‌ای اقدام کنیم». اما او خوب می‌داند که وجود نیروگاه اتمی در جنگ هزارها برابر خطرناک‌تر است از نیروگاههای برق معمولی. پس، به دلیل جنگ، باید تصمیم گرفته می‌شد که نیروگاه برق اتمی ساخته نشود. دروغ دیگری هم در باره اطلاع دادن به آژانس می‌گوید. اگر از روز نخست به آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اطلاع داده شده بود، پس تأسیسات زیر زمینی نطنز و کارهای پنهانی دیگر چرا باید وضعیتی را بوجود می‌آورد که آژانس پرونده ایران را به شورای امنیت بفرستد و کار به وضع و اجرای شدیدترین تحریمها بکشد؟ ماجرای فعالیتهای اتمی ایران در ۲۰۰۱ از پرده

بیرون افتاد. یعنی ۱۹ سال بعد از روز تصمیم به اجرای برنامه اتمی در ۱۳۶۱ (۱۹۸۲ میلادی).

اما تاریخ استمرار دارد: در ۴ آبان ۱۳۹۴، علی سعیدی، نماینده خامنه‌ای در سپاه، در مجتمع دانشگاهی امیر المؤمنین، گفته است: مقام معظم رهبری می‌خواهد که از «برجام عبور شود». یعنی سخن گفتن در باره آن ممنوع! همزمان، «سرتیپ» سپاه، رسول ستائی، رئیس اداره سیاسی سپاه، نوشته است: «دوران مجادله در باره متن فرجام» به پایان رسیده است.

خمینی نیز، در بیانیه‌ای که در آن، اطلاع می‌داد جام زهر شکست در جنگ را، با قبول قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد سرکشیده است، اخطار کرد که دیگر، مردم نباید در باره قبول قطعنامه، سؤال و جواب کنند. تفاوت این دو در این است که او خود امر به سکوت داد و این از زبان نماینده‌اش در سپاه می‌گوید: خفه!

• در این میان، ستایش جان کری، وزیر خارجه امریکا، از صالحی، رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، «مزه دیپلماتیک» خود را دارد و بسیار گویا است.

و

و بالاخره، ایران نیز به کنفرانس وین در باره سوریه دعوت شد. بدین ترتیب، یک بخش از توافق محرمانه، ضمیمه قرارداد وین، در باره نقش ایران در سوریه و عراق و... هم از پرده بیرون افتاد و هم به عمل درآمد. ایران در جنگهای سوریه و عراق و یمن درگیر شده است. در ۶ آبان ۹۴، «سردار» حسین سلامی، جانشین فرمانده کل سپاه گفته است: «باید آماده اداره جنگ‌های متنوع نیابتی و مستقیم باشیم».

• طرفه این‌که امریکا نیز همچنان گزینه نظامی را روی میز نگاه داشته است: در ۵ آبان ۹۴، رویترز گزارش کرده است:

گزینه نظامی روی میز است و در صورت نقض توافق هسته‌ای از سوی ایران، احتمالاً اولین واکنش آمریکا حملات هوایی علیه تاسیسات هسته‌ای ایران می‌باشد.

• استفاده از ترور مانند آنچه در ترور دانشمندان ایرانی توسط اسرائیل انجام گرفت، گزینه‌ای دیگر است. نقشه تخریب تاسیسات هسته‌ای و حمله‌های هوایی به این تاسیسات نیز دائم به روز می‌شود.

قابل توجه کسانی که مدعی بودند قرارداد اسارت بار وین، خطر جنگ را از بین برده است. طرفه این که خامنه‌ای تهدید می‌کند اگر امریکا و غرب، رژیم ولایت فقیه را بخاطر تجاوز به حقوق بشر تحریم کنند، قرارداد وین را اجرا نمی‌کند و طرف امریکائی تهدید می‌کند اگر رژیم قرارداد وین را اجرا نکند، به ایران حمله می‌کند.

■ با دفن هشت جنازه دیگر که از سوریه به ایران آورده شد (دو نفر در همدان، دو نفر در خوزستان، یک نفر در سبزوار و سه نفر در قم) جمع افرادی که در طول ماه گذشته به صورت علنی کشته شدن آنها در جبهه های سوریه افشا شد به ۱۲ نفر رسید.

سوالاتی در این مورد مطرح است: آیا همه اینها مشاور نظامی بوده اند؟ از آنجا که سه نفر از آنها افغانی بوده‌اند آیا آنها نیز مشاوران نظامی بوده اند؟ از قرار، این افغانی‌ها از جمله همان ۵ هزار نفر افغانی بوده‌اند که توسط ایران و با حقوق ماهیانه ۵۰۰ دلار به سوریه برای جنگ رفته‌اند و از جمله کسانی هستند که خامنه‌ای در باره اجازه تحصیل به فرزندان آنها چندین ماه پیش سخن رانده بود. اینان کسانی هستند که، در مجلس، دادن تابعیت به آنها مورد بحث بوده‌است.

از هشت نفر اخیر - که با انتشار خبر کشته شدن ۷ تن دیگر، در ۶ آبان، شمار آنها به ۱۵ تن می‌رسد - در ایران دفن شده‌اند. دو نفر در همدان و دو نفر در خوزستان و یک نفر در سبزوار و ۳ افغانی در قم دفن شدند و این دفن شدگان به ما می‌گویند که نیروهای اعزامی از همدان و خوزستان و خراسان شمالی و افغانی‌هایی بوده‌اند که دوره‌های آموزشی را در شمال ایران گذرانده و به سوریه اعزام شده‌اند.

مرگ حداقل این سه افغانی که قطعا مشاور نظامی نبوده‌اند، دروغ‌های مقامات رژیم را، مبنی بر حضور نداشتن نیروهای نظامی ایرانی در جنگ‌های سوریه، افشا می‌نماید.

* آیا سران سپاه، ایران را به سوی جنگ می‌برند و مشغول عادت دادن مردم به جنگ هستند؟:

انقلاب اسلامی در هجرت: گزارش - تحلیلی که می‌خوانید از ایران دریافت کرده‌ایم:

سی و هفت سال از انقلاب گذشت و نهادی که آنرا «شجره طیبه» خواندند، به توموری به نام سپاه پاسداران تبدیل شد که تقریباً تمامی کشور را فرا گرفته و تبدیل به سرطانی شده که اگر دوایی برای آن پیدا نشود موجب مرگ و نابودی کشور خواهد شد.

آمارهای ارایه شده از بی‌آبی، نابودی جنگل‌ها، کوه‌ها، سواحل دریا، سد سازی‌های بی‌رویه و اشتباه، فساد مالی، ترور، شکنجه، اعدام‌های مخفیانه، اختلاس‌های چند هزار میلیاردی، سرمایه‌گذاری در کشورهای خارجی، دخالت در سرنوشت مردم کشورهای منطقه، ایجاد جنگ‌ها که رنگ جنگ میان شیعه و سنی به خود گرفته‌اند، هزینه‌های میلیارد دلاری برای حفظ موقعیت در منطقه، هزینه‌های چند صد میلیارد دلاری برای دستیابی به بمب هسته‌ای، هزینه‌های چند ده میلیاردی برای تقویت توان نظامی و سرکوب مردم، دخالت در انتخابات مختلف، شرکت در امر حیاتی و مهم قاچاق، مصادره اموال ملت، تاسیس بانکهای وابسته و گسترش رباخواری اسلامی، ورود در صنعت نفت و صاحب اختیار ۷۰ درصد اقتصاد کشور شدن و تصرف مخابرات و... همه و همه علائم آشکار این سرطان و گویای رسیدن آن به مرحله درمان ناپذیری هستند. در رژیم، دیگر کسی هم قادر به کنترل آن نیست. نه خامنه‌ای و نه روحانی و نه قدیمی‌های سپاه.

این نیرو اگر بر همین رویه بماند، قطعاً ایران را به سمت جنگی ناخواسته پیش خواهد برد و سرنوشتی که سوریه، لیبی، عراق، یمن، سودان، لبنان و... گرفتارش شدند، سرنوشت ایران نیز خواهد شد.

در زمان خمینی، این غده سرطانی، تازه داشت پدید می‌آمد. به او نیز هشدار داده شد. اما به این دلخوش کرده بود که «بچه‌های سپاه» جاوید شاه نگفته‌اند

و به «نظام جدید» وفادارند. به او هشدار داده شد که درست به این دلیل، خطرناک‌تر هستند. زیرا اینان خود را «پاسدار انقلاب» می‌دانند و دست خود را به ارتکاب هر عملی باز. اینان قدرت را ناحق نمی‌دانند. بنابراین آن را حق خود می‌دانند. در همان زمان، در هفته، ۱۲۰۰ عملیات مسلحانه انجام می‌گرفت. به دنبال ۸ سال جنگ، بهنگام سرکشیدن جام زهر، سپاه به ستون فقرات رژیم ولایت مطلقه فقیه بدل شده بود. در حکومت خامنه‌ای/ هاشمی رفسنجانی، سپاه ورود در اقتصاد کشور را نیز آغاز کرد. بی‌اعتبار شدن رژیم و از دست دادن مشروعیت، نیازش را به سپاه بیشتر کرد. هراندازه بی‌کفایتی، بنابراین، فساد و جنایت و خیانت بیشتر می‌شد، نیاز رژیم هم به سپاه که سرانش در رانت خواری و فساد غوطه‌ور می‌شدند، بیشتر می‌شد.

خامنه‌ای برای اینکه سران جنایتکار و فاسد سپاه را وابسته به ولایت مطلقه خود کند، دست آنها را در امور اقتصادی، امنیتی، اطلاعاتی و قضایی چنان بازگذاشت که تقریباً بر کلیه امور اقتصادی، امنیتی و قضایی کشور سلطه یافتند و هم اینک با استفاده از قدرت بی‌مهار، امور سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را در دست گرفته‌اند و به هر شکل که می‌خواهند عمل می‌کنند و برای کشور مسئله‌ها می‌سازند که برهم‌تلبار می‌شوند.

سپاه، به دلیل ساختار حاکمیت و قوانین حاکم قدرت، محکوم به ویران کردن و بزرگ شدن است. ضد انقلابی است که انقلاب را پوشش خودکامگی خویش کرده است. با آن‌که می‌داند قرارداد وین کار خامنه‌ای است و خامنه‌ای آن را پذیرفته است، فرماندهان سپاه در سخنرانی‌ها، مخالفت خود را با آن اعلام می‌کنند. در مجلس، با وجود «فرمان رهبر»، با آن، به مخالفت می‌پردازند و در مواقع خاص مانورهای موشکی انجام داده و شهر موشکی را به نمایش می‌گذارند تا به جهانیان بفهمانند حتی شخص خامنه‌ای هم کاره‌ای نیست و اگر قرار است مذاکره‌ای صورت گیرد این ما هستیم که باید وضعیتمان اول مشخص شود و منافعمان حفظ گردد. کار به جایی رسید که نماینده خامنه‌ای در سپاه گفت: هرکس از اطاعت ولی امر سرپیچی کند، مجازاتش اعدام است.

این «نهاد انقلابی» که به سازمان ترور نیز مجهز است، با توجه به نیروهای زیر مجموعه خود از جمله سازمان بسیج، سازمان اطلاعات، سپاه قدس، سازمان ترور، معاونت خود کفایی و انواع و اقسام قرارگاه‌ها، تبدیل به دولتی نظامی شده است که حاکمان سیاسی، توان مقابله با آن را ندارند. حالا دیگر، سران سپاه بدشان نمی‌آید خامنه‌ای بمیرد. زیرا اگر او بمیرد، «ولی فقیهی ناتوان‌تر را به مجلس خبرگان تحمیل می‌کنند که صد در صد مطیعشان باشد. همانطور که عامل «رهبر» شدن خامنه‌ای شدند. درست است که نامه و قول از قول خمینی جعل کردند اما کار تهدید کردن را سپاه برعهده داشت. سپاه مدرک مرجعیت خامنه‌ای را به زور اسلحه از حوزه علمیه قم گرفت.

در چند سال اخیر، خامنه‌ای برای حفظ حکومت خود با وجود حمایت سپاه پاسداران مجبور به تن دادن به خواست قدرتهای جهانی شد و به قراردادی تن داد که بسیاری خطوط قرمز را که مدعی بود، زیر پا گذاشت و اینک با مشکلی به نام سپاه پاسداران روبرو است. او با وجود نیاز شدید به سپاه جهت روزهای سخت باید از روش‌های مختلف برای کنترل سپاه استفاده کند:

- واگذاری امتیازات بیشتر به سپاه.
 - قراردادن برخی سرداران قدیمی و مطمئن در راس امور سپاه همان کاری که با رضایی و صفوی انجام داد.
 - به سر کار آوردن حکومتی که توان مقابله با سپاه را داشته باشد. حسن روحانی را برای آن آورد که اولاً مسئله هسته‌ای را حل کند و ثانیاً توان کنترل سپاه را داشته باشد. اما بنظر نمی‌رسد که حکومت روحانی این توان را داشته باشد. بخصوص که خامنه‌ای هم مرتب توی دهنش می‌زند.
- این روزها ولی فقیه مطلقه بیچاره هر چه در توان دارد به کار برده است تا مگر به سپاه بفهماند که ما مجبور به ایجاد رابطه با جهانیان هستیم و نیازمند برقراری رابطه اقتصادی با آنها می‌باشیم. اما گویا این فرماندهان خو کرده به خوردن رانت قدرت، حاضر نیستند ایجاد رابطه با جهانیان، موجب تضعیف موقعیت آنها بگردد. باوجود این، گسیل سپاهیان به سوریه، هم اجرای توافق

محرمانه ضمیمه قرارداد وین است و هم گرفتار وضعیت جنگی بس نابسامان سوریه کردن سران سپاه است.

از دید فرماندهان سپاه - بنابر مباحثات فی مابین - همه، از خامنه‌ای گرفته تا روحانی و لاریجانی «رئیس» مجلس و شورای نگهبان و رییس قوه قضاییه و شورای عالی امنیت ملی، تن دادن به قرارداد وین را اجتناب ناپذیر می‌دانند. اجراشدن قرارداد، ایجاب می‌کند که به تدریج سپاه از صحنه اقتصادی و سیاسی ایران کنار برود. زیرا بهانه‌ای برای ماندن در این صحنه باقی نمی‌ماند. این سران، کنار رفتن سپاه را مساوی می‌دانند با تغییر ماهیت رژیم (همان که هاشمی رفسنجانی می‌گوید: امریکا با بقای رژیم موافقت کرده است اما بشرط تحول آن). بنابراین، با خامنه‌ای در حفظ رژیم آنطور که هست اشتراک منافع دارند. اما برای این‌که ماهیت رژیم تغییر نکند، نیاز به بحران دارد. بدین خاطر است که از جنگ در سوریه و عراق و یمن و بسا فلسطین استقبال می‌کند. در همان حال، به دلیل همان اشتراک منافع، مهندسی «انتخابات» مجلس و مجلس خبرگان را برعهده گرفته است تا مگر ترکیب «مجلس شورای اسلامی» تغییری به زیان سپاه نکند. و مجلس خبرگان رهبری نیز ترکیبی را پیدا کند که در صورت مرگ خامنه‌ای، جانشین او دست نشانده سپاه باشد.

جلوگیری از عادی شدن رابطه با امریکا و افزایش حضور در کشورهای دیگر بقصد تحمیل شرایط جنگ به مردم ایران، شدت بخشیدن به سرکوب‌های داخلی و فراهم آوردن فضای ضدیت با جهانیان، تهدیدهای مختلف برای ممانعت از ورود سرمایه‌گذاران خارجی و حفظ موقعیت برتر اقتصادی، خود در شرایط کنونی که فاقد شفافیت است، تحریک برخی از نیروهای وابسته در کشورهای دیگر برای ایجاد درگیری و انفجار بمب و ترور برخی شخصیت‌ها و .. تا کشورهای غربی را وادار به اتخاذ تصمیماتی دیگر نمایند، حتی ترتیب دادن تظاهرات برضد جک استراو، وزیر خارجه سابق انگلیس که در سفر به ایران است. کاری که سخنگوی حکومت را برآن داشت هشدار بدهد این‌گونه اعمال موجب برقراری تحریمها می‌گردد.

بهنگامی که مذاکرات اتمی، تحت نظر خامنه‌ای جریان داشت، محمد علی جعفری فرمانده سپاه گفت: «اکنون ما باید بغض در گلو فرو بریم و منتظر

شویم ببینیم نتیجه مذاکرات چه می‌شود و سکوت می‌کنیم.» و.....» باید خطوط قرمز نظام در این مذاکرات حفظ شود.» البته بسیار روشن است که زمانی که رهبری از عبور از خطوط قرمز خود در مذاکرات سخنی به میان نمی‌آورد سردار جعفری منظورش از خطوط قرمز مخصوص سپاه پاسداران است نه نظام.

اینک، اگر بنا را بر این بگذاریم که تفویض ریاست جمهوری به حسن روحانی، از سوی خامنه‌ای، برای جمع و جور کردن دم پهن سپاه در سراسر کشور نیز هست، پس خصومت روز افزون این «نهاد انقلابی» یا بهتر بگوئیم حزب سیاسی مسلح حاکم بر کشور، با حکومت حسن روحانی در زمینه‌های مختلف، قابل درک می‌شود. در واقع، اگر حکومت حسن روحانی بخواهد کاری انجام دهد باید از سپاه خلع ید کند.

اختلافات حکومت با سپاه بالاخره کار را بر یکی از این دو سخت خواهد کرد. در حال حاضر، این سپاه است که از قدرت بیشتر برخوردار است.

***اختلاف دولت و سپاه در امور اقتصادی:**

از آنجا که سپاه پاسداران در طول دهه‌های گذشته از موشک‌سازی در این کشور تا ساخت داروهای بهداشتی را در کنترل خود دارد و با در اختیار داشتن قرارگاهها و «بنادر آزاد» و گمرکهای مختلف، تقریباً اکثر منابع مالی را در اختیار دارد حاضر نیست هیچ امتیازی را از دست بدهد. حتی حاضر نیست از زیاده خواهی باز ایستد. چند نمونه:

- روحانی می‌گوید: «اگر اطلاعات، تفنگ، پول، روزنامه، خبرگزاری و دیگر مظاهر قدرت در یک نهاد جمع شود، ابوزر و سلمان هم که باشد، فاسد می‌شود.» مخاطب این سخن روحانی قطعاً سپاه است. زیرا، در کشور، هیچ سازمان دیگری دارای چنین امکاناتی نیست.

- جعفری (سه‌شنبه ۲۵ اذر ماه ۹۳) گفته‌است: «در این خصوص از رئیس جمهور سوال شده، گفته‌اند که منظور من سپاه نبوده است.»

در همان جلسه، وی در پی توجیه فساد اقتصادی سپاه بر آمد و گفت: «...سپاه با اقدام‌های ابتکاری تحریم‌های مربوط به محدودیت در حوزه تجهیزات را مرتفع می‌کرد. اما با این کار واردات محدود می‌شد و برخی واردکنندگان به همین علت جزو مخالفان سپاه قرار می‌گرفتند... نگاه قرارگاه سازندگی سپاه این‌طور بود که طرح‌های کلان و ملی را با دولت قرار داد می‌بست و به عنوان مجموعه بزرگ پیمانکاری طرف مقابل دولت می‌شد، اما در عمل سپاه بسیاری از شرکت‌های خصوصی را به کار می‌گرفت... در واقع سپاه مدیریت می‌کرد و شرکت‌های بخش خصوصی که هم اکنون تعداد آنها به بیش از چهار هزار شرکت می‌رسد و در قرارگاه سازندگی با سپاه کار می‌کنند و رضایت هم دارند، را به همکاری می‌گرفت.

دانستی است که منظور سردار از ۴۰۰۰ شرکت همان شرکتهایی است که تحت نظر سردار یا سرداران تشکیل شده‌اند.

• حسن روحانی - در روز ارتش بدون اشاره مستقیم به سپاه پاسداران - گفت: «ارتش هیچ‌گاه وارد سیاست نشده و به دنبال سهم خواهی از دولت‌ها نبوده است».

بنابر ضرب‌المثل، وقتی چوب را بلند کنی گربه دزده فرار می‌کند. به محض اظهار این سخن، سهمیه بگیرها در مقام پاسخگویی برآمدند:

• رمضان شریف (مسئول روابط عمومی سپاه پاسداران) گفت: «تلاش‌ها برای محدود کردن این نیرو را پروژه‌ای «شکست خورده» می‌دانیم. اتهام سهم خواهی به سپاه محدود کردن نقش‌های «قانونی! و انقلابی!» سپاه است».

• در همان زمان، به دنبال این سخنان، محمد علی جعفری، فرمانده سپاه، از حکومت روحانی به خاطر بی‌اعتنائی به ظرفیت‌ها و پیشنهادهای سپاه و بسیج در راستای اجرای طرح «اقتصاد مقاومتی» انتقاد کرد. او گفت: «...منتقدان سپاه می‌خواهند از مسیر سیاسی یا فرهنگی اقداماتی علیه انقلاب اسلامی انجام دهند، به همین دلیل طبیعی است که عملیات روانی و جوسازی علیه سپاه را شروع می‌کنند».

*** اختلاف سپاه و حکومت بر سر مسئله هسته‌ای:**

همانطور که آمد، سران سپاه از «رهبر فرزانه» هم عبور کرده است و این است که فرمان یافته است به عقب برگردد و از «برجام عبور کند». یادآور می‌شود که در مجلس، نقش مخالف با قرارداد وین را «سرداران» سپاه بر عهده داشتند. روز ۱۹ مهرماه سال ۹۴ که قرار بود مجلس طرح اجرای قرارداد را تصویب کند، روز قبل از آن، در ۱۸ مهرماه، «سردار» دهقان وزیر دفاع اقدام به آزمایش موشکی کرد.

روز سه شنبه مجلس، به دستور خامنه‌ای، طرح یک فوریتی موافقت با توافقنامه را به تصویب رساند. فردای آن روز، سپاه اقدام به انتشار فیلم شهر موشکی نمود تا نشان بدهد که حاضر نیست تن به این توافقنامه بدهد. وقتی هم با فشار جهانیان روبرو شد که چرا قطعنامه شورای امنیت را نقض کرده است، توجیه گران را به صحنه آورد و آنها گفتند: نمایش شهر موشکی و آزمایش موشک بالستیک مضمول قطعنامه ۲۲۳۱ نمی‌شود زیرا هنوز کار توافقنامه هسته‌ای تایید نشده و ایران بر اساس قطعنامه قبلی می‌توانسته آزمایش موشکی انجام دهد. بعد از آن هم گفت: آن شهر موشکی قدیمی بود. از شهرهای زیر زمینی جدید که مگو و می‌پرس!

* چند سخن گویای رویارویی:

- روحانی (در همایش استانداران) می‌گوید: «نباید فکر کنیم پس از حصول توافق می‌توانیم هر طور که بخواهیم حرف بزنیم.»
- جعفری (در روز جمعه ۳۰ مرداد ۹۴، در حاشیه جلسه قرارگاه تحول و تعالی سپاه) در واکنش به سخنان اخیر برخی از مسئولان، اظهار داشت: «... برخی معتقدند رفتارهای ما باید در چارچوب اراده دشمن تنظیم شود و می‌گویند ما هر طوری که می‌خواهیم نمی‌توانیم حرف بزنیم و عمل کنیم چون دیگران در مقابل ما واکنش نشان می‌دهند»
- جعفری می‌گوید: این اولین آثار زیر سؤال بردن عزت نظام و شور و شعور جامعه انقلابی و ملت مقاوم ماست که در اوج قدرت باید بر اساس این

دیدگاه، رفتار خود را با عمل دشمن تنظیم کنیم. به تعبیری صریح‌تر این یعنی آغاز فرسایش استقلال و عزت نظام اسلامی و انقلابی ایران.

• جعفری می‌گوید: کسانی که می‌خواهند با این سخنان مغایر با اصول انقلاب و فرمایشات رهبر معظم انقلاب اسلامی، روزه‌های جدیدی را برای نفوذ بیگانگان در کشور بگشایند، بدانند هرگز اجازه رشد و پیاده‌سازی چنین تفکری را نخواهیم داد.

• جعفری می‌گوید: «رهبران دشمنان بارها اعلام کرده‌اند که موضوع توافق هسته‌ای حتی می‌تواند زمینه را برای جنگ‌های احتمالی افزایش دهد و یا بر تصمیم‌گیری‌های نظامی، تسهیل ایجاد کند و ما نباید این برداشتها را ناشی از عوامل دیگری غیر از عواملی که برشمردم بدانیم.»

• جعفری می‌گوید: پس از توافق هسته‌ای، دشمنی آمریکا نه با ما تمام شده و نه کاهش پیدا کرده است.»

* اختلاف سپاه و دولت در انتخابات آینده:

• روحانی می‌گوید: «شورای محترم نگهبان ناظر است نه مجری. مجری انتخابات دولت است. دولت مسوول برگزاری انتخابات است و دستگاهی هم پیش بینی شده که نظارت کند تا خلاف قانون صورت نگیرد. شورای نگهبان چشم است و چشم نمی‌تواند کار دست را بکند، نظارت و اجرا نباید مخلوط شوند؛ باید به قانون اساسی کاملاً توجه کرده و عمل کنیم.»

• جعفری می‌گوید: این‌گونه گویش‌ها که در آن تضعیف ارکان مؤثر انقلاب مثل شورای نگهبان را در پی دارد، خدشه به وحدت ملی و شعار برگزیده سال یعنی همدلی و همزبانی است. لازم به یادآوری است که در این مورد، خامنه‌ای نیز توی دهن روحانی زد.

• جعفری می‌گوید: کسانی که از مسیر همین شورا و با بلندنظری و منش غیرجانحی اعضای آن، فرصت ظهور در عرصه مدیریت کشور را یافته‌اند، باید گفتار سنجیده‌تری داشته باشند.

بدین قرار، آنچه روی می‌دهد، صحت وضعیت سنجی‌ها را تصدیق می‌کند. پیش از امضای قرارداد، می‌گفتند: با امضای آن، اقتصاد ایران رونق می‌گیرد و دریاچه ارومیه و تالاب‌های خشکیده، پر آب می‌شوند و ایرانی که در کام بیابان می‌رود، سبزه زار می‌گردد. بعد از توافق، می‌گویند: ۷۰ درصد از قدرت خرید ایرانیان کاسته شده است. ما به مردم ایران دروغ گفتیم. می‌گفتند قرارداد بر سر اتم مانع از جنگ می‌شود و اینک ایران گرفتار جنگ است و خبر از طرح نقشه‌ها برای ایجاد «جنگ نیابتی» به درون ایران می‌دهند و ... آیا وقت آن نرسیده است که ایرانیان از دروغ‌سازان و دروغگویان روی برگردانند و مجال از آنان بستانند و در شکستن دیوارهای سانسور شرکت کنند و سخن راست و شفاف را راهنمای عمل بگردانند؟

وضعیت سنجی هشتاد و هفتم:

خامنه‌ای بحران چهارم را آغاز می‌کند

۵ نوامبر ۲۰۱۵ برابر ۱۴ آبان ۱۳۹۴

* نخست چند یادآوری سودمند و مهم:

۱. پیش از «انتخابات ریاست جمهوری» در خرداد ۹۲، خاطر نشان شد که مأموریت «رئیس جمهوری» جدید، پایان دادن به بحران اتمی است به ترتیبی که رابطه با امریکا، عادی نگردد. و اینک، در سالروز گروگانگیری که طرحی طراحی شده در امریکا بود که در ایران اجرا شد، خامنه‌ای مذاکره با امریکا را ممنوع و «مرگ بر امریکا» را با قانون اساسی مستند می‌کند!

۲. قرار بر حذف «سران فتنه» و وفاداران به آنها است. و ناگهان، خامنه‌ای کشف می‌کند که امریکا از راه نفوذ در نظام، قصد دارد ماهیت آن را تغییر دهد. درجا، اطلاعات سپاه، ۲۰ تنی را احضار و تهدید و گروهی روزنامه نگار را توقیف می‌کند که مدعی می‌شود از سوئی به هاشمی رفسنجانی و از سوی دیگر به خارج از کشور و به «دشمن» یعنی امریکا وصل هستند. عضو اطلاعات سپاه، در مصاحبه تلویزیونی مدعی می‌شود که اطلاعات سپاه دو سال مشغول تعقیب و مراقبت بوده تا توانسته است شبکه داخلی دشمن را کشف کند. دروغگو کم حافظه می‌شود: عیسی سحرخیز دو سال نیست که آزاد شده است و کسی هم نیست که شناخته شده نباشد و بتوان او را عامل دشمن در نفوذ در رژیم قلمداد کرد. تقصیر او این است که واقعیت را دیده و هشدار

داده است: خوش باور نباشیم. مهندسی «انتخابات» دو مجلس، مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی، از مدتی پیش شروع شده است. وظایف میان سپاه و شورای نگهبان تقسیم شده و هریک می دانند چه باید بکنند تا این دو مجلس همان بشود که سپاه و خامنه ای می خواهند.

* فتنه یا بحران چهارم؟*

۳. جعفری، «فرمانده کل» سپاه از فتنه چهارم سخن بمیان می آورد: «اما پس از توافق هسته ای و مرحله برجام وارد چهارمین فتنه در طول انقلاب اسلامی می شویم: جمهوری اسلامی ایران از آغاز انقلاب تاکنون فتنه های متفاوتی را در سه مرحله جنگ تحمیلی، فتنه فرهنگی سیاسی دهه هفتاد منتهی به ۱۸ تیر ۷۸ و فتنه سال ۸۸ گذرانده است. اکنون در چهارمین فتنه دوران انقلاب اسلامی هستیم که پس از توافق و در مرحله اجرای برجام صورت می گیرد و مهمترین راه پیاده شدن این فتنه نفوذ است.»

فتنه ۸۸ از نظر امنیتی به مراتب خطرناک تر از فتنه جنگ تحمیلی بود و حتی با آن قابل قیاس نیست چرا که در آن زمان از راه خاک و اشغال آن برای انحراف مسیر انقلاب و نابودی آن تلاش کردند اما در فتنه ۸۸، همه ابزارها را برای تضعیف ولایت فقیه به عنوان ستون خیمه انقلاب به کار بردند تا انقلاب از درون فروپاشیده شود.

رهبر معظم انقلاب درباره نفوذ دشمن بارها هشدار دادند و به همین علت بود که مذاکره با آمریکا را تنها در مسئله هسته ای مشخص کردند اما مدتهاست زمزمه هایی به گوش می رسد و نوشته هایی دیده می شود که مدعی اند اگر با دشمن در یک موضوع کنار آمدیم می شود در موضوعات دیگر با آن کنار آمد حال آنکه آنان غافل اند و مشکل و خطر اصلی اینجاست.

آمریکایی ها بیشتر از ما می خواهند برجام را در اجرا به سرانجامی برسانند چرا که می خواهند از این راه نفوذ کنند و آنها به بعد از توافق هسته ای دلبسته اند و توافق را فضای جدیدی برای فراهم آوردن بستر نفوذ خود می دانند.

باید مراقبت کرد که پس از توافق مانع از نفوذ دشمن شویم چرا که آنان به انحراف کشیدن مسیر انقلاب اسلامی را در این مرحله هدف گرفته اند و متأسفانه برخی مسئولانی که نگاه لیبرالی و اعتمادی به غرب دارند، این را مطرح می کنند.

در فتنه چهارم، برخورد فیزیکی کاملاً پاسخ عکس خواهد داد و نتیجه نمی دهد بلکه این فتنه، فتنه‌ی از جنس جنگ نرم است که دشمن خارجی و مخالفان داخلی، آن را پیگیری می کنند بنابراین راه درست عبور از فتنه چهارم و مقابله با آن، مطالعه عمیق و تحلیل واقع بینانه از رفتار دشمن است.

البته فتنه چهارم با توجه به ویژگی خاصش پیچیدگی هایی دارد و ممکن است عبور از آن چند سال طول بکشد که باید با کمک همه نیروهای انقلاب و حضور در صحنه های مختلف با آن مقابله و از آن عبور کنیم. کمک هایمان را به یمن ادامه خواهیم داد اما محدودیت بسیار شدید است و بیش از این نمی شود.

متأسفانه برخی در داخل متوجه نیستند که چرا ایران روی بشار اسد ایستادگی می کند. در حالیکه شخص بشار اسد نقش بسیار محوری در بستر مقاومت انقلاب اسلامی در مقابله با آمریکا و رژیم صهیونیستی دارد بنابراین نمی توان نقش رهبری یک کشور را در این مرحله دست کم گرفت.»

هرگاه از این سخنان تناقض زدائی کنیم، ویژگیهای بحران چهارم را اندر می یابیم:

۱. عرصه آنچه را که او فتنه چهارم می خواند، اما، بدین خاطر که آغازگر، سپاه و آلت فعلش خامنه‌ای هستند، بحران چهارم است، ایران و انیران، از افغانستان تا عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و بحرین و یمن است. جعفری نمی گوید بنای رژیم ولایت فقیه بر برقرارکردن صلح در کشورهای منطقه است، می گوید بنابر جنگ است. و

۲. «دشمن» در سطح منطقه، رژیم سعودی و شیوخ خلیج فارس و اسرائیل و داعش و النصره و بسا همه مردمی هستند که سیاست ایجاد بحران جنگی و روش ستیز مسلحانه با مردم، آنها را ضد ایران کرده است و در سطح جهان

امریکا است. ترکیه نیز، اگر دشمن درجه اول نیست، دشمن درجه دوم است.

و

۳. زمان فتنه چهارم و در واقع بحران چهارم «چند سال» است. یعنی دراز

مدت است. و

۴. بنابر این که برابر قول او و خامنه‌ای هدف «فتنه چهارم» نفوذ در رژیم است تا از درون آن را منحل بگردانند، پس هدف سپاه جلوگیری از نفوذ عوامل دشمن به درون نظام است. روش رسیدن به این هدف نیز «جنگ نرم» است.

۵. تصدی این همه نه با دولت بمثابه سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه که با سپاه است. با توجه به این واقعیت که قوه قضائیه، در واقع از دولت منفک و تابع «ولی‌امر» است، نقش دستیار سپاه را در سرکوب، کماکان، بر عهده خواهد داشت.

۶. علوی، وزیر واواک، به سپاه هشدار می‌دهد که «ایجاد رعب و وحشت امنیت نمی‌آورد»، یعنی سپاه مستقل از قوه مجریه و حتی واواک و، علی‌رغم قوه مجریه و واواک، عمل می‌کند و روش کارش ایجاد رعب و وحشت است.

*** جنگ نرم با دشمن به قصد جلوگیری از نفوذ در نظام و مهندسی انتخابات:**

۷. بنابر «مقام اطلاعاتی» سپاه، نفوذی‌ها در وسائل ارتباط جمعی را شناسایی و دستگیر کرده‌اند. اما مهم‌تر از آنها کسانی هستند که می‌توانند در مجلس و قوه قضائیه نفوذ کنند. سخنان خامنه‌ای و جعفری و مقام امنیتی، در واقع، زمینه سازی، برای مهندسی انتخابات دو مجلس است. بدین خاطر است که سخنگوی «شورای نگهبان» می‌گوید: استعلام از مراجع چهارگانه (قوه قضائیه و واواک و نیروهای انتظامی و ثبت احوال و اسناد) کافی نیست، به معتمدان محلی نیر رجوع می‌شود و تحقیق لازم دیگر نیز بعمل می‌آیند. به سخن دیگر،

«شورای نگهبان» در رد صلاحیت‌ها، نه تابع ضوابطی است و نه محدودیتی را می‌پذیرد. بدین ترتیب، سه ارگان مهندسی انتخابات خود را معرفی می‌کنند:

۸. این سه ارگان عبارتند از سپاه و «شورای نگهبان» و قوه قضائیه. از هم اکنون، این سه جدائی خود را از حکومت اعلان کرده‌اند:

۸/۱. اطلاعات سپاه، جانشین واواک شده است و کار توقیف کردنها را برعهده دارد و فرمانده سپاه نیز وظیفه سپاه را جلوگیری از نفوذ عناصر نفوذی در دولت (از جمله حکومت) و طرد «فته‌گران» می‌داند. و

۸/۲. شورای نگهبان اعلان خودکامگی می‌کند و

۸/۳. و شیخ صادق لاریجانی، «رئیس» قوه قضائیه می‌گوید: «بر اساس همین اصول (قانون اساسی) است که می‌گوییم قوه مجریه هر چند که در **قانون اساسی به عنوان مجری قانون اساسی شناخته شده است** اما حق دخالت در دستگاه قضا و امورات این قوه را ندارد». می‌دانیم که تفسیری بعمل آوردند تا که دست رئیس جمهوری را از قوه قضائیه یکسره کوتاه کنند به ترتیبی که او نتواند به تجاوزها به قانون اساسی، اعتراض کند.

این سه، بعلاوه شاخه وسائل ارتباط جمعی (صدا و سیما و مطبوعات و سایتهای وابسته به سپاه و خامنه‌ای) و بعلاوه شاخه ائمه جمعه و بعلاوه شبکه «مبلغان مذهبی» و بعلاوه بسیج که تابع سپاه است، دولتی جداگانه را تشکیل می‌دهند که «بیت رهبری» است. «انتخابات» را این دولت تصدی می‌کند و نه حکومت روحانی.

* حزب سیاسی مسلح یک دستگاه توتالیتر:

سپاه یک سازمان مسلح در اختیار یک دولت نیست. بلکه خود یک دولت توتالیتر است. زیرا همه ستون پایه‌های چنین دولتی را دارد:

۱. پایه نظامی که از خود سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و لباس شخصی‌ها تشکیل می‌شود. و

۲. پایه اقتصادی که بنابر برآوردها، ۶۰ تا ۷۰ درصد اقتصاد کشور را در بر می‌گیرد. و

۳. انحصار فتوی و حکم حکومتی (ولایت مطلقه فقیه) و
۴. انحصار دستگاه قضائی و
۵. دستگاه اطلاعاتی خودکامه. و
۶. پایه سیاسی علاوه بر ایفای نقش یک حزب سیاسی، احزاب پوششی نیز ایجاد کرده است. و
۷. پایه علمی و فنی که بخش عمده در اختیار سپاه است. و
۸. دستگاه سانسور (مخابرات و پارازیت) و
۹. دستگاه تفتیش عقیده که دیگر کارش تنها این نیست که طرز فکر اشخاص را تفتیش کند، بلکه هرچه را خود لازم ببیند طرز فکر قربانی می‌گرداند و او را ناگزیز از اعتراف به داشتن آن می‌کند. و
۱۰. دستگاه ترور با شبکه داخلی و خارجی و پیوسته با سازمان‌های ترور غیر ایرانی. و
۱۱. سیاست خارجی مستقل که بطور مستقیم از طریق سپاه قدس و سازمان‌های مسلح وابسته (حزب الله لبنان و سازمان‌های سوری و عراقی و فلسطینی و یمنی و...) اعمال می‌کند و بطور غیر مستقیم از طریق «رهبر» و وزارت خارجه. و
۱۲. انحصار قانون و قانون‌گذاری از طریق شورای نگهبان و
۱۳. برخوردارکردن تبعیض‌های همه جانبه و مطلق برای خود بمثابة حزب سیاسی مسلح و اعضای خود: سپاه بالاتر از همه. باوجود این، افراد سپاه بیشتر از هر کس دیگر در کشور فاقد امنیت هستند. زیرا تحت مراقبت مداوم از سوئی و در انزوای اجتماعی از سوی دیگر قراردارند. و
۱۴. ایجادکننده و بکاربرنده سازمان‌های ضد انعطاف و محصورکردن «رهبر» توسط این سازمان‌ها (تشکیلاتی که بر محور ولایت مطلقه فقیه بوجود آمده‌اند). و
۱۵. اسطوره‌ها که اینک دیگر خود آنها را تولید می‌کند (اسطوره خمینی که سپاه آن‌را گرفتار استحاله و با «سپاه بالاتر از همه» خوانائی پیدا کند. این اسطوره شکسته است و امروز حتی بکار توجیه سرکوب نیز نمی‌آید. تنها کاربرد آن، «حفظ نظام ولایت مطلقه فقیه» و «حفظ نظام اوجب واجبات است» و مبارزه تبلیغاتی بر ضد یکدیگر است. و اسطوره «ایران اتمی» که شکست و

«ایران ابر قدرت» منطقه و «خاورمیانه جدید» با محوریت ایران و حزب الله و...» و

۱۶. پایگاه اجتماعی خاص خود مرکب از آن بخش از جامعه که در گذران زندگی خویش وابسته به سپاه است. و

۱۷. ستون پایه‌ای که قدرت خارجی است و از زبان خامنه‌ای - و بنابر پرچم‌هایی که در ۱۳ آبان آتش زده شدند: پرچم‌های امریکا و انگلیس و اسرائیل و دولت سعودی -، «دشمن» خوانده می‌شود و محور سیاست داخلی و خارجی «رهبر» وابسته به سپاه است. و

۱۸. تقدم و تسلط مالکیت سپاه بر مالکیت شخصی و مالکیت خصوصی تمامی مردم کشور که از بسط ید «ولی‌امر» برجان و مال و ناموس مردم، مایه می‌گیرد.

ممکن نبود سپاه به چنین سازمانی بدل شود مگر با ایدئولوژی ولایت مطلقه فقیه و نیاز خمینی و بیشتر از او خامنه‌ای به ستون فقراتی که سپاه بود. انزوای روزافزون «رهبر» در پی تمرکز قدرت در شخص او، ایدئولوژی را از هرآنچه جز بکار توجیه قدرت (= زور) می‌آمد، خالی کرد. بنابراین، تنها بکار تشکیل حزب سیاسی مسلح توتالیتر مسلک می‌آمد. اما این حزب سیاسی مسلح عامل اول تخریب نیروهای محرکه جامعه، بنابراین، در موقعیت ضدیت با حیات ملی است. خالی شدن مرام از سوئی و سازمان توتالیتر شدن سپاه، از درون و بیرون، در معرض انحلال، بمثابه یک سازمان توتالیتر قرارش داده است. بدین خاطر است که خود بیشتر از همه از «نفوذ» و عامل نفوذی می‌ترسد. در حقیقت، بدین خاطر که سازمان‌های توتالیتر خود گرفتار هرج و مرج درونی و پیدایش تمایلها می‌شود، سازمانی بی‌ثبات و در صورت وقوع یک جنبش همگانی، تا بخواهی ناکارآمد می‌شود.

وضعیت سنجی هشتاد و هشتم:

تاریخ را باید همان طور که واقع شده است، نوشت

۱۰ نوامبر ۲۰۱۵ برابر ۱۹ آبان ۱۳۹۴

*** بی بی سی سند منتشر می کند و دکتر یزدی تکذیب می کند:**

در ۱۷ آبان ۱۳۹۴، دکتر ابراهیم یزدی به سند منتشره توسط بی بی سی پاسخ داده است و این پاسخ را سایت انتخاب منتشر کرده است.

انتخاب: دکتر ابراهیم یزدی جوابیه‌ای در رابطه با ادعای بی بی سی در رابطه با امام خمینی منتشر کرد.

« بنا بر اسنادی که به تازگی در آمریکا از حالت طبقه بندی خارج شده است، رهبر انقلاب چند روز پیش از آنکه از نوفل لوشاتو به تهران برگردد - در روز ۲۷ ژانویه ۱۹۷۹ (هفتم بهمن ۱۳۵۷) - به دولت کارتر پیام شخصی محرمانه‌ای می فرستد که در آن از یک طرف به طور تلویحی تهدید به اعلان جهاد می کند و از طرف دیگر دست دوستی و همکاری به سوی کارتر دراز می کند.» این سخن نادرستی است. اولاً آقای خمینی پیام شخصی برای کارتر نفرستاد بلکه این کارتر بود که پیام فرستاد و آقای خمینی به پیام او جواب داد. ثانیاً مبادله این پیام‌ها برای اولین بار توسط گاری سیک، عضو شورای Sick, Gary; All Fall امنیت ملی آمریکا در دولت کارتر، در کتابش

Down. American, s Tragic Encounter With Iran. New York; Random House ۱۹۸۵

منتشر شدند. ترجمه مطلب گاری سیک در باره مبادله پیام‌ها توسط مرحوم سرهنگ نجاتی در کتابش: تاریخ بیست و پنج ساله ایران - از کودتا تا انقلاب، جلد دوم انتشارات رسا ۱۳۷۱، ص ۲۷۸ بطور کامل آمده است. گزارش گاری سیک از تماس‌های دیپلماتیک در پاریس و مبادله پیام‌ها ناقص و بعضاً یک جانبه با مقاصد خاص بود. بنابراین با درخواست شادروان سرهنگ نجاتی، متن کامل پیام‌های کارتر و دولت آمریکا به آقای خمینی و پاسخ‌های ایشان را که بطور کامل در دفتر روزنامه‌ام در دوران فعالیت در نوفل لوشاتو همزمان با دیدارها و مبادله پیام‌ها، نوشته بودم، در اختیار آقای نجاتی گذاشتم که در همین جلد از کتاب ایشان (ص ۲۸۸) آمده است. متن کامل تماس‌های دیپلماتیک در نوفل لوشاتو در جلد سوم خاطراتم: «شصت سال صبوری و شکوری - ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو» آمده است.

آنچه در گزارش خبری بی‌بی‌سی آمده است خلاصه ناقصی از پنجمین و آخرین پیام مبادله شده است. در این خبر به نقل از آقای خمینی آمده است که: «... ما با آمریکایی‌ها هیچ دشمنی خاصی نداریم...». در حالی که در متن

اصلی پیام آمده است: «ما با مردم آمریکا هیچ دشمنی خاصی نداریم...» در آخرین هفته‌های قبل از پیروزی انقلاب، رهبران انقلاب، نه از دو کانال که در گزارش خبری آمده است، بلکه از سه طریق با مقامات آمریکا مذاکره می‌کرده‌اند «در ایران از جانب شورای انقلاب آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی و آیت‌الله موسوی اردبیلی با سولیوان و استمپل، کارمند سفارت؛ آقای دکتر بهشتی مستقیماً با سولیوان در تهران و سوم از طریق زیم‌رن در پاریس با آقای خمینی.

برخلاف آنچه در این گزارش خبری آمده است، من هیچ‌گونه تماسی با وزارت امور خارجه آمریکا در دوران قبل از انقلاب نداشته‌ام. تنها پس از انقلاب بنا بر وظیفه‌ام به عنوان وزیر امور خارجه با مسئولان سفارت آمریکا در تماس بوده‌ایم.

برخلاف این گزارش خبری در جریان اشغال ستاد مشترک ارتش ایران در غروب روز ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب، مرحوم دکتر بهشتی همراه تیمی که از جانب امام برای نجات امیران ارشد ارتش و مستشاران نظامی آمریکا (از جمله ژنرال فیلیپ گست) رفته بودم، حضور نداشت. آیت‌الله مهدوی کرمانی همراه ما بودند و مقامات آمریکا اشتباهاً ایشان را دکتر بهشتی تصور کرده‌اند. آقای شهریار روحانی نماینده و سخنگوی آقای خمینی نبود. کارمندان سفارت ایران در واشنگتن پس از اخراج اردشیر زاهدی، سفیر شاه، با ما در پاریس تماس گرفتند و ضمن گزارش کارشان درخواست رهنمود کردند. آقای خمینی طی حکمی به آقای دکتر جلیل ضرابی، از پزشکان برجسته ایرانی در آمریکا، مأموریت دادند تا با کمک هیئت سفارت را اداره کنند. این هیئت پس از انتصاب آقای دکتر سنجابی به سمت وزیر امور خارجه اداره سفارت را به کاردار جدید تحویل و استعفا داد.»

اما این متن حتی با نوشته خود او در جلد سوم کتابش نمی‌خواند. در صفحه‌های ۲۸۸ تا ۲۹۰ جلد سوم نوشته است (پنجمین پیام - ۷ بهمن ۵۷ برابر ۲۷/۱/۷۹):

• نماینده دولت آمریکا «سؤال و پیغام» را از روی نوشته خوانده است و مربوط بوده است به اشخاصی که خود را نماینده آیت‌الله خمینی معرفی می‌کرده‌اند. پس او پیامی برای خمینی نیاورده بود تا خمینی به او پاسخ بدهد. دکتر یزدی می‌نویسد (صفحه ۲۸۹ کتاب):

«پس از اتمام سخنان وی، من پیام آقای خمینی به دولت آمریکا را به شرح زیر برای وی خواندم». بنابراین، خمینی پاسخ پیام کارتر را نداده است بلکه «به دولت آمریکا» پیام داده است. متنی هم که او انتشار داده است و با متن انگلیسی نمی‌خواند، به هیچ‌رو پاسخ نیست. زیرا در آن، نه اشاره‌ای به پیام کارتر است و نه متن، پاسخ به پیامی است. متنی که او در کتاب خود آورده است، این است:

«کارها و عملیات بختیار و سران کنونی ارتش نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای دولت آمریکا هم به خصوص آینده خود آمریکا هم در ایران، سخت ضرر دارد. و من ممکن است مجبور شوم دستور جدیدی در باره اوضاع ایران بدهم.

بهتر است شما به ارتش توصیه کنید که از بختیار اطاعت نکنند. دست از این حرکات بردارند. ادامه این عملیات توسط بختیار و سران ارتش ممکن است فاجعه‌ای بزرگ به بار آورد. اگر او و ارتش در امور دخالت نکنند و ما ملت را ساکت کنیم ضرری برای آمریکا ندارد. این گونه حرکات و رفتار، ثبات و آرامش منطقه را باعث نخواهد شد. ملت از من حرف شنوی دارد و ثبات به دستور من و با اجرای برنامه من به وجود خواهد آمد. وقتی من دولت موقت را اعلام کنم خواهید دید که رفع بسیاری از ابهامات خواهد شد و خواهید دید که ما با مردم آمریکا دشمنی خاصی نداریم و خواهید دید که جمهوری اسلامی که بر مبنای فقه و احکام اسلامی استوار است چیزی نیست جز بشر دوستی و به نفع صلح و آرامش همه بشریت است. بستن فرودگاهها و جلوگیری از رفتن ما به ایران، ثبات را بیش از پیش برهم میزند. نه آن که اوضاع را تثبیت نماید. از جانب نیروهای طرفدار من خواسته شده است که اذن بدهم بروند فرودگاه را باز کنند با زور. اما من هنوز چنین اذنی نداده‌ام. همچنین نیروهای مسلح از نظامی و غیر نظامی، از جمله عشایر درخواست عمل برای پایان دادن به وضع کنونی کرده‌اند. اما من هنوز اذن نداده‌ام و ترجیح می‌دهم که کار با مسالمت تمام شود و سرنوشت مملکت به دست ملت سپرده شود».

*** گاری سیک در کتاب خود، All fall down محتوای ۵ دیدار محرمانه زیمرمن، نماینده حکومت کارتر با دکتر یزدی را شرح می‌کند:**

دکتر یزدی اظهار تأسف می‌کند که چرا دانشجویان خط امام گزارشهای تماسهای او را با امریکائیان منتشر نکرده‌اند. و اینک، سند پیام خمینی به کارتر منتشر شده است، فرصتی است برای خاطر نشان کردن ناراستی‌های دیگر:

• گاری سیک در کتاب خود (صفحه ۱۱۲) از بازگشت دکتر یزدی به امریکا برای تبلیغ مرام انقلاب می‌نویسد: انقلاب صلح آمیز است و پیشاروی قوای مسلح شاه، مردم رویه عدم خشونت در پیش می‌گیرند. چون شاه برود،

مقاصد انقلاب که با آرمانهای امریکا، آزادی فردی و حقوق انسان خوانائی دارد، بعمل در می‌آیند. و

• و در صفحه‌های ۱۴۱ و ۱۴۲، خاطر نشان می‌کند: دکتر یزدی است که در گفتگو با زیمرمن، ابراز علاقه می‌کند که در باب تماسهای امریکا با ارتشیان ایران بداند. او بسیار نگران کودتای نظامیان در پی رفتن شاه از ایران است. در همان جا (صفحه ۱۴۲) یادآوری می‌کند که برژنسکی از ژنرال هایز می‌خواهد گزینه کودتای نظامی باید جدی باشد تا که طرفداران خمینی را از عمل باز بدارد و بختیار بتواند پایه حکومت خویش را استوار کند. و

• در صفحه ۱۴۳، ملاقات دکتر یزدی با زیمرمن را در ۱۶ ژانویه ۷۹ گزارش می‌کند. در این دیدار، یزدی می‌گوید خمینی برنامه‌ای برای مراجعت زود هنگام به ایران ندارد. در ۱۸ ژانویه، بار دیگر ملاقات می‌کنند. در پی آن، کارتر به سلیوان (سفیر وقت امریکا در ایران) و ژنرال هایزر دستورالعمل جدیدی ابلاغ می‌کند (صفحه ۱۴۴): با هیچگونه ائتلاف با خمینی نباید موافقت بعمل آید.

• در صفحه ۱۴۴، خبر از دیدار سوم یزدی با زیمرمن، در ۱۹ ژانویه می‌دهد. در این دیدار، دکتر یزدی به امریکا تضمین‌ها می‌دهد: یزدی به تفصیل از اصول راهنما و هدفهای انقلاب اسلامی خمینی سخن می‌گوید. بعد از برقرارکردن ثبات، در قلمرو اقتصاد، بنابر احیای کشاورزی ایران، بسا با کمک امریکا دارد. ایران به غیر از اسرائیل و افریقای جنوبی، به همه کشورهای جهان نفت خواهد فروخت. در سیاست خارجی، رویه بی‌طرفی اتخاذ خواهد کرد. او از مغضوبیت شدید امریکا نزد ایرانیان بخاطر دفاع بی‌قید و شرط از رژیم شاه، از ۱۹۵۳ ببعده، گفت. او توضیح داد که روسها نیز منفور هستند. در مقام رابطه برقرار کردن، بدین خاطر که رژیم شوروی بی‌خدا است و امریکائی‌ها به خدا اعتقاد دارند، رابطه نزدیک برقرارکردن با امریکائی‌ها آسان‌تر است.

ایران به داخله خود خواهد پرداخت و قصد آن ندارد انقلاب خویش را به کشورهای همسایه صادر کند و مردمان آن کشورها را به انقلاب برانگیزد.

• در صفحه ۱۴۶، موضوع چهارمین ملاقات ۲۴ ژانویه زیمرمن با دکتر یزدی را باز می‌نویسد: زیمرمن پیامی را ابلاغ می‌کند که بختیار هم با آن موافقت کرده است: نفع مشترک امریکا و بسا خمینی در این است که ایران کشوری مستقل و با ثبات و مصون از مداخله خارجی باشد. هرگاه تمامی نیروهای ایرانی در محدوده قانون اساسی، بطور صلح آمیز در تعیین آینده ایران شرکت کنند، کار به سامان می‌رسد. اگر نه، در بیرون از این محدوده، رویارویی فاجعه‌بار می‌آورد. دکتر یزدی پاسخ می‌دهد: اقدام نظامیان را مردم ایران از چشم امریکا خواهند دید. خمینی قصد دارد به ایران باز گردد زیرا بر این اعتقاد است که تنها او می‌تواند مانع از آشوب بگردد. او حکومت بختیار را غیر قانونی خواند.

• دیدار محرمانه پنجم در ۲۷ ژانویه روی می‌دهد و واپسین دیدار است. گاری سیک (صفحه ۱۴۷ کتاب)، یادآور می‌شود که دکتر یزدی با استفاده از فرصت، نخستین پیام خمینی به دولت امریکا را تسلیم می‌کند. متنی که گاری سیک در کتاب خود آورده است، از متنی که دکتر یزدی نقل کرده است، چیزی بیشتر ندارد.

*** به موازات پیام خمینی به دولت امریکا، در تهران نیز، برسر اتحاد چکمه و نعلین توافق می‌شود:**

بنابر سندی از سندهای سفارت امریکا در تهران و نیز بنابر کتاب سلیمان (ماموریت به ایران) و نیز کتاب مهندس بازرگان (انقلاب در دو حرکت)، توافقی میان سلیمان، سفیر وقت امریکا در ایران و مهندس مهدی بازرگان و آیت الله عبدالکریم موسوی اردبیلی، به نمایندگی خمینی، بر سر ایجاد یک رژیم باثبات در ایران، با اتحاد روحانیت و ارتش، به عمل می‌آید. اینک می‌دانیم که این توافق در خانه فریدون سحابی، بعمل آمده است. (برای تفصیل مراجعه کنید به کتاب سیاست امریکا در ایران، کتاب اول، امریکا و انقلاب، نوشته ابوالحسن بنی‌صدر). بنابر قول سلیمان، - خود آن را اندیشیدن

در باره نیاندیشیدنی می‌خواند- این توافق نیاز به چهار عامل برای موفقیت داشته است:

۱ - خمینی باید با همان قالب و محتوایی که مورد قبول امریکا است، موافقت کند،

۲ - میانه روها (گروه نهضت آزادی و...) به اجرای طرح توانا باشد،

۳ - باید فکری هم به حال بختیار بشود که بموجب طرح، بی‌محل می‌گردد و

۴ - امریکا می‌باید تضمین‌های لازم را بدهد که تمام نفوذ خود را برای تأمین همکاری ارتش بکار می‌برد.

تاریخ این توافق، بعد از کنفرانس گوادولوپ (۵ تا ۷ ژانویه ۷۹) و بعد از رفتن شاه از ایران (۲۶ دی ۵۷ برابر ۱۶ ژانویه ۷۹) بوده است.

آنچه دکتر یزدی می‌باید در خاطرات خویش توضیح می‌داد، چندی و چونی رژیم‌ی است که، در روزهای انقلاب، برای ایران بعد از رژیم شاه تدارک دیده می‌شد. بنابراین، بحث بر سر مسئولیت ارتباط برقرار کنندگان با امریکا، در انجام توافق پنهانی و ایجاد ستون پایه‌های استبداد است. وگرنه، چه خمینی در مقام پاسخ، به حکومت کارتر پیام داده باشد و خواه، ابتکار عمل از او بوده باشد، اهمیتی ندارد و

با آنکه در ظاهر نیز، دکتر یزدی راست نمی‌نویسد (خمینی پیام داده است و نه پاسخ پیام)، اما ناراستی بزرگ بسنده کردن به ظاهر برای غافل کردن ایرانیان از محتوا یعنی مراجعه به امریکا، با دادن وعده (حکومت بختیار برای امریکا زیانمند است و ما سودمندیم!)، بخاطر این‌که امریکا از حمایت از بختیار و حکومت او باز ایستد و ارتش را از عمل بازدارد است. طرفه این‌که این دکتر یزدی است که ترس از کودتای نظامی را به نماینده حکومت کارتر ابراز و حکومت کارتر این ترس را دست‌آویز می‌کند. ظاهر امر این است که رژیم خمینی، وارونه وعده او به کارتر را انجام داده است. اما واقعیت امر این است که رژیم خمینی کمتر زیانی به منافع امریکا در ایران و منطقه نرسانده بلکه با استقرار استبداد و گروگان‌گیری و جنگ و بحران اتمی و شرکت در جنگهای منطقه، بیشترین سود را رسانده است:

- گروگان‌گیری طرحی امریکائی است که در تهران، توسط «دانشجویان پیرو خط امام» اجرا می‌شود و خمینی آن را انقلاب دوم می‌خواند. و
- کودتای خرداد ۶۰ بعد از سازش پنهانی (اکتبر سورپرایز و با استفاده از جنگ) انجام می‌گیرد. هنوز نیز معلوم نیست افسر سیا که مأمور خریدن بنی‌صدر بود و در گزارش خود اعتراف می‌کند بنی‌صدر و دوستان او قابل خرید نیستند، از کجا می‌دانست بنی‌صدر از ایران تبعید خواهد شد؟! از کجا می‌دانست استبداد بازسازی می‌شود؟ آیا عواملی نبودند که به امریکا این اطمینان را می‌دادند؟
- تجاوز عراق به ایران که یکی از هدفهای کودتای خرداد ۶۰، ادامه دادن به آن بود، با چراغ سبز امریکا آغاز گرفت. آلن کلارک، وزیر دفاع انگلستان در حکومت تاچر گفت: جنگ در سود انگلستان و غرب بود اسباب ایجاد و ادامه آن را فراهم کردیم. آغازگر رژیم صدام و ادامه دهنده جنگ به مدت ۸ سال، خمینی و رژیم او بودند.
- بحران اتمی به قیمت ویران شدن اقتصاد و بیابان شدن ایران، در ۱۳۶۱ آغاز شد. از ۱۳۸۱ بدین سو، شدت گرفت و سرانجام، قرارداد وین به ایران تحمیل شد.
- و هم اکنون، ایران در جنگ‌های منطقه شرکت دارد. سود اقتصادی ایران و سود سیاسی ایران در این جنگها چیست؟ هیچ! هرچه هست زیان است و ایران را به محاصره ملتهای دشمن در می‌آورد. سود همه جانبه ایران، خشونت زدائی، هم در ایران و هم در سطح منطقه است.

* در باره این پیام، بنی‌صدر در مصاحبه با رادیو عصر جدید گفته‌است:

- گویایی نخست پیام خمینی به کارتر: آن ادعا که گویا در گوادالوپ تصمیم گرفتند که شاه برود، خمینی بیاید، دروغ است، زیرا اگر راست بود، این پیام بی محل می‌شد، دلیلی برای دادن این پیام نبود، بعکس، آمریکایی‌ها بجای پیام ۸ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۸ دی ۱۳۵۷) توسط دو مقام فرانسوی به آقای خمینی مبنی بر اینکه «شاه از ایران می‌رود، شما شلوغ کاری نکنید و از

بختیار حمایت کنید وگرنه احتمال کودتای نظامی می رود و وضعیتی پیش می آید که برای هیچکس خوب نیست!» باید پیام می دادند: «ما تصمیم گرفتیم، شاه برود، شما به ایران بیایید پس آماده بازگشت شوید!». جای تعجب از آقای دکتر یزدی است که با وجود اینکه خودش پیام ۷ بهمن را برای آمریکایی ها برد، آن دروغ را درباره گوادالوپ در خاطراتش آورده که توهین آشکاری به مردم ایران است.

• گویایی دوم پیام خمینی به کارتر: همانطور که بارها گفته ام، در تاریخ باید به دنبال امرهای مستمر بود؛ آنکه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آن موضع را داشته، در پیام ۷ بهمن ۱۳۵۷ اش به کارتر نیز همین موضع مشاهده می شود، در اکتبر سورپرایز و ایران گیت هم همین خط و ربط را می بینید، آقای خمینی بجای اینکه به ارتش ایران مراجعه کند و به آنها تامین دهد، به کارتر متصل می شود تا ارتش ایران را از عمل بازدارد و خمینی بتواند به ایران برگردد! لازم به یادآوری است که شهید داریوش فروهر که از ایران آمد، پیامی از سران ارتش بدین مضمون آورده بود: «اگر آقای خمینی تامین واقعی بدهد، آماده ایم که با انقلاب همراه شویم»، آقای خمینی متنی نوشت، تامین هم داد، متأسفانه آنرا مثل بقیه تعهدات نقض کرد و همانطور که می دانیم سران ارتش را کشت و ارتش را متلاشی کرد، بطوری که هنگام حمله قشون عراق به ایران، با ارتشی متلاشی از وطن دفاع کردیم. «مراجعه به قدرت خارجی برای استقرار قدرت جدید» مساله دومی است که پیام خمینی به کارتر گویایی می دهد، مراجعه ای که خلاف اصل استقلال است، همین رویه را در گروگانگیری، سازش پنهانی بر سر گروگانها، جنگ ۸ ساله، ایرانگیتها و سرکشیدن جام زهر می بینیم. در مورد سرکشیدن جام زهر دوباره یادآور می شوم که سه ماه قبلش، آقای ولایتی مامور می شود به آقای گنشر (وزیر خارجه وقت آلمان) بگوید: «ایران قطعنامه را پذیرفته است»، در حالیکه مردم ایران، مطلقاً اطلاعی ندارند و ۳ ماه بعد از طریق بیانیه آقای خمینی و سرکشیدن جام زهر مطلع می شوند که آقای خمینی جنگ را در شکست تمام کرده است!

• گویایی سوم پیام خمینی به کارتر: اگر یادتان باشد، آقای خمینی یک دفعه خطاب به من (بنی صدر) می گفت: «هی منم، منم نگویند!»، می بینید که در

این متن، محور خودش است، همه اش "من" است، برنامه من، جمهوری اسلامی که من می خواهم برقرار کنم و ... اما آن جمهوری که ایشان می خواست برقرار کند که گویا جز بشر دوستی و به نفع صلح و آرامش همه بشر نبوده، از زمان استقرار ایشان بر اریکه قدرت، همه اش جنگ و ویران شدن و ویران کردن است، از گروگانگیری شروع می شود، جنگ ۸ ساله و بعد هم قرار گرفتن ایران در حلقه آتش و بحران اتمی که اکنون گرفتارش هستیم. بنابراین خلاف آنچه ایشان در این پیام به آقای کارتر گفت، واقعیت یافت، نمی توانست هم جز این شود، زیرا وقتی دین را وسیله قدرت کردید، چون توقع قدرت، بکار بردن زور است پس دین را باید توجیه گر بکار بردن زور کنید و بس ویرانگر می شود که شد.

• گویایی چهارم پیام خمینی به کارتر: خمینی در این پیام می گوید: «بختیار برای شما ضرر دارد، ما برای شما ضرر نداریم!». ظاهر قضیه این است که از آن زمان تا امروز، آمریکا و ایران در برخورد و زد و خورد هستند. اما در واقع در تمام مدت، این رژیم با وفاداری بی چند و چونی حافظ منافع آمریکا در ایران و منطقه بوده است، ایران که به این روز افتاده، ثروتهایش مثل سیل به طرف غرب رفته، نفت ایران هم جریان داشته، نفت بقیه کشورهای خاورمیانه را هم می برند، این هم وضع خاورمیانه است!

وضعیت سنجی هشتاد و نهم:

ترور، فرآورده مدار بسته سلطه گر - زیر سلطه است:

۱۹ نوامبر ۲۰۱۵ برابر ۲۸ آبان ۱۳۹۴

از آقای بنی صدر دعوت شده بود در باشگاه ۴۴ سخنرانی کند. این باشگاه که در ۱۹۴۴، در شهر شودو فون سوئیس تأسیس شده است، از صاحبان اندیشه دعوت به سخنرانی می کند. شخصیت های علمی و سیاسی و فیلسوفان و اقتصاددانان و جامعه شناسان بنام، در این باشگاه سخنرانی کرده اند، از آن جمله اند کسانی چون سارتر و ادگار مورن و میتران. قسمت اول سخنان بنی صدر در باره رابطه ایدئولوژی با قدرت بود. این قسمت را در اینجا می آوریم، زیرا توضیح روشنی است بر چرایی گسترش تروریسم در سطح جهان، برغم «مبارزه» با آن از سوی قدرت های جهانی:

۱. قدرت چیست؟:

۱/۱. قدرت رابطه قوا است میان دو طرف که در آن،
۱/۲. ترکیبی از زور با نیروهای محرکه (سرمایه و دانش و فن و...) بکار می رود.

۱/۳. رابطه قوا و بکار بردن ترکیب بالا را ایدئولوژی توجیه و مشروع می کند. بدین قرار، هر مرامی که رابطه قوا و بکار بردن ترکیب نیروهای محرکه با زور را توجیه کند، مرام قدرت است. چنانکه هر مرامی که ترکیب نیروهای

محركه با حقوق را تجویز کند و رابطه حق با حق را پیشنهاد کند، بیان استقلال و آزادی است.

۱/۴. قدرت، نه می‌تواند بی طرف باشد، و نه می‌تواند خوب باشد. نمی‌تواند بی طرف باشد، زیرا تا وقتی ضدیتی پدید نیاید، نیرو را نمی‌توان، با دادن جهت ویران گر بدان، زورگرداند. و نمی‌تواند خوب باشد، زیرا ترکیب زور با نیروهای محركه که در روابط قوا بکار می‌رود، ویران می‌کند.

۲. یک چند از قوانینی که قدرت از آنها پیروی می‌کند:

۲/۱. دو طرف رابطه قوا یکدیگر را در مدار بسته ای زندانی می‌کنند: بدون وجود دشمن، رابطه قدرت و قدرت پدید نمی‌آید. و

۲/۲. فزونی تخریب بر ساختن، قانون اولی است که قدرت از آن پیروی می‌کند. چرا که بدون تخریب، قدرت وجود پیدا نمی‌کند و هرگاه تخریب بیشتر از ساختن نگردد، قانون‌های بعدی بلااجرا می‌شوند:

۲،۳. قانون دومی که قدرت از آن پیروی می‌کند، بزرگ و متمرکز شدن است. و

۲/۴. قانون سومی که قدرت از آن پیروی می‌کند، فراگرفتن بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، به ترتیبی است که بدیلی از جنس حق امکان وجود پیدا نکند. بنابراین،

۲/۵. قانون چهارمی که قدرت از آن پیروی می‌کند، وفا نکردن به عهد است. از اینرو، طبعی متلون دارد. آنچه را امروز واجب می‌شمارد، فردا می‌تواند حرام بگرداند. بدین خاطر است که ایدئولوژی را تا از خود بیگانه نکند، نمی‌تواند بکار برد.

۳. قدرت، ایدئولوژی را تا از خود بیگانه نکند، نمی‌تواند بکار برد:

۳/۱. ایدئولوژی که توجیه گر بکار بردن قدرت می‌شود، نیز توسط قدرت، از خود بیگانه می‌شود. چرا که برآوردن توقعات ضد و نقیض قدرت، بدون از خود بیگانه شدن مرام، ناممکن می‌شود. از اینرو،

۳/۲. بتدریج، از محتوای نخستین ایدئولوژی کاسته می شود، چنانکه جز زور ستایی، هیچ از آن نمی ماند. آن زمان، که در آن جز زورستایی، هیچ نماند، زمان مرگ ایدئولوژی و نیز قدرتی است که ایدئولوژی توجیه گرش بود. رژیم نازی و رژیم استالین و رژیم شاه، اینسان از میان رفتند، و رژیم خمینی نیز محکوم به از میان رفتن است.

۴. رابطه ایدئولوژی با قدرت:

۴/۱. علم سیاست بر این پایه دروغ ساخته شده است: قدرت در استخدام ایدئولوژی است. چراکه، بنابر این علم، سیاست روش دستیابی و ماندن بر قدرت و بکار بردن قدرت برای اجرای مرام است. این «علم» دروغ است. زیرا قدرت هرگز به مالکیت ایدئولوژی در نمی آید. این ایدئولوژی است که به مالکیت قدرت در می آید. زیرا،

۴/۲. هرگاه اندیشه راهنما بیان استقلال و آزادی باشد، در اجرا شدن، نیازمند بکار بردن قدرت نیست، نیازمند نبود قدرت است. بدین سان، اگر اندیشه راهنما، بیان استقلال و آزادی باشد، قدرت با جانشین کردن تعریف های اصول راهنمای آن و جانشین کردن حقوق با تکالیف قدرت فرموده، آنها از خود بیگانه می کند.

۴/۳. اما اگر اندیشه راهنما بیان قدرت باشد، کار قدرت آسان تر می شود. زیرا، باورمندان به ایدئولوژی، بکار بردن قدرت را امری بایسته می پندارند. غافل از اینکه حتی وقتی اندیشه راهنما، بیان قدرت است، بدون از خود بیگانه شدن، توانا به توجیه قدرت نمی شود. برای مثال، لیبرالیسم، آزادی را چنین تعریف می کند:

آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا شروع می شود. این تعریف، بر پایه دو طرف و دو محدوده، ساخته شده است. اما، در واقعیت، دو محدوده وجود ندارد. زیرا علاوه بر اینکه وجود حد، گویای این واقعیت است که سؤال آزادی چیست، پاسخ نجسته، وجود حد، می گوید که سخن از قدرت به میان است. فرض کنیم مراد از آزادی، اختیار است. اما، درجا، در می یابیم که اختیار کسی را اختیار دیگری محدود نمی کند (اختیار

علم آموختن کسی، اختیار علم آموختن دیگری را محدود نمی کند، بیشتر نیز می کند). و اگر کسی بخواهد زور بکار ببرد، جز با غافل شدن از اختیار خود، نمی تواند زور بکار برد. و نیز، بکار بردن زور ممکن نیست، مگر اینکه آن کس و دیگری، با یکدیگر، گلاویز شوند. با گلاویز شدن، نه دو محدوده، که یک محدوده پدید می آید. به این ترتیب، بکار بردن زور، اختیار را در بی اختیاری (زور بکار بردن) از خود بیگانه می کند و گستره های اختیار را هم در محدوده زور آزمایی، ناچیز می گرداند.

بدین ترتیب،

الف. این قدرت است که مالک مرام می شود و

ب. با از خود بیگانه کردنش، بکار توجیه خود می گمارد. بنابراین،

۴/۴. دولت دینی هرگز وجود پیدا نکرده است و نمی کند، زیرا دین، مالک دولت نمی شود و دولت، مالک دین می شود. پس، این دین دولتی است که وجود پیدا می کند. این از خود بیگانه شدن دین دولتی است که تا خالی شدنش، از هر آنچه جز زور است، ادامه پیدا می کند. دولت نازیست نیز هرگز وجود پیدا نکرد، بلکه این نازیسم دولتی بود که وجود پیدا کرد و با آنکه ایدئولوژی توتالیتاریسم بود، قدرت آنرا از خود بیگانه کرد تا که در آن، جز زور نماند. دولت مارکسیست نیز هیچگاه وجود نیافت. این مارکسیسم دولتی بود که واقعیت جست و در مارکسیسم-لنینیسم، و سپس در مارکسیسم-لنینیسم-استالینیسم از خود بیگانه شد. جریان از خود بیگانه شدنش توسط قدرت، ادامه یافت تا زمانیکه در آن، جز زور نماند.

اینکه که قدرت و رابطه آن با ایدئولوژی را دانستیم، می توانیم دریابیم، چرا در مدار بسته ای که قدرت، مسلط و زیر سلطه را در آن زندانی می کند، خشونت، نقش اول را پیدا می کند و با از خود بیگانه کردن مرام های دو طرف، بر میزان خشونت و ویرانگری می افزاید و ترور را که انواع بسیار دارد (که نوع ترور تحقیر و نوع ترور اخلاقی، خشن ترین و ویران گرتترین و برانگیزنده ترین آن انواع بوده و خشونت بازهم بیشتر هستند)، رایج ترین روش بکار بردن خشونت می کند.

در حقیقت، در مدار بسته، جز زور کاربرد ندارد. پس با وجود مدار بسته، از میان بردن ترور و تروریست غیر ممکن است. بدین خاطر بود که پیش از حملهٔ قوای امریکا و انگلیس به عراق، بنی صدر هشدار داد که جنگ روش درخور نیست و خود عامل گسترش تروریسم می شود. امروز، آقایان بلر و بوش از عمل خویش ابراز پشیمانی می کنند. در حالی که داعش، بر القاعده افزوده شده است و بخش بزرگی از جهان گسترهٔ ترور گشته است. در پرتو «جنگ با تروریسم»، به در از خودبیگانگی ایدئولوژی ها بنگریم، بس شگفت زده می شویم:

در ایدئولوژی های دو طرف رابطهٔ قوا گرفتار در مدار بسته، از دو جهت می باید نگریم:

الف. از خود بیگانگی از چپ به راست: تا زمانی که مدار بستهٔ رابطهٔ قدرت با شوروی سابق بود و «کمونیسم بین الملل» دشمن به حساب بود، ایدئولوژی ها از راست به چپ، از خود بیگانه می شدند و تروریست ها، «چپ های افراطی» خوانده می شدند. و اینک که دشمن «اسلام سیاسی» و بعثیسم و قذافیسم و ... شده است، ایدئولوژی ها از چپ به راست از خود بیگانه می شوند و این راست افراطی است که در کشورهای غرب قوت می گیرد. و ب. در تمایل راست، لیبرالیسم کلاسیک در نئولیبرالیسم، و نئولیبرالیسم در تاجریسم و ریگانیسم، و این دو در لیبرالیسم وحشی (ایدئولوژی راست افراطی) از خود بیگانه شده اند.

و در چپ غیر مارکسیست، سوسیالیسم کلاسیک، در سوسیال دموکراسی، و آن، در سوسیال- لیبرالیسم، از خود بیگانه شده اند.

• بنام «جنگ با تروریسم»، قوانین محدود کنندهٔ استقلال و آزادی شهروندان در کشورهای اروپا و امریکا تصویب و به اجرا گذاشته شده اند، و هم اکنون حکومت چپ فرانسه می خواهد قانون اساسی فرانسه را تغییر دهد تا مگر «دولت، قدرت کامل برای از میان برداشتن تروریست ها را پیدا کند!»

• در طرف دیگر، از خود بیگانه ساز نخست، قدرتی بود که خمینی آلت آن شد: او اسلام بمثابهٔ بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی را

که در فرانسه، خطاب به جهانیان، اظهار کرده بود، با گفتن جمله ای، کنار گذاشت. او گفت: من در فرانسه از راه مصلحت، صحبت هایی را کرده ام که خود را نسبت به آن متعهد نمی دانم. از آن پس، پیش نویس قانون اساسی که بر مبنای ولایت جمهور مردم نوشته شده بود، جای خود را به قانون اساسی بر مبنای نظارت فقیه داد. در جریان تمرکز قدرت، نظارت فقیه، ولایت فقیه، و ولایت فقیه، ولایت مطلقه فقیه شد. خمینی کینه و خشونت را تقدیس کرد. مقابله گل با گلوله، جای خود را به «النصر بالرعب» و «حرکت قسری»، سپرد که اینک، با خالی شدن از هرچه غیر زور است، ایتولوژی القاعده و داعش گشته است.

بدین قرار، راه حل نه ماندن در مدار بسته و افزودن بر خشونت، که گشودن این مدار است. یادآور می شود که با توجه به رابطه مرام با قدرت بود که در پی تجاوزِ صدام به ایران، بنی صدر گفت خود را در دو جبهه می یابد: یکی جبهه جنگ با دشمنان استقلال و آزادی انسان، و تأکید می کرد که بسط آزادی ها، نه تنها برای دفاع از کشور زیانمند نیست، بلکه سودمند نیز هست. و دیگری، جبهه دفاع از استقلال ایران در برابر قوای متجاوز.

و نباید پنداشت که ایجادکنندگان القاعده و داعش، نمی دانستند و یا نمی دانند که در مدار بسته رابطه قوا، راه حل پیدا نمی شود. نیک می دانستند. و می دانند که قدرت نیازمند دشمن است. هراندازه دشمن ترسناک تر، پایه حاکمیت بلامنازع اقلیت صاحب امتیاز، استوارتر. بدین خاطر است که سلطه گر دشمن می تراشد، و ایدئولوژی ای را که لازم می بیند به او القاء می کند. ایدئولوژی دو طرف یکی است با دو اسم و بیشتر. رژیم ولایت مطلقه فقیه، فرآورده گروگانگیری و جنگ با عراق و بحران اتمی و فراوان بحران های داخلی و منطقه ای است. فراگرد ایجاد این رژیم، همان فراگرد از خود بیگانه شدن اسلام در اسلام توجیه گر خشونت کور است. القاعده و داعش نیز فرآورده جنگ و دست ساخت غرب بطور عام، و امریکا و انگلیس بطور خاص هستند، و همان ایدئولوژی را دارند که سلطه گر در آنها، القاء کرده است. واقعیت هایی که اینک افشا می شوند، بس گویا هستند:

۵. مدارک گویای این واقعیت که القاعده و داعش را قدرت مسلط پدید آورده اند:

۵/۱. یادآور می شود که نخست بی نظیر بوتو، نخست وزیر اسبق پاکستان بود- خود نیز ترور شد- که در مصاحبه با لوموند گفت: القاعده دست ساخت انگلستان و دولت سعودی و اطلاعات ارتش پاکستان است: طرح از انگلستان، و پول از دولت سعود، و اجرا با اداره اطلاعات ارتش پاکستان بود. ۵/۲. مقاله ای که روبرت پاری به تاریخ ۱۴ نوامبر ۲۰۱۵، یک روز بعد از ترورهای پاریس، انتشار داده است، واجد اطلاع بس مهمی است: بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در نیویورک، سازمان های اطلاعاتی امریکا، گزارشی در ۲۸ صفحه شامل مدارک گویای نقش دولت سعودی در ایجاد القاعده، سازمان دهنده ترورهای ۱۱ سپتامبر، تهیه کرده اند. نویسنده می پرسد: آیا وقت آن نرسیده است که اوپاما مردم امریکا و مردم جهان را از محتوای این گزارش آگاه کند؟

هم او می پرسد: آیا وقت آن نرسیده است که پرزیدنت اوپاما سنگ های خود را با متحدان خود در منطقه، ترکیه و دولت سعودی و قطر و ابکند و مردم امریکا را از نقش این متحدان در تغذیه افراطی های سنی آگاه سازد. او خطاب به اوپاما می نویسد: آخرین سال ریاست جمهوری را باید برای ریشه کن کردن تروریسم از راه جلوگیری از تغذیه آن، مغتنم شمرد.

باوجود این، نویسنده نمی باید فراموش می کرد که امریکا خود در ترور، نقش اول را دارد. هواپیماهای بدون خلبان امریکا، جز کشتن کسانی که اوپاما قتلشان را تصویب می کند، چه می کنند؟ بمباران همه روزه یمن و دیگر کشورهای منطقه، کمتر از ترورها می کشند و ویران می کنند؟

۵/۳. اما افشاگری بس شگفت آور را آلستر کروک Alastair Crooke، دیپلمات و مقام اطلاعاتی ارشد انگلستان بعمل آورده است. نوشته او در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۵ انتشار یافته است:

در آغاز ماه اوت، عالی ترین مقام پیشین اداره اطلاعات وزارت دفاع امریکا، سرتیپ مایکل فلین گفت: «ایجاد منطقه ای تحت حاکمیت سلفی ها، در شرق سوریه، بقصد فشار بر رژیم سوریه، تصمیم «غرب» بود». در آن

زمان، در سال ۲۰۱۲، اداره اطلاعات وزارت دفاع نسبت به خطر ایجاد دولت اسلامی، اعلان خطر کرد. هشدار داد که این گروه از راه اتحاد با گروه‌های تروریست دیگر می‌تواند در عراق و سوریه دولتی ایجاد کند. در همان تاریخ، محتوای گزارش از پرده بیرون افتاد، اما روزنامه‌ها و دیگر وسائل ارتباط جمعی امریکا و اروپا آن را مسکوت گذاشتند.

سرتیپ فلین بسیار واضح گفت: پیدایش جهادگرایان و قوت گرفتن آنها، حاصل یک تصمیم سیاسی بود. القاعده و داعش که در مرحله جنینی بود، تنها نیروهایی بودند که می‌توانستند بساط خلافت را در عراق و سوریه بگسترند. روشن است که حکومت امریکا و متحدانش، پوشیده، با ایجاد این خلافت موافقت کرده‌اند. هدف، تضعیف و بسا سرنگون کردن رژیم اسد بوده است.

غافل از اینکه زور، نتیجه‌ای وارونه دلخواه بکاربرندگانش بیار می‌آورد: امروز، سرنگون کردن رژیم اسد، بعنوان هدف اول، جای خود را به ریشه کن کردن داعش داده است. بدین سان، زمانی که رژیم های بعثی بکار سلطه گر می‌آمدند، رژیم‌های لائیک و مترقی، توصیف می‌شدند. چون قدرت سلطه گر، تغییر آنها را ایجاب کرد، صدام و اسد، دیکتاتورهایی همانند هیتلر خوانده شدند، و اینک فاسدی نامیده می‌شوند که، با آن، افسد (= داعش) را باید از میان برداشت!

همانطور که وضعیت سنجی های پیشین، با دقت و صحت، معلوم کردند، امریکا همکاری روسیه و ایران، در به پایان رساندن جنگ بین المللی در سوریه، را پذیرفته است (بخش سری قرارداد وین). بدین خاطر است که جان کری، وزیر خارجه امریکا، از نقش مؤثر روسیه و ایران در حل و فصل مشکل سوریه سخن می‌گوید.

وضعیت سنجی نودم:

تروریسم و منشاء و راه‌حل آن، از دید هابرماس و هاوکینگ و اولیویه روا:

۲۶ نوامبر ۲۰۱۵ برابر ۵ آذر ۱۳۹۴

* مصاحبه لوموند با یورگن هابرماس، فیلسوف آلمانی در تاریخ ۲۱
نوامبر ۲۰۱۵:

● **لوموند:** رئیس جمهوری اولاند بر آن است که یک «حالت جنگی» منطبق با وضعیت را تبیین کند. شما در این باره چه فکر می‌کنید؟ آیا معتقدید که تغییر قانون اساسی پاسخی به ترورهای ۱۳ نوامبر است؟

● **هابرماس:** بر این نظرم که منطبق کردن دو اصل قانون اساسی فرانسه با وضعیت فوق‌العاده کاری سنجیده است. اگر این مسئله در دستور روز قرار گرفته است، بدین خاطر است که رئیس جمهوری، به دنبال ترورهای ۱۳ تا ۱۴ نوامبر، وضعیت فوق‌العاده اعلان کرده و بر آن است که آن را تمدید کند. برای من مشکل است که در باب ضرورت این سیاست و دلایل آن، داوری کنم. من به هیچ رو کارشناس مسائل امنیتی نیستم.

اما بررسی این تصمیم از دور به یک عمل نمادی می‌ماند که به حکومت امکان می‌دهد نسبت به حال و هوای محل، واکنش نشان بدهد. در آلمان، در حماسه جنگی خوانی رئیس جمهوری فرانسه که ملاحظات سیاسی داخلی ایجابش می‌کنند، به دیده انتقاد می‌نگرند.

● **لوموند:** رئیس جمهور اولاند همچنین تصمیم گرفته است به روسها نزدیک شود و بر شدت عملیات نظامی برضد داعش، بخصوص در شهر رقا، مرکز دولت اسلامی (داعش) بيفرايد. شما بطور عام نسبت به مداخله گری چگونه می‌اندیشید؟

● **هابرماس:** تصمیم رئیس جمهوری یک تصمیم بی سابقه نیست. مداخله نظامی فرانسه از مدتی پیش شروع شده است. تنها می‌خواهد بر شدت عملیات نظامی بیفزاید. البته، کارشناسان توافق دارند که داعش، پدیده‌ای این اندازه آشوب برانگیز را تنها با حملات هوایی نمی‌توان مغلوب کرد. اما مداخله در زمین، با گسیل قوای امریکا و اروپا، نه تنها واقع‌بینانه نیست، بلکه بی‌احتیاطی بزرگی نیز هست. اقدام بدون اعتناء به قدرت‌های منطقه، هیچ نتیجه ندارد. اوباما از شکست مداخله نظامی رؤسای جمهوری پیش از خود این درس را آموخت که نباید دست به چنین کاری بزند. از این رو، در اجلاس سران ۲۰ کشور در ترکیه، بر این مهم تأکید کرد که مداخله قوای خارجی نمی‌تواند موفقیت‌های نظامی بدست آمده را، بعد از تخلیه، برای مدتی طولانی، حفظ کنند. وانگهی، تنها با توسل به قوای نظامی، نمی‌توان گلوی دولت اسلامی را فشرده. در این باره، کارشناسان نیز همین نظر را دارند. ما می‌توانیم این بربرها را دشمنان خود بشماریم و باید با آنها، بی‌قید و شرط، مبارزه کنیم. اما اگر می‌خواهیم، در دراز مدت، بر این بربریت پیروز شویم، نمی‌توانیم بردلایل پیدایش آن که پیچیده نیز هستند، چشم ببندیم.

بدون شک، برای ملت فرانسه که عمیقاً زخمی شده است و برای اروپای منقلب گشته و برای تمدن غربی متزلزل شده، زمان آن نیست که سرمشاء این ظرفیت جنگی را بیاد بیاورد. بیاد بیاورد که خاورمیانه، از افغانستان و ایران تا عربستان سعودی و مصر و سودان، بطور موقت، مهار شده بود. هرگاه تنها آنچه را بیاد بیاوریم که، بر این ناحیه، از زمان بحران سوئز در ۱۹۵۶ بدین سو، گذشته است، در می‌یابیم چرا با چنین وضعیتی روبرو هستیم. سیاست امریکا و اروپا و روسیه، در این منطقه حساس جهان، تقریباً منحصرأ، تابع منافع ژئوپلیتیک و اقتصادی است. در برخورد با

میراث استعمار که مرزهای مصنوعی پدید آورده و کشورهای را پاره پاره کرده است، این سیاست از نزاع‌های محلی سود جسته است و می‌جوید بی‌آنکه ثباتی پدید بیاورد.

همان‌طور که همه می‌دانند، نزاع‌ها میان سنی‌ها و شیعه‌ها، که بیش از همه، داعش از آن نیرو می‌گیرد، بدون شک فرآورده مداخله نظامی امریکا در عراق است. جرج بوش با زیر پا گذاشتن حقوق بین‌المللی، بدان جنگ دست زد.

متوقف کردن فراگرد تجدد این جامعه‌ها را نیز برخی از جنبه‌های فرهنگ بس غرور آور عرب توضیح می‌دهد. مقصر فقدان چشم انداز و امید به آینده که نسلهای جوان این کشورها، نسلهایی که سخت خواهان زندگی بهتری هستند و می‌خواهند حقوقشان بازشناخته بگردد، در بخشی، غرب است.

این نسلهای جوان، وقتی همه تقلاهای سیاسی به شکست می‌انجامند، رادیکال می‌شوند تا مگر عزت نفس خویش را بازیابند. این است ساز و کار این نابسامانی اجتماعی. دینامیک روانی یأس افزا که منشاء خود را در باز نشناختن آنها، در کرامت و حقوقشان، می‌یابد، تک جنایتکارانی را نیز پدید می‌آورد که، خاستگاهشان مهاجران به اروپا هستند. نخستین تحقیق‌های روزنامه نگاران که در باره محیط اجتماعی و خط سیر تحول تروریستهای ۱۳ نوامبر انجام گرفته‌اند، این واقعیت را تصدیق می‌کنند. در کنار سلسله عللی که سبب می‌شوند این گونه جوانان به سوریه بروند، علت دیگری نیز وجود دارد و آن، شکست جذب و ادغام کردن مهاجران توسط محیطهای اجتماعی شهرهای بزرگ ما است.

● **لوموند:** وقتی ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ روی دادند، روشنفکران، از جمله فیلسوفانی که ژاک دریدا و شما هستید، بابت محدود شدن آزادی‌های دموکراتیک، از رهگذر مبارزه با تروریسم و مفاهیمی چون «جنگ تمدن‌ها» و یا «دولتهای لات و شرور»، ناراحت و نگران شدند. پیش بینی شما تحقق جست: درکار آوردن شکنجه و زندانی کردن خودکامانه انسانها در گوانتانامو و

کنترلها بنام امنیت ملی و... بنظر شما، مبارزه با تروریسم، با وجود حفظ فضای عمومی دموکراتیک، ممکن است؟ و با کدام شرایط؟

• **هابرماس:** هرگاه به عقب بازگردیم و در ترورهای ۱۱ سپتامبر تأمل کنیم، همانند بسیاری از دوستان امریکائی خود، به این تصدیق می‌رسیم که «جنگ با تروریسم» بوش و دیگ چنی و رامسفلد، به ساختمان سیاسی و فکری جامعه امریکائی آسیب رسانده است. طرح پاترویت Patriot Act که، در آن زمان، کنگره تصویب کرد و هنوز قانون است و مجری، به حقوق بنیادی شهروندان امریکائی لطمه زده است. این لطمه به جوهر قانون اساسی امریکا نیز وارد شده است.

بسط دادن مفهوم «جنگجوی دشمن» و به استناد آن، به زندانی کردن افراد در زندان گوانتانامو و جنایتهای دیگر دست زدن - که حکومت اوپاما به آنها پایان داد-، نیز، تهدید حقوق و آزادی‌ها هستند. این واکنش نا اندیشیده به ترورهای ۱۱ سپتامبر که تا امروز غیر قابل درک مانده است، توضیح می‌دهد چرایی انتشار طرزفکری را که دونالد ترومپ Donald Trump، یکی از نامزدهای حزب جمهوریخواه در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده امریکا، بیانگر آن است. این سخنان پاسخ پرسش شما نیست. اما آیا ما نمی‌توانیم، همانند نوروزیها، بعد از کشتار وحشتناک در جزیره اوتویا، در برابر ناشناس غیر قابل درک، خود را به خشم نسپاریم و از تجاوز به «دشمن داخلی» باز ایستیم؟ من بس امیدوارم که ملت فرانسه، به دنیا سرمشق می‌دهد همان‌طور که بعد از ترور روزنامه نگاران شارلی عبدو داد. چه نیاز است که بعنوان حمله متقابل به یک خطر مجازی، با یک فرهنگ بیگانه که به اصطلاح تهدید آمیز است، همانندی جست. جامعه مدنی نباید، در آستان امنیت، تمامی داشته‌های دموکراتیک یک جامعه باز که آزادی فرد و بردباری پیشروی گوناگونی اشکال زندگی و آمادگی بایسته برای پذیرفتن چشم انداز دیگری، قربانی کند. در برابر جبهه ملی (حزب راست افراطی فرانسه) که قوت می‌گیرد، گفتن این کار از انجام آن البته آسان‌تر است.

باوجود این، دلایل خوبی وجود دارند برای واکنشی که پیشنهاد می‌کنم. این دلایل ربطی به ورد و جادو ندارند. **مهم‌تر از همه که دلیلی مسلم است،**

اینست: پیش‌داوری و سوءظن و طرد اسلام، ترس از اسلام و جنگ پیش‌گیرانه بر ضد آن، هیچ مایه‌ای جز یک تعمیم ندارد. در حقیقت، بنیادگرایی جهادگرا، البته در شیوه بیان خویش، علائم دینی بکار می‌برد اما بهیچ‌رو، این علائم دین نیستند. این بنیادگرایی، برای بیان خود، می‌تواند بهر ایدئولوژی دیگری که نوید عدالت بدهد، توسل جوید.

ادیان توحیدی بزرگ، سر منشاءهای خود را در دورگاه تاریخ دارند. حال آن‌که جهادگرایی شکلی مطلقاً جدید از واکنش در برابر شرائط زندگی از ریشه و پیوند بریده است. با هدف پیش‌گیری، باید توجه را معطوف به جذب و ادغام اجتماعی و یا نوگردانی اجتماعی هنوز به فرجام نرسیده کرد. البته این بمعنای چشم پوشیدن بر تبهاربها و مسئولیت شخصی آنها نیست.

● **لوموند:** رفتار آلمان، برغم واپس کشیدن اخیر، در برابر امواج پناهندگان بطور مثبت غافلگیرانه بود. آیا فکر می‌کنید امواج تروریست بتواند این روحیه را تغییر دهد بدین‌خاطر که برخی از تروریست‌ها خود را در میان پناهندگان جا داده‌اند؟

• **هابرماس:** امیدوارم که چنین نشود. ما همه در یک کشتی هستیم. تروریسم همانند بحران پناهندگان، چالش غمبار و بسا بسیار سختی است. همکاری نزدیک و همبستگی ملت‌های اروپا را ایجاد می‌کند. گرچه تا این زمان، حتی در محدوده اتحادیه اروپا، ملتها مصمم نگشته‌اند.

انقلاب اسلامی در هجرت: سخن دقیق این است که «از ریشه و پیوندهای اجتماعی بریده‌ها»، همچنان گرفتار دو مدار بسته‌اند: مدار سلطه‌گر - زیر سلطه که سبب خروج نیروهای محرکه از کشورهای زیر سلطه و ورودشان به کشورهای مسلط می‌شود. در این مدار، جز خشونت کاربرد ندارد. مرگبارترین این خشونت‌ها خروج نیروهای محرکه، بخصوص جوانان از کشورهای زیر سلطه است. اما اینان، با ورود به جامعه‌های مسلط، گرفتار مدار بسته دومی می‌شوند. همان که هابرماس ناتوانی شهرهای بزرگ غرب از جذب و ادغام

می‌خواند. در این مدار نیز جز خشونت، کاربرد ندارد. حاشیه نشین می‌شوند (ترور اجتماعی) و همواره در شرایط ترور، ترور اخلاقی و ترور از راه تحقیر («ترور فرهنگی») و ترور اقتصادی (بیکاری و حداکثر کار با مزد ناچیز و توأم با تحقیر) و ترور سیاسی (برخوردار نبودن از حقوق شهروندی یا بخاطر خارجی ماندن و یا در عمل و بخاطر به حساب نیامدن) باید زندگی کنند. این زندگی است که نسل بعد از نسل ادامه می‌یابد. تروریستها همه در محیط‌های غرب بار آمده‌اند و در شرایط ترور بارآمده‌اند. پس این رابطه است که باید تغییر کند و این موانع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی هستند که باید از میان برداشته شوند.

کتابی که مجتبی قدسی، زیر عنوان «La malediction du petrole» تألیف کرده است و سرگذشت خود او در سه جامعه ایرانی و آلمانی و فرانسوی است، بسیار بکار اندیشمندان غرب و کشورهای در موقعیت زیر سلطه می‌آید. زیرا موانع رشد انسان، حتی زندگی عادی، جوان را در هر یک از این سه جامعه می‌شناساند.

*** راه حل مشکل تروریسم از دید هاوکینگ دانشمند انگلیسی (به نقل از لوماتن، ۱۹ نوامبر ۲۰۱۵، روزنامه سوئیسی):**

هاوکینگ می‌گوید: ما باید خود را از ترس برهیم و از حمله برای پیروز شدن بر داعش باز ایستیم. هوشمندی و بردباری و وحدت و عشق راه‌کارها برای مقابله با وضعیت خطیر هستند. کیفیت انسانی که من برآن تأکید می‌کنم، بازشناسی دیگری و پاسخ عاطفی به اظهار عاطفی است. این راه‌کار ما را در جوی صلح آمیز و دوستانه، گرد می‌آورد. ما باید از این واقعیت آگاه شویم که داعش قدرتی که می‌نماید نیست. از لحاظ نظامی، نمی‌تواند به اروپا برسد. تروریستها سرزمین‌های خاورمیانه را نیز نمی‌توانند فتح کنند. داعش ضعیف است و تنها یک سلاح برضد ما دارد و آن انتشار ترس در میان ما است. تروریستها می‌خواهند دنیای ما را ویران سازند تا بر دنیای خود مسلط شوند. ادعای خود آنها نیز گویای این واقعیت است. در منشور خود، به روشنی،

توضیح می‌دهند که می‌خواهند میان باورمندان و «کافران» اختلاف افکنند تا که جنگی بزرگ روی دهد.

درخور یادآوری است که در سوریه، تکنولوژی جدید بکار ساختن بمب‌ها و اسلحه شیمیائی می‌آید. اما کشتن ۱۰۰ هزار کوچک و بزرگ کار هوشمندانه‌ای نیست. انسان‌ها همواره صاحب غرایز خویش هستند. بخصوص وقتی صحبت از کشش به پرخاشگری است. همانطور که انسان‌های غار نشین بودند. این پرخاشگری سبب بقای نوع انسان شد. اما وقتی تکنولوژی‌های مدرن بخدمت این پرخاشگری انسان‌های غار نشین در می‌آیند، این تمامی انسانیت است که در خطر قرار می‌گیرد.

انقلاب اسلامی: هاوگینگ خود را پوزیتیویست می‌داند و بر این است که انسان‌ها گزینه خشونت‌گری می‌دارند. اما امیدوار است که آموزش و پرورش سبب رها شدن انسان‌ها از این گزینه بگردد. اما هرگاه انسان دارای گزینه خشونت‌گری است، چگونه بتوان با تعلیم و تربیت این گزینه را از میان برد و یا حتی خنثایش کرد؟ باری، او رابطه سلطه‌گر - زیر سلطه و ترور مسلط را نمی‌بیند. او این واقعیت را نیز نمی‌بیند که اسلحه را غرب می‌سازد و تکنولوژی ساختن سلاح شیمیائی را نیز غرب در اختیار می‌گذارد. او نمی‌بیند که از جنگ اول جهانی بدین سو، غرب با دنیای مسلمان در جنگ است. به قول جرج بوش، در جنگ صلیبی است: دوره سوم جنگ‌های صلیبی است.

باوجود این، وقتی هاوگینگ راه کار را خشونت نمی‌داند و پرهیز از خشونت می‌داند، حق با او است. هرگاه بنا بر خشونت زدائی بگردد، مدارها باز می‌شوند و بنای دنیای صلح و رشد میسر می‌گردد.

* مصاحبه نوول ابرواتور با اولیویه روا: **Olivier Roy** در ۲۰ نوامبر ۲۰۱۵:

اولیویه روا اسلام و جهادگرا شناس و استاد مؤسسه دانشگاهی اروپائی در فلورانس است. او صاحب کتاب «ترس از اسلام» و «شکست اسلام سیاسی» است.

● نوول ابسرواتور: چگونه می‌توان بطور مؤثر با داعش مبارزه کرد؟

● **اولیویه روا:** مسئله مبارزه با داعش بخاطر رویه برخی صاحب نقش‌های منطقه که نمی‌خواهند داعش از بین برود، بغرنج شده‌است. اینان وجود داعش را بسود خود می‌بینند. زیرا داعش را دشمن اصلی خود نمی‌دانند و دشمن دشمن اصلی خود می‌دانند:

- **در عراق،** طوایف سنی به داعش روی می‌آورند برای مصون ماندن از گزند برتری‌طلبی‌های گروه‌های شیعه مسلح. شیعه‌های عراق نیز نمی‌خواهند فالوجه و موصل را تصرف کنند. چرا؟ زیرا این امر آنها را مجبور می‌کند به عربهای سنی، از لحاظ سیاسی، جا و موقعیت بدهند. این همان کاری است که امریکائی‌ها ده سال است از آنها می‌خواهند.

شیعه‌های عراق برای سرزمین‌های خود می‌جنگند. داعش هرگز بغداد را تصرف نخواهد کرد. علاقه‌ای هم به این کار ندارد. به باور من، شیعه‌های عراق این فکر را پذیرفته‌اند که عراق یک بنای مصنوعی است که انگلیسها در سالهای ۱۹۲۰ ایجاد کرده‌اند تا که قدرت دولت از آن سنی‌ها بگردد. از این‌رو، بدون این‌که طرح ایجاد یک جمهوری شیعه را در سر داشته باشند، در وضعیت و حالت موقت گذران می‌کنند. این رویه کار همه را روپراه می‌کند.

- **در ترکیه،** اردوغان تابخواهی روشن سخن می‌گوید: دشمنان ما کردها هستند. بنابراین ترکیه به کردها برای شکست دادن داعش کمک نمی‌کند تا خود قوت بگیرند و در نتیجه، پ.ک.ک (حزب زحمتکشان کردستان ترکیه) برای خود کمربند امنی پیدا کند و از نو روی به جنگ مسلحانه با ارتش ترکیه بیاورد. وانگهی، کردها نیز در پی درهم شکستن داعش نیستند تنها می‌خواهند از مرزهای جدید خود دفاع کنند. برای کردهای عراق نیز، تهدید اصلی ایجاد یک دولت مرکزی قوی در بغداد است. چنین دولتی می‌تواند استقلال عملی را که کردستان عراق از آن برخوردار است، نپذیرد. داعش مانع از ایجاد دولت مرکزی قوی در عراق است. زبان‌های سرزنش گو می‌گویند بارزانی گذاشت موصل بدست داعشی‌ها بیفتد. زیرا ترجیح می‌داد موصل در دست داعش باشد تا در دست دولت عراق.

- در سوریه، بشار اسد که زمانی سود خود را در این دید که داعش سر برآورد، از این پس، می‌خواهد، خود را تنها سنگر در برابر تروریسم اسلامی بگرداند و در چشم غرب، مشروعیتی را بازابد که با سرکوب مردم سوریه با آن شدت، از دست داده است.

- برای دولت سعودیها، دشمن اصلی داعش نیست. داعش بیانگر افراط‌گری سنی است که سعودیها، بلحاظ ایدئولوژیک، همواره از آن پشتیبانی کرده‌اند. پس آنها، با توجه به این امر که دشمن اصلی خود را ایران می‌دانند، عملی برضد داعش نخواهند کرد.

- ایرانی‌ها می‌خواهند داعش را مهار کنند اما نمی‌خواهند از میانش بردارند. زیرا هم نمی‌خواهند قلمرو سنی نشین را اداره کنند و هم این‌که وجود داعش امکان می‌دهد ایرانی‌ها نقش عمده‌ای در صحنه بین‌المللی ایفا کنند.

- برای اسرائیلی‌ها، داعش عالی است. بهتر از این چیست که عربها با یکدیگر می‌جنگند. اسرائیلی‌ها از این که می‌بینند حزب‌الله برضد عربها در سوریه می‌جنگد و ایران در باطلاق جنگ فرو می‌رود و مسئله فلسطین، مسئله فرعی می‌شود، بس شادمانند.

● نوول ابرواتور: بنابراین هیچ‌یک از نقش‌مندان منطقه حاضر نیستند زمین‌های سنی‌ها را از داعش بگیرند؟

● روا: نه. فرق حالا با زمان بعد از ترورهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اینست که امریکائی‌ها نیز نمی‌خواهند. واشنگتن به مهارکردن داعش، به ضرب بمباران و هدف زنی‌ها توسط هواپیماهای بدون خلبان، بسنده می‌کند.

فرانسه به تنهایی می‌تواند داعش را از میان بردارد. اما امکانات برای جنگ در دو جبهه را ندارد. هم در ساحل بجنگد و هم در خاورمیانه. اما موضع داعش سخت شده است. این موضع را از ناچاری اتخاذ کرده است و نه از رهگذر پویائی فتح. پیروزی‌هایش فرآورده ایجاد ترس شدید از ترور و پیشرفت ناگهانی و غافلگیرانه بودند. اما داعش از توسعه بخشیدن به قلمرو خود ناتوان است. زیرا به مرزهایی رسیده است که مردم ساکن آن عربهای سنی هستند که در داعش مدافع خود را می‌بینند.

داعش که در منطقه محصور گشته و از تحرک بازمانده است، فرار به جلو می‌کند و به تروریسم فراگیر روی می‌آورد. حتی اگر برضد داعش، در زمین، دست به حمله زده نشود، صاحب نقشان محلی و بین‌المللی می‌توانند از راه گفتگو به مصالحه دست بیابند که منافع هریک از آنها را تأمین کند و داعش را از هرگونه زیان رساندنی باز دارد.

انقلاب اسلامی: تحلیل روا واقعیتهای را عیان می‌کند که افکار عمومی را از آن بی‌اطلاع نگاه می‌دارند: همه دست اندرکار شدند تا داعش پدید آمد. باوجود این، هرگاه سیاست رژیم ایران همین باشد که لوروا توضیح می‌دهد، بدین معنی است که رژیم از تشکیل «کمر بند سبز» که اینک کمر بند مرگ و ویرانی گشته، منصرف شده است. زیرا خود را ناتوان می‌بیند.

اما مسئله داعش با «مصالحه» حل نمی‌شود، با تغییر رابطه مسلط - زیر سلطه و بی‌نیاز شدن غرب از «دشمن» و ترورزدائی در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، بنابر این، خشونت زدائی در سطح جهان، حل می‌شود.

وضعیت سنجی نود و یکم:

قدرت و مرام و وضعیت خاورمیانه

۳ دسامبر ۲۰۱۵ برابر ۱۲ آذر ۱۳۹۴

انقلاب اسلامی در هجرت : متن زیر سخنرانی آقای ابوالحسن بنی‌صدر در باشگاه ۴۴ است. قسمت اول آن، در وضعیت سنجی هفتاد و سوم آمده بود. قسمت دوم وضعیت سنجی منطقه است که در آن، نقشهای هریک از این صاحب نقشها در ایجاد این وضعیت بررسی شده است:

متن فارسی سخنرانی ابوالحسن بنی‌صدر در باشگاه ۴۴ شهر شو-
دو-فون Chaux-de-Fonds در تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۱۵ برابر ۲۱
آبان ۱۳۹۴

از آقای بنی‌صدر دعوت شد در باشگاه ۴۴ سخنرانی کند. این باشگاه که در ۱۹۴۴، در شهر شو-دو - فون سوئیس تأسیس شده است از صاحبان اندیشه دعوت به سخنرانی می‌کند. شخصیت‌های علمی و سیاسی و فیلسوفان و اقتصاددانان و جامعه شناسان و دانشمندان بنام علوم دیگر در این باشگاه سخنرانی کرده‌اند، از آن جمله‌اند کسانی چون سارتر و ادگار مورن و میتران. قسمت اول سخنان بنی‌صدر در باره رابطه ایدئولوژی با قدرت بود. صحت و دقت این قسمت از سخنرانی را ترورهای پاریس مبرهن کردند. روشی که غرب

پس از آن در پیش گرفته است، بدین خاطر که در مدار بسته سلطه‌گر - زیر سلطه و از موضع سلطه‌گر، اتخاذ شده است، نه راه حل که مشکل بر مشکل افزا است.

* قسمت اول رابطه ایدئولوژی با قدرت:

۱. قدرت چیست؟:

۱/۱. قدرت، رابطه قوا است میان دو طرف که در آن،
۱/۲. ترکیبی از زور با نیروهای محرکه (سرمایه و دانش و فن و...) بکار می‌رود.

۱/۳. رابطه قوا و بکار بردن ترکیب بالا را ایدئولوژی توجیه و مشروع می‌کند. بدین قرار، هر مرامی رابطه قوا و بکار بردن ترکیب نیروهای محرکه با زور را توجیه کند، مرام قدرت است. چنان که هر مرامی ترکیب نیروهای محرکه با حقوق را تجویز کند و رابطه حق با حق را پیشنهاد کند، بیان استقلال و آزادی است.

۱/۴. قدرت نه می‌تواند بی‌طرف باشد و نه می‌تواند خوب باشد. نمی‌تواند بی‌طرف باشد زیرا تا وقتی ضدیتی پدید نیاید، نیرو را نمی‌توان با دادن جهت ویران‌گر بدان، زور گرداند. و نمی‌تواند خوب باشد زیرا ترکیب زور با نیروهای محرکه که در روابط قوا بکار می‌رود ویران می‌کند.

۲. یک چند از قوانینی که قدرت از آنها پیروی می‌کند:

۲/۱. دو طرف رابطه قوا یکدیگر را در مدار بسته‌ای زندانی می‌کنند: بدون وجود دشمن، رابطه قدرت و قدرت پدید نمی‌آید. و
۲/۲. فزونی تخریب بر ساختن قانون اولی است که قدرت از آن پیروی می‌کند. چرا که بدون تخریب، قدرت وجود پیدا نمی‌کند و هرگاه تخریب بیشتر از ساختن نگردد، قانون‌های بعدی که قدرت از آنها پیروی می‌کند، بلا اجرا می‌شوند:

۲/۳. قانون دومی که قدرت از آن پیروی می‌کند، بزرگ و متمرکز شدن است.

و

۲/۴. قانون سومی که قدرت از آن پیروی می‌کند، فراگرفتن بعدهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، به ترتیبی است که بدیلی از جنس حق امکان وجود پیدا نکند. به خاطر انبساط و فراگیری است که ساز و کار قدرت، ساز و کار تقسیم به دو و حذف یکی از دو است. بنابراین،

۲/۵. قانون چهارمی که قدرت از آن پیروی می‌کند، وفا نکردن به عهد است. چرا که طبعی متلون دارد. آنچه را امروز واجب می‌شمارد، فردا می‌تواند حرام بگرداند. بدین‌خاطر است که ایدئولوژی را تا از خود بیگانه نکند نمی‌تواند بکار برد.

۳. قدرت ایدئولوژی را تا از خود بیگانه نکند، نمی‌تواند بکاربرد:

۳/۱. ایدئولوژی که توجیه‌گر بکاربردن قدرت می‌شود، نیز، توسط قدرت، از خود بیگانه می‌شود. چراکه برآوردن توقعات ضد و نقیض قدرت، بدون از خود بیگانه شدن مرام، ناممکن می‌شود. از این‌رو،

۳/۲. به تدریج، از محتوای نخستین ایدئولوژی کاسته می‌شود چنانکه جز زور ستائی و تجویز بکار بردن زور، هیچ از آن نمی‌ماند. آن زمان، که، در آن، جز زورستائی و تجویز بکار بردن زور، هیچ نماند، زمان مرگ ایدئولوژی و نیز قدرتی است که ایدئولوژی توجیه‌گرش بود. رژیم نازی و رژیم استالین و رژیم شاه این‌سان از میان رفتند و رژیم خمینی نیز محکوم به از میان رفتن است.

۴. رابطه ایدئولوژی با قدرت:

۴/۱. علم سیاست بر این پایه دروغ ساخته شده است: قدرت در استخدام ایدئولوژی است. چراکه، بنابر این علم، سیاست روش دستیابی و ماندن بر قدرت و بکاربردن قدرت برای اجرای مرام است. این «علم» دروغ است. زیرا قدرت هرگز به مالکیت ایدئولوژی در نمی‌آید. این ایدئولوژی است که به مالکیت قدرت در می‌آید. زیرا

۴/۲. هرگاه اندیشه راهنما بیان استقلال و آزادی باشد، در اجرا شدن، نیازمند بکاربردن قدرت نیست. نیازمند نبود قدرت است. بدین سان، اگر اندیشه راهنما بیان استقلال و آزادی باشد، قدرت با جانشین کردن تعریف‌های اصول راهنمای آن و جانشین کردن حقوق با تکالیف قدرت فرموده، آن را از خود بیگانه می‌کند.

۴/۳. اما اگر اندیشه راهنما بیان قدرت باشد، کار قدرت آسان‌تر می‌شود. زیرا، باورمندان به ایدئولوژی، بکاربردن قدرت را امری بایسته می‌پندارند. غافل از این که حتی وقتی اندیشه راهنما بیان قدرت است، بدون از خود بیگانه شدن، توانا به توجیه قدرت نمی‌شود. برای مثال، لیبرالیسم، آزادی را چنین تعریف می‌کند: آزادی هرکس تا جایی است که آزادی دیگری از آنجا شروع می‌شود.

این تعریف، بر پایه دو محور و دو محدوده ساخته شده است. اما، در واقعیت، دو محدوده وجود ندارد. زیرا گرچه وجود حد گویای این واقعیت است که پرسش آزادی چیست، پاسخ نجسته و حد می‌گوید که سخن از قدرت به میان است، اما فرض می‌کنیم مراد اختیار است. اما، درجا، در می‌یابیم که اختیار کسی را اختیار دیگری محدود نمی‌کند (اختیار علم آموختن کسی اختیار علم آموختن دیگری را محدود نمی‌کند، بیشتر نیز می‌کند). و اگر کسی بخواهد زور بکار ببرد، جز با غافل شدن از اختیار خود نمی‌تواند زور بکاربرد. و نیز، بکاربردن زور ممکن نیست مگر این که آن کس و دیگری، بایکدیگر، گلاویز شوند. با گلاویز شدن، نه دو محدوده که یک محدوده پدید می‌آید. به این ترتیب، بکاربردن زور، اختیار را در بی‌اختیاری (زوربکاربردن) از خود بیگانه می‌کند و گستره‌های اختیار را هم در محدوده زور آزمائی، ناچیز می‌گرداند.

بدین ترتیب، الف. این قدرت است که مالک مرام می‌شود و ب. با از خود بیگانه کردنش، بکار توجیه خود می‌گمارد. بنابراین،

۴/۴. دولت دینی هرگز وجود پیدا نکرده است و نمی‌کند، زیرا دین مالک دولت نمی‌شود و دولت مالک دین می‌شود. پس، این دین دولتی است که وجود پیدا می‌کند. این از خود بیگانه شدن دین دولتی است که تا خالی

شدنش، از هرآنچه جز زور است، ادامه پیدا می‌کند. دولت نازیست نیز هرگز وجود پیدا نکرد و این نازیسم دولتی بود که وجود پیدا کرد و با آنکه ایدئولوژی نازی‌ها توتالیتاریست بود، قدرت آن‌را از خود بیگانه کرد تا که، در آن، جز احکام توجیه‌گر زور نماند. دولت مارکسیست نیز هیچ‌گاه وجود نیافت. این مارکسیسم دولتی بود که واقعیت جست و در مارکسیسم - لنینیسم و سپس در مارکسیسم - لنینیسم - استالینیسم از خود بیگانه شد. جریان از خود بیگانه شدنش، توسط قدرت، ادامه یافت تا زمانی که، در آن، جز احکام توجیه‌گر زور نماند. مرام و رژیم با هم از میان رفتند.

اینک که قدرت و رابطه آن با ایدئولوژی را دانستیم، می‌توانیم دریابیم، چرا در مدار بسته‌ای که قدرت، مسلط و زیر سلطه را، در آن زندانی می‌کند، خشونت نقش اول را پیدا می‌کند و با از خود بیگانه کردن مرام‌های دو طرف، بر میزان خشونت و ویرانگری می‌افزاید و ترور را که انواع بسیار دارد (که نوع تحقیر و نوع ترور اخلاقی خشن‌ترین و ویران‌گرترین ترورها و برانگیزنده به خشونت بازم بیشتر هستند)، رایج‌ترین روش بکاربردن خشونت می‌کند.

در حقیقت، در مدار بسته، جز زور کاربرد ندارد. پس باوجود مدار بسته، از میان بردن ترور و تروریست غیر ممکن است. بدین خاطر بود که پیش از حمله قوای امریکا و انگلیس، هشدار دادم که جنگ روش درخور نیست و خود عامل گسترش تروریسم می‌شود. امروز، آقایان بلر و بوش از عمل خویش ابراز پشیمانی می‌کنند. در حالی که داعش بر القاعده افزوده شده است و بخش بزرگی از جهان گستره ترور گشته است.

*** قسمت دوم: وضعیت سنجی منطقه که اینک منطقه جنگ و ویرانگری گشته است:**

قرارداد وین که در ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵ میان ایران و کشورهای ۱+۵ و اروپا به امضاء رسیده‌است، در آنچه به مسئله اتمی مربوط می‌شود، رابطه جدیدی میان ایران و امریکا بطور خاص و ۵ کشور دیگر (آلمان و انگلستان و فرانسه

و روسیه و چین) پدید می‌آورد. و نیز، بنابراین که روابط ایران و امریکا را بطور خاص و روابط ایران غرب را بطور عام عادی و یا بیشتر از آن، روابط همکاری کند، یا خیر، دو وضعیت در خود ایران و منطقه ببار می‌آورد:

*** روابطی که قرارداد وین میان رژیم حاکم بر ایران و امریکا و ۵ کشور دیگر پدید می‌آورد:**

مواد قرارداد به ما می‌گویند چه نوع رابطه‌ای میان امریکا و ۵ کشور دیگر با ایران، در آنچه به مسئله اتمی مربوط می‌شود، برقرار می‌گردد:

الف. رابطه‌ای که قرارداد برقرار می‌کند:

۱. توافق یک طرفه است. هم بدین خاطر که تعهدها را ایران می‌پذیرد و مجازاتها را، بخشی از آنها را، وضع کنندگان به حال تعلیق در می‌آورند و هم بدین لحاظ که کشورهای ۱+۵ و سازمان بین‌المللی انرژی اتمی کنترل کننده و ایران کنترل شونده‌اند.

۲. مهار تأسیسات اتمی ایران کامل است. زیرا ایران پرتکل الحاقی را نیز می‌پذیرد و، بر آن، مراقبت و مهار کشورهای ۱+۵ هم افزوده می‌شود. مهار ایران در آنچه به رعایت قرارداد منع گسترش سلاح هسته‌ای می‌شود، دائمی است.

۳. مهار ایران در آنچه به فعالیت‌های اتمی مربوط می‌شود، بنابر مورد، ۱۰ ساله و ۱۵ ساله و ۲۰ ساله و ۲۵ ساله و دائمی خواهد بود.

۴. بنابر متن انگلیسی و فرانسوی، تنها تحریم‌های مربوط به برنامه اتمی، به حال تعلیق در می‌آیند. در متن فارسی که آقای ظریف قرائت کرد، برای پرهیز از اثری که کلمه تعلیق ایجاد می‌کند، کلمه متوقف جانشین کلمه تعلیق شد. بدین سان،

- تحریم‌های مربوط به برنامه موشکی و تروریسم و تجاوز به حقوق بشر برجا می‌مانند.

- تحریمهای مربوط به برنامه اتمی، مرحله به مرحله، به حال تعلیق در می‌آیند. هرگاه ایران به تشخیص طرف توافق به تعهدهای خود عمل نکرد، خود به خود، برقرار می‌شوند.

- تحریمهای وضع شده توسط شورای امنیت نیز لغو نمی‌شوند، به حال تعلیق در می‌آیند.

۵. بند ۲۷ قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت در همان حال که تحقیر آمیز است، گویای تن دادن رژیم حاکم بر ایران، به انقیاد کامل است. و

۶. زبانی که در قرارداد بکار رفته است مبهم است. هم بلحاظ اختلاف در حد نایکسانی در موارد مهم میان سخنان آقای ظریف با سخنان آقایان اویاما و کری و هم بلحاظ محتوای سندی که نزد دو طرف معتبر است. از این رو، طرف قوی است که می‌تواند معنای دلخواه خود را به این و آن بند سند بدهد.

ب. عملی شدن توافقی نهائی نیاز دارد به کنترل تأسیسات اتمی ایران:

در واقع، توافق را می‌توان در دو کلمه خلاصه کرد: کنترل و شمشیر. کنترل در آنچه به جلوگیری از تولید بمب اتمی می‌شود، دائمی خواهد بود. و شمشیر داموکلس تحریمها که آن بخش از آنها که به برنامه اتمی مربوط می‌شود، به حال تعلیق در می‌آید. کنترل دربر می‌گیرد کنترل خریدهای ایران از کشورهای دیگر را - ممنوعیت فروش تکنولوژی و تأسیسات و قطعاتی که بکار تولید بمب اتمی و یا موشک می‌آیند - . گرچه کنترل محدود است به اتم اما اگر قرارداد وین با عادی کردن رابطه، بسا با برقراری رابطه همکاری همراه نشود، اقتصاد ایران را تحت فشار نگاه می‌دارد و عامل گریز سرمایه‌ها و استعدادها از کشور می‌گردد. از این رو، در درون رژیم، از هم اکنون، دو تمایل، رودر روی یکدیگر قرار گرفته‌اند:

*** اثر توافقی نهائی بر رویارویی دو تمایل در درون رژیم:**

یادآور می‌شود که تمایل موافق همکاری با امریکا بطور خاص و غرب بطور عام، از دوران آقای خمینی، براین نظر بوده است. بتازگی نوار گفتگوهای آقای حسن روحانی با آقای امیرام نیر پخش شده است. آقای روحانی او را

امریکائی می‌پنداشته و اطلاع نداشته‌است که او گفتگوها را ضبط می‌کند. این شخص که از نزدیکان شیمون پرز بود و در دو معامله پنهانی اکتیر سورپرایز (برسر به تأخیر انداختن آزادی گروگانهای امریکائی تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در نوامبر ۱۹۸۰) و ایران گیت (فروش محرمانه اسلحه به ایران) نقش داشت، پس از آن‌که گفت قصد دارد دانسته‌های خود را انتشار دهد، بطور مرموزی کشته شد. سرنوشتی که اغلب دست‌اندرکاران این دو معامله پیدا کردند.

در نوار، آقای روحانی می‌گوید: هرگاه قرار بر این باشد که میان‌روها زمامدار ایران بشوند، امریکا باید رویه سخت‌گیرانه در قبال آقای خمینی اتخاذ کند. باری، در دوران ریاست جمهوری خاتمی، این تمایل موفق شد موافقت آقای خامنه‌ای را بدست آورد. آقای صادق خرازی - سفیر اسبق ایران در فرانسه - به اتفاق سفیر وقت سوئیس در تهران، طرحی برای گفتگوهای جامع بر سر تمامی مسائل فی‌مابین تهیه کردند. این طرح مورد موافقت آقایان خامنه‌ای و خاتمی قرار گرفت و تسلیم وزارت خارجه امریکا شد. اما در روزهای اول بعد از جنگ امریکا با عراق، آقای بوش مغرور از «پیروزی» بود و به طرح پیشنهادی اعتنائی نکرد. «آن طرح به سطل آشغال انداخته شد».

به تدریج که قشون امریکا در عراق و افغانستان زمین گیر شد و «دموکراسی صادراتی» وضعیتی را در این دو کشور بیار آورد که همچنان همان است که بود، آقای خامنه‌ای بطور قطع جانب تمایل مخالف تفاهم و همکاری ظاهری و باطنی را گرفت و باز بنا را بر همان ستیز در ظاهر و سازش در باطن گذاشت. تا آنجا که با دوبار تقلب - که بار دوم جنبشی بزرگ را برانگیخت - آقای احمدی نژاد را ریاست جمهوری بخشید.

در پایان هشت سال اداره کشور توسط خامنه‌ای/ احمدی نژاد، اتخاذ و اجرای سیاست اقتصادی بسود رانت خواران، سبب شد که اقتصاد از درون توان خویش را از دست بدهد: ۷۰۰ میلیارد دلار درآمد نفت به قوه خرید بدل شد و تب شدید تورم بیار آورد و دروازه‌های کشور را به روی واردات گشود و واحدهای تولیدی کشور را گرفتار تعطیل و یا تولید با ظرفیت ۴۰ درصد کرد. روند بیابان شدن ایران شتاب گرفت. در وضعیتی که اقتصاد ایران توان باخته

بود، تحریم‌های شدید وضع و اجرا شدند و عرصه را بر مردم کشور و خود رژیم بسیار تنگ کردند. در چنین وضعیتی که ضربه اصلی به اقتصاد کشور را رژیم خود وارد کرده بود، دو راه‌کار پیش روی رژیم بودند:

الف. تغییر ساختار استبدادی رژیم و تغییر ساختارهای بودجه دولت و اعتبارات بانکی و واردات و صادرات و برچیدن تأسیسات اتمی که از لحاظ اقتصادی نه تنها توجیه پذیر نیستند، بلکه هزینه‌ای که تحمیل کرده‌اند و می‌کنند، غیر قابل تحمل است.

ب. مراجعه به امریکا و تن دادن به حل بحران اتمی برای رها شدن از بند تحریم‌ها.

بدیهی است آقای خامنه‌ای و سپاه پاسداران و مافیاهای نظامی - مالی نه می‌خواستند و نه می‌توانستند به راه اول تن دهند. زیرا باید اصل حاکمیت مردم و الغای ولایت مطلقه فقیه را بپذیرند. ناگزیر، در پی آن شدند که با حذف بخش اصلی «اصلاح طلبان» (به رهبری خاتمی و میر حسین موسوی و کروبی و نیز هاشمی رفسنجانی)، با باقی مانده آنها ائتلافی بوجود آورند. از این‌رو، هم بهنگام ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد، آقای خامنه‌ای با گفتگوی پنهانی با نمایندگان آقای اوباما در مسقط موافقت کرد. از سوی او، علی اکبر ولایتی، مشاورش در سیاست خارجی و صالحی، وزیر امور خارجه وقت، در گفتگوها شرکت کردند. گفتگوهای محرمانه این نتیجه را بار آورند که این‌بار، لازم شد مهندسی انتخابات ریاست جمهوری، به ترتیبی انجام بگیرد که آقای روحانی به ریاست جمهوری برسد. مأموریت اصلی او و تیمش، حل بحران اتمی شد.

در امضای قرارداد وین، از خود بیگانگی ایدئولوژی رژیم تا بدانحد است که، در آن، دیگر هیچ جز آنچه بکار توجیه استعمال زور می‌آید، نمانده است. بدین خاطر است که هیچ مقام رژیم حاضر نیست مسئولیت قرارداد وین را بپذیرد. نه «رهبر» و نه «رئیس جمهوری» و نه «مجلس» و نه «شورای نگهبان». در حقیقت، در اسلام ولایت مطلقه فقیه، از حقوق ملی هیچ نیست و این قرارداد ناقض این حقوق نیز هست. پس قراردادی که جز تسلیم، نامی ندارد را حقوق ملی توجیه

و مشروع نمی‌کنند. اما «اسلام»، بمثابة ایدئولوژی که رژیم مدعی است به ایران امکان داده است «ابرقدرت منطقه» بگردد، چگونه بتواند تسلیم نامه وین را توجیه و مشروع کند؟

آقای خامنه‌ای که خود را ناگزیر از موافقت با قرارداد می‌بیند، می‌خواهد که:

الف. مسئولیت ادامه دادن بحران تا شکست و تسلیم به پای او نوشته نشود. و
ب. مهار رژیم در دست او و سپاه پاسداران بماند. و
ج. رابطه با امریکا و غرب همچنان در وضعیتی بماند که از انقلاب بدین سو، به «رهبر» رژیم امکان داده است سیاست سازش در نهان و ستیز در علن را ادامه دهد.

در برابر، تمایل موافق پایان دادن به بحران اتمی، بهای آن هرچه باشد، موافق پایان بخشیدن رابطه ستیز و سازش کنونی با امریکا است. شعارش اینست: هر توافقی از توافق نکردن بهتر است. و آقای روحانی نیز می‌گوید و صریح که روابط ایران با امریکا نمی‌تواند در وضعیت کنونی بماند. اینک دو طرف بطور آشکارتری نظرهای خویش را مطرح می‌کنند:

*** دو اتحاد یکی با روسیه و احتمالاً چین و دیگری با امریکا و غرب: هم اکنون، در منطقه، جبهه‌بندی‌ها شکل گرفته‌اند:**

۱. جبهه مرکب از دولت سعودی و یکچند از کشورهای خلیج فارس و اسرائیل و محافظه‌کاران جدید و تا اندازه ای مصر با این دست آویز که ایران در کار ایجاد «هلال شیعه» (ایران و عراق و سوریه و لبنان) و تسلط بر منطقه است، شکل گرفته است. اعضای این جبهه در جنگ‌های سوریه و عراق و اینک یمن حضور دارند.

۲. تمایل مخالف حتی عادی کردن رابطه با امریکا، بر این است که همکاری ایران و روسیه در سوریه کارساز بوده است بنابراین می‌توان یک جبهه با شرکت روسیه و احتمالاً روسیه و چین تشکیل داد. با این اتحاد، می‌توان بساط داعش و القاعده را از کشورهای عراق و سوریه و یمن برچید و «هلال شیعه» را پدید

آورد. با آن‌که برخی از مقام‌های رژیم تکذیب می‌کنند که ایران قصد تشکیل «هلال شیعه» را داشته باشد، محمد علی جعفری، فرمانده کل سپاه می‌گوید: هلال شیعه در حال شکل گرفتن است. آنچه واقعیت جسته است، این است که این تمایل ایران را وارد باتلاق جنگ‌های منطقه کرده است.

۳. تمایل موافق پیش رفتن تا همکاری با امریکا و غرب، می‌پذیرد که هرگاه دست ایران در جنگ‌های منطقه بند شود، چهارمین بحران (بحران گروگان‌گیری و بحران جنگ ۸ ساله عراق با ایران و بحران اتمی و اینک بحران جنگ‌ها) و خطرناک‌ترین آنها از تشکیل رژیم ولایت فقیه بدین سو خواهد شد. این تمایل وارد شدن ایران در دسته بندی با روسیه و چین را زیانمند می‌داند و این‌طور استدلال می‌کند: نباید وضعیت کنونی را دائمی کرد. ویژگی وضعیت کنونی اینست که هر دو طرف از ایران می‌خورند و بخشی از هزینه انسانی و مالی جنگ‌های منطقه نیز بر دوش ایران است. اقتصاد ایران بدین خاطر که تحت تحریم‌ها هستیم، فلج است. وارد شدن در چنین اتحادی وضعیت را از این هم که هست بدتر می‌کند. حال این‌که اگر ایران به بحران اتمی پایان بدهد و وضعیت خود را با غرب دست کم عادی کند، می‌تواند از دو طرف امتیاز بگیرد. و به جای آن‌که وارد جنگ‌های منطقه بگردد، عامل پایان بخشیدن به این جنگ‌ها بگردد. از دید این تمایل، این سیاست غلط دوران احمدی نژاد است که سبب شده است دولت سعودی به اتحاد با اسرائیل تن در دهد.

*** وضعیت اقتصادی ایران در قبال روسیه و چین از سوئی و امریکا و اروپا از سوی دیگر:**

۱. نه چین و نه روسیه امروز، چین و روسیه دوران جانشینان استالین و مائو نیستند. همکاری آنها با غرب برضد ایران، در بحران اتمی، به ما می‌آموزد که منافع اقتصادی و ملاحظات سیاسی آنها مانع از آنند که بلوک بندی‌های دوران جنگ سرد را بازسازی کنند.

۲. بر فرض که روسیه و چین بخواهند آن بلوک‌بندی را بازسازی کنند، وارد شدن ایران در این بلوک‌بندی، سبب ماندن ایران در موقعیت خصم و تشدید کنترل غرب و متحدانش بر ایران می‌شود. هم‌اکنون، ایران در محاصره پایگاه‌های نظامی و اطلاعاتی امریکا و اسرائیل است. در شرق ایران، در افغانستان بیشتر و در پاکستان کم‌تر جنگ است. در غرب ایران جنگ است. کشورهای خلیج فارس وارد در اتحاد برضد ایران شده‌اند و در آسیای میانه نیز وضعیت به سود ایران نیست.

۳. هم‌اکنون، همه ایران را می‌دوشند:

- ایران بازار چین و هند و روسیه گشته است. نفت را ارزان از ایران می‌خرند و کالاهای بی‌کیفیت خود را به ایران می‌فروشند. بخشی از تورمی که مردم ایران بهای آن را با فقر روزافزون می‌پردازند، نتیجه وضعیت تحریم و قراردادن در موقعیت خصم است. و

- ایران با کشورهای واقع در سواحل خلیج فارس، در ۸ منبع نفت و گاز شریک است. آنها استخراج می‌کنند و دیناری هم به ایران نمی‌دهند. و ایران امکان بهره‌برداری از این منابع را ندارد. بطور قطع، رقم زیان ایران در طول سالها، از صدها میلیارد دلار بیشتر بوده است.

- بدین‌خاطر ایران تحت رژیم تحریم‌ها است و نمی‌تواند تکنولوژی لازم را خریداری کند، توانا به بهره‌برداری بهینه از منابع نفت و گاز خود نیست. بابت غیر قابل استخراج شدن منابع نفت، برابر محاسبه، حدود ۷۰۰ میلیارد دلار زیان دیده است. و چون تجهیزات پخش بنزین نیز فرسوده‌اند، یک سوم بنزین تلف می‌شود.

- در دریای مازندران، توافقی را که میان ایران شوروی سابق امضاء شده‌اند، طرف روسی رعایت نمی‌کند، سهل است، ایران توانائی مطالبه سهم خود را بعنوان کشور ساحلی نیز ندارد. زیرا در وضعیتی نیست که با روسیه مقابل شود. این ناتوانی را در قبال کشورهای آسیای میانه هم دارد. در حقیقت، سیاست رژیم در این کشورها تابع سیاست روسیه در این کشورها است.

- ایران در نفت دریای شمال شریک است اما تا امروز، مردم ایران نمی‌دانند حساب و کتاب این مشارکت چیست؟
- بدین خاطر که بودجه عظیم دولت تناسبی با بدنه ضعیف اقتصاد کشور ندارد و قدرت خریدی که دولت توزیع می‌کند را تولید داخلی جذب نمی‌کند، وانگهی بیابان شدن ایران، سبب نیازمند شدن به واردات کشاورزی است، رژیم ناگزیر شده‌است دروازه‌ها را بروی واردات بگشاید.
- افزون بر این، بنابر برآورد رژیم، سالانه ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار نیز کالاهای قاچاق وارد کشور می‌شوند.

* وضعیت سیاسی - نظامی ایران در منطقه:

- حضور ایران در کشورهای منطقه، خواه در شرق و چه در غرب، یک مشخصه دارد و آن نفت و گاز و پول و اسلحه دادن است:
۱. در شرق، به پاکستان گاز ارزان می‌فروشد و به افغانستان نفت ارزان و امتیازهای اقتصادی می‌دهد. و
 ۲. در غرب ایران، بیش از همه به سوریه کمک مالی و نفتی و تسلیحاتی و نفرتی می‌کند. به حزب‌الله لبنان و سازمان‌های فلسطینی کمک مالی و تسلیحاتی می‌کند. و در عراق، حضور نظامی دارد. دورتر، در یمن، نیز حضور دارد. هرچند این حضور بیشتر تبلیغاتی است و کمک مالی و تسلیحاتی ناچیز است.
 ۳. سپاه قدس برای مأموریت‌های برون مرزی تشکیل شده است و در کشورهای بالا حضور دارد. در برابر، کشورهای «دشمن» (اسرائیل و دولت سعودی و شیخ‌های خلیج فارس) از گروه‌های مسلح برضد ایران حمایت می‌کنند.
 ۴. ایران به ترکیه گاز ارزان می‌فروشد و بازرگانی دو کشور تا بخواهی بسود ترکیه است. و دو کشور، در سوریه بطور آشکار و در آسیای میانه و نیز در خاورمیانه، نیمه آشکار رو در روی یکدیگر هستند.
 ۵. ایران با دولت سعودی و شیخ بحرین رابطه‌ای دارد که صفتی جز خصمانه نمی‌توان بر آن نهاد. شیخ نشین‌های دیگر، مثل امارات متحده عربی و قطر در

همان حال که واسطه بازرگانی غرب با ایران و مفر بخشی از سرمایه‌هائی هستند که از ایران می‌گریزند، با دست‌آویز کردن «خطر ایران»، به اتفاق دولت سعودی و کویت، بزرگ‌ترین خریدار اسلحه از آمریکا شده‌اند.

۶. ایران با اسرائیل، در طول مدت جنگ ۸ ساله، روابط پنهانی گسترده داشتند. اسرائیل واسطه فروش اسلحه به ایران بود. اما بخصوص در حکومت احمدی نژاد، رابطه خصمانه شد. دقیق بخواهی، گرایش‌های افراطی دستیار یکدیگرند. «اصول‌گرایان» ایران و حزب نتان یاهو و حزب‌های افراطی‌تر اسرائیل و محافظه‌کاران جدید آمریکا، بطور مستمر، مواضعی می‌گیرند و تدابیری را اتخاذ می‌کنند و به اجرا می‌گذارند که سبب تقویت یکدیگر می‌شوند. بحران اتمی مثال بارز تعادل برپا نگاه دارنده‌ای از این‌گونه است.

۷. تعادل قوای نظامی، حتی بدون لحاظ کردن پایگاه‌های آمریکا در خلیج فارس، بسود ایران نیست. بودجه نظامی ایران نیز بسیار کم‌تر از بودجه نظامی کشورهای نفت خیز عرب است. با وجود این،

۸. برابر قسمت‌های محرمانه قرارداد وین، اینک ایران حضور نظامی خود را در جنگ سوریه علنی کرده است و به کنفرانس‌ها بر سر سوریه دعوت می‌شود.

*** وضعیت مذهبی - نژادی - قومی کشورهای منطقه:**

در خود ایران، چند قوم زندگی می‌کنند. از لحاظ مذهبی یک اقلیت سنی مهم نیز در ایران وجود دارد. در ایران و دیگر کشورها اقلیت مسیحی نیز وجود دارد. در ایران، زردشتیان و یهودیان نیز زندگی می‌کنند. مردم کشورهای منطقه نیز از قوم‌ها و نژادها و مذاهب‌ها متشکل هستند. اما بارزترین اشتراک کشورهای منطقه استبدادی بودن رژیم‌ها و اقلیت بودن آن‌ها و وابستگی ملتها به دولت‌ها در زندگی اقتصادی خویش است:

۱. اگر دموکراسیها دولت‌هائی دارند که بودجه‌های آنها برداشتی از تولید داخلی است، کشورهای نفت خیز، دولت‌هائی دارند که بودجه آنها از فروش و پیش فروش ثروت‌های کشورهای خویش است. این امر، رابطه ملت با دولت را تغییر داده است: دیگر دولت در بودجه خود به ملت متکی نیست اما اقتصاد

ملت وابسته به دولت است. همین وارونه شدن رابطه، یکی از عوامل محروم ماندن این ملتها از دموکراسی است. و

۲. در ایران، در واپسین انتخابات ریاست جمهوری، نامزدی (سعید جلیلی) که معرف ولایت مطلقه فقیه بود، ۴ درصد کل دارندگان حق رأی را بیشتر بدست نیاورد. رژیم استبدادی است و البته تن به انتخابات آزاد نمی‌دهد. اما هربار که خود را در خطر می‌بیند (انتخاباتی که خاتمی را به ریاست جمهوری رساند بعد از رأی دادگاه برلین در باره کشتار رهبران کرد در رستوران میکونوس و انتخابات ریاست جمهوری که روحانی را به ریاست جمهوری رساند)، چاره را در ناگزیر کردن مردم در انتخاب میان بد و بدتر می‌بیند (رأی دادن به روحانی از ترس رئیس جمهوری شدن جلیلی). این مشخصه رژیم سبب شده است که در درون آن «اصلاح طلبان» شکل بگیرند با روش کردن «فشار از پائین یعنی از طریق مردم و سازش در بالا». و

۳. در شرق ایران، افغانستان یک اقلیت شیعه و یک اکثریت سنی دارد و مردمش از سه قوم عمدۀ (پشتون که اکثریت دارد و تاجیک و ازبک) تشکیل می‌شود. و

۴. در عراق، عرب و کرد دو جزء بزرگ ترکیب جامعه و ترک جزء کوچک آن است. در جامعه عراقی، اکثریت شیعه و اقلیت سنی دارد و مسیحی نیز وجود دارند.

۵. در سوریه، نیز عرب و کرد و دروزی و ترکمن زندگی می‌کنند. علوی‌ها اقلیت هستند. اکثریت سنی است. در لبنان نیز شیعه و سنی و عرب و دروزی زندگی می‌کنند. در ترکیه نیز، اکثریت بزرگ ترک و سنی و اقلیت کرد و سنی و نیز یک اقلیت مهم علوی زندگی می‌کنند. وضعیت در عربستان و یمن و مصر نیز چنین است.

این واقعیت سبب شده است رابطه قوایی از طریق اکثریت و اقلیت‌ها برقرار بگردد:

• دولت سعودی برگ اکثریت سنی را در کشور سوریه و برگ اقلیت سنی را در عراق و یمن و لبنان بازی می‌کند. و

- رژیم حاکم بر ایران، در افغانستان برگ اقلیت شیعه هزاره و تاجیک را و در عراق و لبنان و یمن برگ اکثریت شیعه و زیدی (در یمن) و در سوریه برگ اقلیت علوی را بازی می‌کند.
 - ترکیه در کشورهای آسیای میانه برگ اکثریت ترک زبان و در کشورهای عرب منطقه برگ اکثریت سنی را بازی می‌کند.
 - کردها که بانیان ایران بوده‌اند در حال حاضر عمده در ایران و عراق و ترکیه و سوریه زندگی می‌کنند و میان آنها، هم تمایل به خود مختاری وجود دارد و هم تمایل به ایجاد یک کشور کرد.
- حاصل بازی کردن با این برگ‌ها - که هم امریکا و اروپا و هم روسیه و هم اسرائیل و هم بمقدار کمتری چین در بازی با برگ‌ها شرکت دارند - وضعیت کنونی منطقه، یعنی استبداد و جنگ و برباد رفتن ثروتها و برجماندن فقر و خشونت (در شکل ترور و جنگ و اشکال دیگر) است. این وضعیت گویای تعادل ضعف‌ها است:

*** بحران اتمی و وضعیت منطقه بیان گر تعادل ضعف‌ها است:**

دیدیم که ایران در موقعیت مسلط نیست. زیرا به همه کشورها، حتی به کشورهایی که رقیب آنها را منطقه نفوذ ایران می‌خواند، باج می‌دهد و در ازای آنچه می‌دهد، هیچ نمی‌ستاند. در موقعیتی نیست که بتواند چیزی بستاند (حتی حرف غرامت جنگ ۸ ساله نیز بمیان نیست). همین موقعیت را عربستان دارد. پنداری برای توزیع درآمد نفت، راهکاری جز مرگ و ویران‌گری نیست. ترکیه با این‌که اندک می‌دهد، از جنگ سوریه زیان می‌بیند. در عوض، از کردهای عراق، نفت ارزان دریافت می‌کند.

پرسش مهم اینست: رژیم‌هایی که از راه دادن نفت و پول و اسلحه، بایکدیگر مقابله می‌کنند، چرا این‌کار را می‌کنند؟ هرگاه ایران اقتصادی تولید محور می‌داشت، می‌شد این احتمال را داد که با مسلط شدن بر کشورهای منطقه، بازار برای فرآورده‌های خود ایجاد می‌کند و یا از آنها امتیازهای بهره‌برداری از گاز و نفت می‌گیرد. اما فاقد این اقتصاد است و خود در پی

شرکت‌های نفتی است برای دادن امتیاز بهره برداری به آنها. عربستان نیز خود بازار است و فاقد اقتصاد بازار طلب. اما ترکیه می‌تواند به توسعه بازار خود چشم داشته باشد.

پس چرا این رژیم‌ها بکاری مشغولند که عقلانی نمی‌نماید؟ دلیلی جز نیاز به خارج برای برجا ماندن در داخل وجود ندارد. توضیح این‌که هم رژیم ایران و هم رژیم سعودی و هم شیخ‌های شیخ‌نشین‌ها و هم مصر، رژیم‌های تک پایه هستند. در مورد ایران، باید دانست که استبداد تاریخی آن بر سه پایه داخلی و یک پایه خارجی استوار بود: پایه ایل‌ها و بزرگ مالکان و پایه سلطنت و پایه روحانیت. پایه خارجی، در دوران امپراطوری، سلطه ایران بر کشورهای مجاور و پس از آن، در موقعیت زیر سلطه، ایجاد تعادل با قدرت‌های خارجی از راه امتیاز دادن. اما از این سه پایه داخلی پایه ایلی و بزرگ مالکی از میان رفته‌اند. پایه سلطنت نیز از میان رفته است. تنها پایه روحانیت برجا است که بخشی از آن نیز با رژیم ولایت فقیه موافق نیست. این پایه که در درونش نیز رویارویی‌ها وجود دارند، یا باید، از رهگذر دموکراسی، بر رأی اکثریت تکیه کند و یا ضعف خود را با ایجاد تعادل با قدرت‌های خارجی جبران کند. گروگان‌گیری و تضعیف ارتش که سبب حمله قشون صدام به ایران با چراغ سبز امریکا شد و جنگ ۸ ساله و بحران اتمی و اینک وارد شدن به بحران جنگ در منطقه و رابطه ستیز و سازش با غرب و امتیاز دادن به روسیه و چین و... همه و همه، تعادل با خارج برای تثبیت رژیم در داخل است.

رژیم سعودی و رژیم مصر در موقعیتی مشابه رژیم ایران قرار دارند. با این تفاوت که دولت سعودی‌ها چندین برابر ایران پول دارند و رژیم مصر، از دولت سعودی تغذیه می‌شود. در داخل بیش از آن بی‌ثبات است که بتواند وارد جنگ‌های منطقه بگردد. هرگاه وضعیت داخلی خویش را تثبیت کند، می‌تواند در ازای دریافت پولی هنگفت، قوای خود را در جنگ‌های منطقه وارد کند.

بدین‌سان، خارجی شدن دولتهای (exteriorisation) منطقه نسبت به جامعه‌های خود و ضعف بنیادی آنها در درون کشورهای خود، ناگزیرشان کرده است از راه تعادل با قدرت‌های منطقه و نیز قدرت‌های جهانی و تعادل ترس با مردم خود، به خود ثبات نسبی و دوام ببخشند:

* تعادل در درون رژیم و تعادل ترس بامردم:

درآنچه به ایران مربوط می‌شود، رژیم هم در درون خود و هم با مردم ناگزیر از ایجاد تعادل برپایه ترس است:

۱. دولت مرکزی استبدادی قوی، برای این‌که ایران را از خطر تجزیه حفظ کند. در طول تاریخ ایران، توجیه‌گر استبداد در داخل، خطر تجزیه و لزوم دولت قوی برای جلوگیری از بروز این خطر بوده است. هم‌اکنون نیز، هم رژیم ایران و هم رژیم‌های استبدادی کشورهای منطقه خطر تجزیه را توجیه‌گر وجود خود کرده‌اند. با توجه به این واقعیت که اسرائیل نقشه کشورهای منطقه را بر اساس کثرت اقوام و مذاهب تهیه کرده و این کشورها را «موزائیک» می‌داند و با توجه به این واقعیت که وزارت دفاع امریکا نیز همانند این نقشه را دارد، ترس از تجزیه یکی از مهم‌ترین ترس‌های مردم هریک از کشورهای منطقه است و رژیم‌ها این ترس را تا بخواهی تشدید می‌کنند.

وضعیت بی‌ثبات کشورهای منطقه می‌گوید که این راه‌حل هم مانع بزرگ رشد و هم عامل نظامی شدن جامعه‌ها و هم سبب ماندن کشورها در لبه پرتگاه تجزیه است و هم قابل دوام نیست. قابل دوام نیست زیرا تا دوده‌ه پیش از پایان قرن بیستم، قدرت‌های جهان با دولت‌های مرکزی «قوی» سازگار بودند. اینک که قدرت پیشین را ندارند، منافع خود را با تجزیه کشورهای منطقه حداقل ناسازگار نمی‌بینند.

اما ترس از تجزیه، تنها ترس نیست. بحران اتمی دو ترس دیگر برآن افزود: ترس از حمله نظامی به ایران و ترس از تشدید تحریم‌ها و دائمی شدن آنها. براین سه ترس، حمله نظامی امریکا به عراق و افغانستان و وضعیت سوریه و یمن ترس چهارمی را بوجود آورد و آن ترس از گرفتار شدن به سرنوشت این کشورها است. هرگاه بی‌کاری روز افزون و ترس از بیابان شدن ایران (وزیر کشاورزی اسبق ایران هشدار می‌دهد هرگاه اقدامی جدی نشود، از ده سال دیگر، غیر قابل سکنی شدن ایران شروع می‌شود و از ۲۰ سال ببعده،

۵۰ میلیون از جمعیت ایران باید شروع به مهاجرت کنند). رژیم که خود نیز از جنبش همگانی مردم ایران می‌ترسد، مرتب این ترسها را تشدید می‌کند. و ۲. در درون رژیم، از آغاز، مکانیسم تقسیم به دو و حذف یکی از دو، مکانیسم ایجاد تعادل درونی بوده است. هم اکنون، سران گرایشی که باید حذف شوند، آقایان هاشمی رفسنجانی و میر حسین موسوی و خاتمی و کروی و دستیاران نزدیک آنها هستند.

در همان حال، رژیم با تمام توان خود در سانسور آکترناتو جانبدار دموکراسی می‌کوشد. زندانی کردن‌ها و ترورها نیز سانسور را همراهی می‌کنند.

*** تعادل با قدرت‌های جهانی و کشورهای منطقه:**

همانطور که توضیح دادم، رژیم ولایت مطلقه فقیه تعادل عمومی را با امتیاز دادن به همه برقرار می‌کند. قرارداد وین نیز بر پایه امتیاز دادن به همه منعقد شده است. با وجود این،

۱. با روسیه و چین، از موضع ضعف تعادل برقرار کرده است. روسی و کره‌ای و چینی کردن تسلیحات ارتش و سپاه حاصل این‌گونه تعادل است. به این تعادل نه تنها از نظر اقتصادی نیاز شدید دارد، بلکه بدین خاطر هم که تعادل با کشورهای منطقه بر این تعادل استوار می‌شود، بهمان شدت نیاز دارد. و

۲. تعادل با امریکا و غرب، تا امروز، از راه سازشهای پنهانی و ستیزهای علنی برقرار می‌شده است. بنابراین که بسا امریکا سود خود را در این نمی‌بیند که منطقه تحت هژمونی اتحاد دولت سعودی و متحدانش در خلیج فارس با اسرائیل قرار گیرد، گرایش جانبدار رسیدن به تفاهم با امریکا، خواهان تعادلی از نوع دیگر است: رها شدن از وابستگی یک جانبه به روسیه و چین و بی‌نیاز شدن از تعادل با کشورهای منطقه، عمده از راه جنگ و ترور.

قسمتی دیگر از قرار و مدار محرمانه ضمیمه قرارداد وین این است که امریکا پذیرفته است درصدد برانداختن رژیم ولایت مطلقه فقیه برنیاید. آقای هاشمی رفسنجانی بر اینست که به شرط تحول رژیم، امریکا پذیرفته است آن را سرنگون نکند و آقای خامنه‌ای بر این است که امریکا رژیم را همین که هست پذیرفته است. بدین خاطر است که

او به تعرض و سرکوب گسترده روی آورده است و از هم اکنون مشغول مهندسی دو «انتخابات» مجلس و مجلس خبرگان است.

۳. تعادل با کشورهای منطقه، از راه ایجاد «هلال شیعه» یا «کمربندی شیعه» که رژیم را قادر به اعمال هژمونی بر کشورهای منطقه کند، هدف رژیم از جنگ ایران و عراق بدین سو بوده است. اما حاصل آن اینست که کشورهای تشکیل دهنده این کمربند، یعنی عراق و سوریه، ویرانه گشته اند و داعش، تا در این دو کشور هست، تشکیل کمربند را ناممکن می کند.

۴. جای برنامه اتمی در برقراری این تعادلها کجاست؟ بدون کمترین تردید، ایران با داشتن نفت و گاز و آفتاب و آب و باد نیازمند برق اتمی نیست. و اگر نیاز تنها استفاده از اتم در تولید برق بود، احتیاج به ایجاد تأسیسات زیر زمینی نبود. درآغاز، سلاح اتمی هدف بوده است. بگمان تصمیم گیرندگان، ایران مجهز به سلاح هسته ای، موفق به برقراری کارسازترین تعادلها در خارج بقصد تثبیت خود در داخل می شود. اگر تا امروز رژیم نتوانسته است توضیح سر راستی در باره فعالیت های اتمی مخفیانه خود بدهد، بدین خاطر است که چنین توجیهی وجود ندارد. بخصوص که کشورهای اروپائی «بسته امتیاز» به ایران دادند که استفاده صلح آمیز از اتم را در بر می گرفت و رژیم آنرا نپذیرفت. دانستنی است که بتازگی، دو مقام، یکی آقای هاشمی رفسنجانی که بانی برنامه اتمی و آغاز کننده بحران بوده است و دیگری آقای صالحی که رئیس سازمان انرژی اتمی ایران است، هریک به زبانی، پذیرفتند که ایران قصد تولید بمب اتمی را داشته است.

*** فرآورده تعادل ضعفها و راه کاری که می توان پیشنهاد کرد:**

سه وضعیت در کشورهای منطقه تجربه شده اند:

۱. جنگ و ترور با استفاده از اقلیتها و یا با تکیه بر اکثریتها که اینک در افغانستان و عراق و سوریه و یمن و لیبی جریان دارد و می تواند به کشورهای دیگر نیز سرایت کند. و

۲. دست آویز کردن این جنگها و خطر تجزیه برای استقرار دولت های مرکزی قوی و سرکوب گر. نمونه ایران و عربستان و مصر و تا حدودی ترکیه.

این دو راهکار تجربه شده‌اند و حاصل آن استبدادهای ضد رشد و جنگ مرگبار و ویران‌گر بوده است و خواهد بود.

۳. استقرار دموکراسی برپایه اصول استقلال و آزادی و رشد برمیزان عدالت اجتماعی و شهروند برابر و برخوردار از حقوق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شناختن همه ساکنان کشورهای منطقه، بدون تبعیض و قبول حق مشارکت هریک از اقلیت‌ها در اداره امور جامعه خویش.

راهکار سوم، بطورکامل در هیچ‌یک از کشورهای منطقه بعمل در نیامده است. اما در ایران، در دوره‌های کوتاهی که بطور نسبی دموکراسی برقرار بوده است، هیچ‌یک از دو وضعیت اول و دوم بوجود نیامده است. بنابر تجربه ایران، دموکراسی بر اصول یاد شده، هم ایران را از تعادل بر اساس ضعف با قدرت‌های خارجی بی‌نیاز می‌کند و هم از تعادلی از نوع تعادل کنونی با کشورهای منطقه بی‌نیاز می‌کند و هم زور و ترس را بمثابه پایه رابطه دولت با ملت با پایه حقوق جانشین می‌کند.

این راهکار بکار کشورهای دیگر منطقه و نیز کشورهای غرب نیز می‌آید هرگاه بخواهند خویشان را از سلطه‌گری، بنابر این، از دشمن تراشی و القای ایدئولوژی و از مدار بسته خشونت که ترور یکی از اشکال آن است، رها سازند.

وضعیت سنجی نود و دوم:

(گزارش از ایران) سپاه در همان حال که در درون مانع بزرگ رشد شده است، کشور را در باتلاق جنگ در منطقه فرو می برد

۱۰ دسامبر ۲۰۱۵ برابر ۱۹ آذر ۱۳۹۴

سی و هفت سال از انقلاب گذشت و نهادی که به آن شجره طیبه گفته می شد، به بافتی سرطانی به نام سپاه پاسداران تبدیل شده است که تقریباً تمامی کشور را فرا گرفته است. اگر دوائی برای آن پیدا نشود موجب مرگ و نابودی کشور خواهد شد.

آمار ارایه شده از بی آبی، نابودی جنگل ها، کوهها، سواحل دریا، سد سازی های بی رویه و اشتباه، فساد مالی، ترور، شکنجه، اعدام های مخفیانه، اختلاس های چند هزار میلیاردی، سرمایه گذاری در کشورهای خارجی، دخالت در سرنوشت مردم کشورهای منطقه، ایجاد جنگ ها میان شیعه و سنی در منطقه، هزینه های میلیارد دلاری برای حفظ موقعیت در منطقه، هزینه های چند صد میلیارد دلاری برای دستیابی به بمب هسته ای، هزینه های چند ده میلیاردی برای تقویت توان نظامی و سرکوب مردم، دخالت در انتخابات مختلف، شرکت در قاچاق، مصادره اموال ملت، تاسیس بانکهای وابسته و گسترش رباخواری اسلامی و... همه و همه نشان می دهند که این سرطان به مرحله خطرناکی رسیده است و دیگر کسی هم قادر به کنترل آن نیست، نه خامنه ای و نه روحانی و نه قدیمی های سپاه.

این نیرو اگر به همین شکل ادامه دهد قطعا ایران را به سمت جنگی ناخواسته به پیش خواهد برد و آنچه بر سر سوریه، لیبی، عراق، یمن، سودان، لبنان و... آمد، بر سر ایران هم خواهد آمد.

تا زمانی که خمینی زنده بود، این غده سرطانی قابل کنترل بود و به دلیل روحیه شخص خمینی، کسی از سرداران جرات دم تکان دادن را نداشت اما به محض مرگ خمینی و بر سر کار آمدن شخص بی جریزه ای چون علی خامنه‌ای، به دلیل مطلقه شدن ولایت، نیاز به قدرت نظامی پیدا کرد. موقعیت خمینی را نیز نداشت و این امر نیاز او را به سپاه بیشتر نیز می‌کرد.

خامنه‌ای که هم اینک متوجه اشتباه خود شده‌است در آن زمان، برای اینکه سپاه دهه شصت را وابسته به ولایت خود نماید، دست افسران آن را در امور اقتصادی، امنیتی، اطلاعاتی و قضایی آنچنان بازگذاشت که تقریبا بر کلیه امور اقتصادی، امنیتی و قضایی کشور سلطه یافتند و هم اینک با استفاده از آن قدرت، امور سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... را در دست دارند و به هر شکل که بخواهند در کشور مشکل ایجاد می‌کنند و در سیاست کشورهای دیگر نیز. این نیرو به دلیل ساختار حاکمیتی و قوانین حاکم بر آن، در قانون اساسی، نیرویی انقلابی محسوب می‌شود که خود را حافظ انقلاب می‌داند و برای نگاهداری حاکمیت آنچه را می‌خواهد می‌کند. بنابراین می‌توان گفت که حتی نظام جمهوری اسلامی را نیز گرفتار قدرت طلبی خود و روش‌های متناسب با آن (انواع ترور و سرکوب و فساد) نموده است. کما اینکه دیده شد در حالی که نظام (شخص خامنه‌ای و حکومت حسن روحانی) در تلاش بودند مشکل هسته ای را «حل» کنند، فرماندهان سپاه، در سخنرانی‌ها مخالفت خود را با آن اعلام می‌کردند و در مجلس با وجود «فرمان رهبر»، به مخالفت با آن پرداختند و در مواقع خاص مانورهای موشکی انجام داده و شهر موشکی را به نمایش گذاشتند تا به جهانیان بفهمانند حتی شخص خامنه‌ای هم کاره ای نیست و اگر قرار است مذاکره ای صورت گیرد این ما هستیم که باید وضعیتمان اول مشخص شود و منافعمان حفظ گردد. سپاه به مقامات رژیم صریح می‌گوید: هر کاری که می‌خواهید بکنید، بشرط اینکه به سهم ما، دست نخورد.

سپاه، با توجه به نیروهای زیر مجموعه خود، از جمله سازمان بسیج، سازمان اطلاعات، سپاه قدس، معاونت خود کفایی و انواع و اقسام قرارگاه ها و مقرها و...، تبدیل به حکومتی نظامی شده که حاکمان سیاسی توان مقابله با آنها ندارند. این بلا گریبان خامنه‌ای را نیز گرفته است. حالا دیگر، سپاهیان بدشان نمی آید خامنه‌ای بمیرد. زیرا ولی فقیهی دست آموزتر «انتخاب» خواهند کرد. خوانندگان احتمالا در جریان «انتخاب» خامنه‌ای، به استناد نامه جعلی و گرفتن مدرک مرجعیت او با زور اسلحه سپاه از حوزه علمیه قم هستند. با توجه به آن سابقه، برای سپاه کاری ندارد که این بار نیز از مجلس خبرگان، برای کسی که می خواهد رهبر کند رأی بستاند.

نیاز دوطرفه خامنه‌ای و سپاه به یکدیگر موجب شد که سپاه سازمانی فراگیر پیدا کند. زیرا سران رژیم به خوبی از نفرت مردم نسبت به خود آگاه بودند و حاکمان، برای حفظ خود، نیازمند قدرت اسلحه بودند. خامنه‌ای با واگذاری امتیازات بی حد و حصر به سپاه، این قدرت حامی را بدست آورد. سپاه بعدها سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را فراگرفت و این فراگیری سبب تشدید نفرت مردم شد. نفرت، هم از رژیم، و هم از سپاه. حاصل این است که رژیم به زور اسلحه و گسترش فساد و ترس ها برجا است.

در چند سال اخیر، خامنه‌ای، برای حفظ رژیم، با وجود حمایت سپاه پاسداران مجبور به تن دادن به خواست قدرت های جهانی شده و به قرارداد وین تن داد. به قراردادی تن داد که از همه خطوط قرمز رسم شده توسط خود او نیز عبور کرد. اینک مشکل خامنه‌ای مهار سپاه شده است. اما چه راه هایی پیش پای خامنه‌ای هستند؟ او با وجود نیاز شدید به سپاه، چگونه می تواند آن را مهار کند؟:

- واگذاری امتیازات بیشتر به سپاه.
- قرار دادن برخی سرداران قدیمی و مطمئن در رأس سپاه، همان کاری که با بازگرداندن رضایی و صفوی انجام داد.
- به سر کار آوردن حکومتی که توان مقابله با سپاه را داشته باشد. بسا حسن روحانی را به این دلیل آورد که اولاً مسئله هسته‌ای را حل کند و ثانیاً سپاه را کنترل کند.

این روزها، ولی فقیه مطلقه هر چه در توان دارد بکار می برد تا مگر به سران سپاه بفهماند که ما مجبور به ایجاد رابطه با جهانیان هستیم و نیازمند برقراری رابطه اقتصادی با آنها می باشیم. اما این فرماندهان، برای فرار از مهار خودی ها (خامنه‌ای و حکومت و برخی سرداران) و خارجی ها (فشارهای امریکا و...) به سمت روسیه سوق پیدا کرده اند. به گونه ای که در ماجرای سوریه، افراد سپاه، در کنار افراد حزب الله لبنان و نیروهای سوریه تحت فرماندهی فرماندهان ارتش روسیه، می جنگند.

سران سپاه به خوبی دریافته‌اند که دستگاه اداری کشور و سران و کادرهای رژیم خواهان آنند که، سپاه، به تدریج از صحنه اقتصادی و سیاسی ایران کنار برود. اما آنها نمی‌خواهند تسلیم این خواست بگردند. از این رو، به شدت در تلاش کسب کرسی‌های بیشتر در مجلس برای حفظ قدرت و در مجلس خبرگان رهبری برای انتخاب رهبری جدید، بعد از مرگ خامنه‌ای هستند.

هنگامی که سپاه متوجه شد شخص «ولی مطلقه و رهبر فرزانه» هم در پی اجرای قرار داد وین است، بسیار نگران و ناراحت شد. سپاه می‌دانست چاره‌ای جز نوشیدن جام زهر تسلیم، بنابراین، امضا و اجرای قرارداد وین نیست، اما برای حفظ موقعیت خود، قیافه مخالف بخود گرفت و با انجام کارهای زیر، دندان نشان داد:

- مانورهای موشکی و وانمود کردن که کارش نقض قطعنامه شورای امنیت است؛

- افزایش حضور در کشورهای دیگر ولو جزء سری توافق وین است اما تظاهر به اینکه گویا علی‌رغم امریکا و غرب چنین می‌کند. با تظاهر بیش از اندازه به همکاری با روسیه، در جنگ سوریه، تظاهر را پررنگ‌تر نیز می‌کند؛

- شدت بخشیدن به سرکوب‌های داخلی.

- دست بکار مهندسی انتخابات شدن.

- تهدیدهای مختلف برای ممانعت از ورود سرمایه گذاران خارجی و حفظ موقعیت برتر اقتصادی خود در شرایط کنونی که فاقد شفافیت است.

- تحریک سازمان‌های وابسته، در کشورهای منطقه، برای تشدید فعالیتهای جنگی و تروریستی بقصد نقش دادن به خود در کشور و در منطقه.

* مقابله سپاه با حسن روحانی و حکومت او:

اگر فرض را بر این گذاریم که ریاست جمهوری یافتن حسن روحانی، از جمله، برای جمع و جور کردن دم پهن سپاه در سراسر کشور بوده است، خصومت روز افزون سپاه با حکومت حسن روحانی در زمینه‌های مختلف، قابل درک است. اینک که حسن روحانی و حکومت او نتوانسته‌اند در هیچ زمینه‌ای کاری جدی انجام دهند، لابد دانسته‌اند که کار اول، خلع ید از سپاه در هر چهار بعد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. رویارویی سپاه با حکومت از همان روز اول آغاز شد. گفته‌های سرداران سپاه صراحت داشت که آنها با حکومت حسن روحانی کنار نخواهند آمد. اختلافات حکومت با سپاه بالاخره کار را بر یکی از آن دو سخت خواهد کرد. اما این سپاه است که در حال حاضر از قدرت بیشتری برخوردار است. اگر روحانی نتواند سپاه را کنترل کند، وضعیت کشور همچنان وخیم‌تر خواهد شد و کشور بیش از پیش در باتلاق جنگ منطقه فرو خواهد رفت.

* اختلاف حکومت با سپاه در قلمرو اقتصاد:

از آنجا که سپاه پاسداران در طول دهه‌های گذشته از موشک‌سازی در این کشور تا ساخت داروهای بهداشتی را در کنترل خود دارد و با در اختیار داشتن قرارگاهها و جبهه‌های مختلف و... تقریباً اکثر منابع مالی را در اختیار دارد، حاضر نیست هیچ امتیازی را از دست بدهد و در این مورد تنها به چند برخورد کلامی سپاه با حکومت اشاره می‌شود:

• روحانی: «اگر اطلاعات، تفنگ، پول، روزنامه، خبرگزاری و دیگر مظاهر قدرت در یک نهاد جمع شود، ابوذر و سلمان هم که باشد، فاسد می‌شود». این سخنان روحانی قطعاً در مورد سپاه بوده است زیرا هیچ نهاد دیگری دارای چنین امکاناتی نیست

● جعفری (۲۵ آذر ماه ۹۳) : « در این خصوص از رئیس جمهور سؤال شده، گفته‌اند که منظور من سپاه نبوده است!! »

در همان جلسه، جعفری در مقام توجیه فساد اقتصادی سپاه، گفته است: «... سپاه با اقدام‌های ابتکاری تحریم‌های مربوط به محدودیت در حوزه تجهیزات را مرتفع می‌کرد. اما با این کار، واردات محدود می‌شد و برخی وارد کنندگان به همین علت جزو مخالفان سپاه قرار می‌گرفتند... نگاه قرارگاه سازندگی سپاه این طور بود که طرح‌های کلان و ملی را با دولت قرار داد می‌بست و به عنوان مجموعه بزرگ پیمانکاری طرف مقابل دولت می‌شد. اما، در عمل، سپاه بسیاری از شرکت‌های خصوصی را به کار می‌گرفت... در واقع سپاه مدیریت می‌کرد و شرکت‌های بخش خصوصی را که هم اکنون تعداد آنها به بیش از چهار هزار شرکت می‌رسد و در قرارگاه سازندگی با سپاه کار می‌کنند و رضایت هم دارند، به همکاری می‌گرفت». منظور سردار از ۴۰۰۰ شرکت همان شرکت‌هایی است که تحت نظر سردار یا سرداران تشکیل شده‌اند.

● حسن روحانی، در روز ارتش بدون اشاره مستقیم به سپاه پاسداران، گفته است: ارتش هیچ‌گاه وارد سیاست نشده و به دنبال سهم خواهی از دولت‌ها نبوده است.

باز او گفته است: «این مسئله خیلی مهم است که ایرانی‌ها در مثال‌های خود می‌آورند و می‌گویند: وقتی چوب را بلند کنی گریه دزده فرار می‌کند». به محض اظهار این سخنان، سهمیه بگیرها در صدد پاسخگویی برآمدند:

* رمضان شریف (مسئول روابط عمومی سپاه پاسداران)، در تهران، گفته است: «تلاش‌ها برای محدود کردن این نیرو را پروژه‌ای «شکست خورده» می‌دانیم». او می‌افزاید: «اتهام سهم خواهی به سپاه محدود کردن نقش‌های «قانونی! و انقلابی!» سپاه است.

● همان زمان، به دنبال این سخنان، محمد علی جعفری، فرمانده سپاه، از حکومت روحانی به خاطر بی‌اعتنائی به ظرفیت‌ها و پیشنهادهای سپاه و بسیج در راستای اجرای طرح «اقتصاد مقاومتی» انتقاد کرد. او گفت: «...منتقدان سپاه می‌خواهند از مسیر سیاسی یا فرهنگی، اقداماتی علیه انقلاب اسلامی

انجام دهند به همین دلیل طبیعی است که عملیات روانی و جوسازی علیه سپاه را شروع می‌کنند».

* اختلاف سپاه با حکومت بر سر مسائل هسته‌ای:

سپاه گرچه، در کنار و همراه خامنه‌ای، مسئول ادامه بحران اتمی تا شکست بوده است، اما همه کار می‌کند تا هم مسئولیت شکست و امضای توافق به پایش نوشته نشود و هم امکان ساختن بمب اتمی در آینده از دستش بدر نرود. بدین خاطر بود که سردار حسن کریم پور مشاور ارشد فرمانده سپاه قدس، گفت: ساختن بمب اتمی از ساختن یک عینک هم آسان‌تر است. هر زمان رهبر تحریم را بردارند، می‌توان بمب اتمی را ساخت. از دید سپاه، تحریم ساخت بمب اتمی، به اقتضای مصلحت روز بوده است. هر زمان رفع محظور شد، باید بمب اتمی را ساخت. به سخن دیگر، نه این بحران و نه هیچ بحران دیگری را نباید گذاشت مختومه بگردد.

انتشار گزارش آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که، بنابر آن، تا سال ۲۰۰۳ مسیحی، رژیم بطور سازمان یافته به کار تولید بمب اتمی بوده و از آن پس، تا سال ۲۰۰۹ به «پاره‌ای فعالیتها» همچنان، مشغول بوده است، قبول گزارش، ولو با اشاره به «نکات مثبت و منفی» آن، مسئولیت سران رژیم (خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی) و گردانندگان سپاه را در ایجاد بحرانی با هزینه‌ای چنین سنگین و تحمیل قرارداد وین به ایران، قطعی می‌کند. سخنانی از نوع سخنان حسن کریم پور، با وجود تعهد رسمی رژیم هم بنابر قرارداد وین و هم بنابر قطعنامه شورای امنیت بر این که هیچ‌گاه بمب اتمی نسازد، معنائی جز این ندارند که ایران باید همچنان در قید مراقبت‌های سلطه‌گر مآبانه این قدرتها بماند.

موضع‌گیری‌های روحانی و سران سپاه گویا هستند:

• روحانی (در همایش استانداران): «نباید فکر کنیم پس از حصول توافق می‌توانیم هر طور که بخواهیم حرف بزنیم.»

● جعفری: در روز جمعه ۳۰ مرداد ۹۴، در حاشیه جلسه قرارگاه تحول و تعالی سپاه، در واکنش به سخنان اخیر برخی از مسئولان: «...برخی معتقدند رفتارهای ما باید در چارچوب اراده دشمن تنظیم شود و می‌گویند ما هر طوری که می‌خواهیم نمی‌توانیم حرف بزنیم و عمل کنیم؛ چون دیگران در مقابل ما واکنش نشان می‌دهند».

● باز جعفری: «این اولین آثار زیر سؤال بردن عزت نظام و شور و شعور جامعه انقلابی و ملت مقاوم ما است که در اوج قدرت باید بر اساس این دیدگاه، رفتار خود را با عمل دشمن تنظیم کنیم!! و به تعبیری صریح‌تر این یعنی آغاز فرسایش استقلال و عزت نظام اسلامی و انقلابی ایران».

● جعفری: «کسانی که می‌خواهند با این سخنان مغایر با اصول انقلاب و فرمایشات رهبر معظم انقلاب اسلامی، روزه‌های جدیدی را برای نفوذ بیگانگان در کشور بگشایند، بدانند هرگز اجازه رشد و پیاده‌سازی چنین تفکری را نخواهیم داد».

● جعفری: «رهبران دشمنان بارها اعلام کرده اند که موضوع توافق هسته‌ای حتی می‌تواند زمینه را برای جنگ‌های احتمالی افزایش دهد و یا برای تصمیم‌گیری‌های نظامی، تسهیل ایجاد کند. و ما نباید این برداشت‌ها را ناشی از عوامل دیگری غیر از عواملی که برشمردم بدانیم.»

● جعفری: «پس از توافق هسته‌ای، دشمنی آمریکا با ما نه تمام شده و نه کاهش پیدا کرده است.»

* اختلاف سپاه و حکومت بر سر «انتخابات» آینده:

● روحانی: «شورای محترم نگهبان ناظر است نه مجری. مجری انتخابات دولت است. دولت مسوول برگزاری انتخابات است و دستگاهی هم پیش بینی شده که نظارت کند تا خلاف قانون صورت نگیرد. شورای نگهبان چشم است و چشم نمی‌تواند کار دست را بکند، نظارت و اجرا نباید مخلوط شوند؛ باید به قانون اساسی کاملاً توجه کرده و عمل کنیم».

- حسن روحانی: «این شورا در انتخابات تنها وظیفه «نظارتی» دارد».
- جعفری: «این‌گونه گویش‌ها که در آن تضعیف ارکان مؤثر انقلاب مثل شورای نگهبان را در پی دارد، خدشه به وحدت ملی و شعار برگزیده سال یعنی همدلی و هم‌زبانی است».
- جعفری: «کسانی که از مسیر همین شورا و با بلندنظری و منش غیرجناحی اعضای آن، فرصت ظهور در عرصه مدیریت کشور را یافته‌اند، باید گفتار سنجیده‌تری داشته باشند».

وضعیت سنجی نود و سوم:

ولایت مطلقه فقیه، جریان از خود بیگانگی آن توسط
قدرت و راه‌حلی که قدرت زدائی از اندیشه راهنما و
زبان و پندار و گفتار و کردار و رابطه‌ها است - بخش
نخست

۱۷ دسامبر ۲۰۱۵ برابر ۲۶ آذر ۱۳۹۴

انقلاب اسلامی در هجرت: این وضعیت سنجی را به لحاظ اهمیت به تمامی
که دارد و کمی طولانی است، در دو قسمت از نظر خوانندگان می‌گذرانیم:

* هاشمی رفسنجانی برای چندمین بار خبر از مرگ زود رس خامنه‌ای
می‌دهد و مجلسی که حق نظارت بر «رهبر» را نیز ندارد، به چکار می
آید و چرا باید در «انتخابات» بی‌حاصل و مهندسی شده شرکت کرد؟:

• نخست هاشمی بود که دو نکته «مهم» را در مصاحبه با ایلنا گفت: گروهی
تعیین شده‌اند، کسانی را که لیاقت رهبری دارند را برگزینند. و مجلس خبرگان
بر کار رهبر نظارت می‌کند. یافتن جانشین برای «رهبر»، یعنی اینکه احتمال
مرگ خامنه‌ای زیاد است. این اول بار نیست، یکبار هم از قول او گفته شد که
خامنه‌ای بیمار است و دو سال بیشتر زنده نمی‌ماند. در شمار اسنادی هم که
ویکیلیکس منتشر کرد، از قول او و دیگران آمده بود که خامنه‌ای بیمار است؛

اما نظارت بر کار رهبر، هم یعنی اینکه مجلس خبرگان بکاری می آید؛ پس به این دو دلیل، مردم در انتخابات شرکت کنید!

الا اینکه بنابر اطلاع موثقی که ما بدست آورده ایم، اعضای گروه تعیین شده در خط و ربط خامنه‌ای هستند و گزارش کار خود را نه به مجلس خبرگان، که به خامنه‌ای می‌دهند، و مأمور زمینه سازی برای جانشینی هستند که خط و ربط خامنه‌ای را داشته باشد. به سخن دیگر، وجود مجلس خبرگان به درد تعیین جانشین خامنه‌ای نمی‌خورد.

• اما در مورد نظارت مجلس خبرگان بر «رهبر»، نخست شیخ صادق لاریجانی به فریاد آمد که مجلس، حق نظارت بر «رهبر» را ندارد. رئیس قوه قضائیه «نادان چگونه بداند مجلس که برابر اصل ۱۱۱ «قانون اساسی» رژیم، حق عزل رهبر را دارد، بدون نظارت بر کار او، چگونه بداند که او به وظائف خود عمل می‌کند یا نمی‌کند؟ به دنبال شیخ صادق، کاظم انبارلویی، در روزنامه رسالت، هاشمی رفسنجانی را تهدید کرد که سرنوشت منتظری در انتظار او است. خانواده او را فاسدان و در خدمت بیگانه توصیف کرد.

آیا هر ایرانی نباید از خود بپرسد وقتی صرف گفتن این سخن که مجلس خبرگان بر کار «رهبر» نظارت می‌کند، سبب می‌شود کسی چون هاشمی رفسنجانی را که با دروغ و دغل خامنه‌ای را رهبر کرده است، با خطر حصر خانگی روبرو می‌کند، چرا باید در انتخابات مفتضح رژیم شرکت کرد و بدان مشروعیت بخشید؟ و بنگریم ولایت مطلقه فقیه چسان از خود بیگانه شده و جز زور در آن نمانده است:

*** ولایت فقیه، تابع متغیر قدرت است و خمینی را ناگزیر کرد ۵ نوبت نظر خود را تغییر بدهد:**

این واقعیت که خمینی ۵ نوبت نظر خویش را در باره ولایت فقیه تغییر داد، یک واقعیت است، و اینکه این تغییر نظر در رابطه با قدرت و قدرتمداری انجام گرفت، واقعیت دومی است. و واقعیت سوم این است که

اگر قدرت نبود که دین را به مالکیت خود در می آورد، تغییر نظر او بی محل و ناممکن می گشت:

• نخست، خمینی مخالف ولایت فقیه است. بنابر خاطرات منتظری (صفحه ۸۶)، او و مطهری نزد خمینی می روند و مسئله ولایت فقیه را با او در میان می گذارند. و او می گوید: ولایت تنها از آن معصوم است. و این دو می گویند: هرج و مرج پدید می آید و او پاسخ می دهد: تقصیر مسلمانان است، آنها باید خود را لایق ولایت معصوم کنند.

• در نجف، ولایت فقیه را تدریس می کند. بنابر آن، ولایت فقیه، یعنی اجرای قوانین اسلام. چون بنی صدر به او می گوید: «آیا این کتاب را نوشته اید تا که رژیم شاه، ابدی بگردد»، او پاسخ می دهد: من باب فتح باب نوشته ام تا امثال شما و مطهری طرحی آماده کنید. به خواست بنی صدر او متنی می نویسد و، در آن، از حقوقدانان و اسلام شناسان می خواهد طرحی برای دولت تهیه کنند. و

• سه روز بعد از ورود او به فرانسه، بنی صدر، ۱۷ مسئله که در مطبوعات داخل و خارج از ایران، در باره وضعیت مطرح بودند که ایران بعد از رژیم شاه ممکن بود پیدا کند، و پاسخهایی که باید به آنها داد را می نویسد و در اختیار خمینی می گذارد. دو سؤال، یکی در باره خطر استقرار فاشیسم مذهبی و دیگری در باره خطر تصرف دولت توسط روحانیان هستند. و موضع خمینی در هر دو مسئله، همان می شود که در نوشته بنی صدر آمده است: ولایت با جمهور مردم است و روحانیان در دولت دخالت نمی کنند. پیش نویس قانون اساسی نیز بر اصل ولایت جمهور مردم، تدوین می شود.

• بهنگام تشکیل مجلس خبرگان، تمرکز قدرت در خمینی آغاز شده است. طرح امریکایی گروگانگیری نیز انجام گرفته است و انگلیس نیز که استقرار دموکراسی در ایران را برای منافع خود و غرب در خاورمیانه خطرناک تشخیص داده است، توسط عمال خود، مسئله ولایت فقیه، از نوع مطلقه آن را پیش می کشد. با وجود اینکه خمینی شخصی است که قدرت در او متمرکز می شود، اما هنوز نه تجسم قدرت شده است، و نه او خود را تجسم قدرت می انگارد. از اینرو، قبولاندن طرح حسن آیت (ولایت فقیه با ۱۵ اختیار) ممکن

نیست. مقاومت بنی صدر و اقلیت مجلس و گفتگوهای او با منتظری، سبب می‌شود که به «نظارت فقیه» قانع شوند.

• و سرانجام، وقتی خمینی خود را تجسم قدرت می‌بیند، دم از ولایت مطلقه فقیه می‌زند. او در پاسخ به خامنه‌ای، مدعی ولایت مطلقه فقیه می‌شود. بعدها، منتظری، ولایت مطلقه فقیه را از مصادیق شرک می‌خواند.

برای اینکه خوانندگان نقش قدرت را در از خود بیگانه کردن دین، دقیق و روشن دریابند، یادآور می‌شود که نه اسلام جدید بود، و نه فقه. به سخن دیگر، احکام دین ثابت و شناخته بودند. متغیر، قدرت است و تابع این متغیر، دین است. بنابر این، وقتی این متغیر که قدرت است، نیست و امید به تحصیل آن نیز نیست، از دید خمینی، ولایت فقیه هم نیست. اما وقتی احتمال تحصیل قدرت پیدا می‌شود، ولایت فقیه نیز پیدا می‌شود. وقتی قدرت تحصیل می‌شود، فقیه، ولی می‌شود. چون قدرت در او متمرکز و او تجسم قدرت می‌شود، ولایت مطلقه فقیه مقدم بر احکام دین و حاکم بر آنها می‌گردد.

اما آیا ممکن نبود قدرت به تصرف دین درآید و دین مالک قدرت شود و بکارش برد؟ نه. زیرا قدرت از رابطه قوا پدید می‌آید و در این رابطه ترکیبی از زور و نیروهای محرکه بکار می‌رود. بدین سان، قدرت از ویرانی و از حق را ناحق کردن، پدید می‌آید. بنابراین، نمی‌توان آن را در عمل کردن به حق و در رشد کردن، بکار برد. و چون، ویرانی بر سازندگی باید بیشی بجوید، تا قدرت بتواند متمرکز و بزرگ بگردد، دائم نیاز به توجیه دارد، و نیازش به دین و یا ایدئولوژی بخاطر این توجیه مداوم و تا بخواهی ضد و نقیض است. از اینرو، دائم دین یا ایدئولوژی را از خود بیگانه می‌کند و هرگاه چنین نکند، نمی‌تواند آن را در توجیه خود بکار برد. برای اینکه اطمینان حاصل کنیم که قدرت تا انحلال، دین یا ایدئولوژی در خدمت خود را از خود بیگانه می‌کند، به پرسش‌ها از مصباح یزدی و پاسخ‌های او در باب ولایت فقیه مراجعه کنیم:

*** مصباح یزدی، در پیروی از توقع قدرت، ولایت مطلقه فقیه را هرچه بیشتر از خود بیگانه می‌کند:**

انقلاب اسلامی: متن زیر پرسش ها در باره ولایت فقیه و پاسخ های مصباح یزدی به این پرسش ها است: «پاسخ ها بر اساس استفتائات از دفتر حضرت آیت ا.. مصباح یزدی تنظیم شده است»:

● **س:** آیا ولایت فقیه مستقیماً توسط مردم انتخاب می شود؟

● **ج:** به دلیل اینکه عقل مردم قاصر از پی بردن به فقیه افقه، عدل، اعلم و اتقی می باشد، ولی فقیه به صورت غیر مستقیم و از طریق مجتهدین تأیید شده از طرف شورای نگهبان انتخاب می شود و لذا بصورت انتخاب غیر مستقیم مردم می باشد. البته اینها همه ظواهر امر است و الا انتخاب مستقیماً توسط خداوند تبارک و تعالی انجام می شود و اوست که دل های مجتهدین مجلس خبرگان را بسوی ولی فقیه می گرداند.

● **س:** آیا ولایت فقیه محدودیت زمانی دارد (مثلاً چهار یا پنج سال) یا مادام العمر است؟

● **ج:** به دلیل اینکه ولی فقیه نایب امام معصوم و منتخب و منصوب از طرف خداوند تبارک و تعالی است، نامحدود و مادام العمر است.

● **س:** آیا ولی فقیه در مقابل سایرین پاسخگوست؟

● **ج:** خیر، ایشان فقط در مقابل خداوند تبارک و تعالی پاسخگوست و در مقابل سایر افراد غیر پاسخگوست.

● **س:** آیا ولی فقیه برای مردم عادی نقد شدنی است؟

● **ج:** خیر، همانگونه که عنوان شد عقل مردم عادی، قاصر از ورود به این مسائل است و اساساً مردم عادی حق ورود به سیاست را به این معنا، ندارند.

● **س:** آیا ولی فقیه از طرف سایر فقها نقد شدنی است؟

● **ج:** خیر، سایر فقها حق دخالت در حکومت را از حیث اینکه فقیه هستند، ندارند و از این لحاظ فرقی با مردم عادی ندارند، لذا موضع سایر فقها و حتی مراجع نیز اطاعت است و ولی فقیه برای فقها نیز مثل سایر مردم غیر قابل نقد است.

● س: آیا اعضاء مجلس خبرگان رهبری یا رئیس آن می توانند از رهبری سؤال نمایند؟

● ج: مجلس خبرگان رهبری مجرای تجلی و ظهور مقام عظمای ولایت است، ولی در ادامه کار، هرگونه نظارت به هر صورت، باطل است و حتی نوشتن نامه به ایشان حرمت شکنی محسوب می شود، چون همانگونه که گفته شد از ایشان نباید در مورد اعمالشان سؤال کرد.

نمونه این حرمت شکنی، نامه اخیر آقای رفسنجانی (رئیس مجلس خبرگان رهبری) به مقام معظم رهبری بود، که شاهد بی پاسخ گذاشتن نامه از طرف مقام ولایت بوده ایم که خود بهترین جواب است.

● س: اختیارات مقام عظمای ولایت محدود است، یا نامحدود؟

● ج: مقام عظمای ولایت دارای اختیارات نامحدود است و می تواند در زمانی که لازم می بینند، حتی واجبات شرعی مثل حج را نیز برای مدت محدود تعطیل کنند، تا چه رسد به تصمیمات جزئی تر از قبیل عزل و نصب مقامات و ...

● س: آیا اختیارات مقام عظمای ولایت به مکان خاصی (مثلاً یک کشور خاص) محدود می شود؟

● ج: خیر، اختیارات مقام عظمای ولایت هیچ مکانی ندارد، و ایشان ولی امر مسلمین جهان هستند.

● س: آیا قانون اساسی قیدی برای اختیارات مقام ولایت محسوب می شود؟ توضیح اینکه دریافتیم که اختیارات مقام عظمای ولایت در قید مکان و زمان خاص نیست، حال در خصوص قوانین وضع شده از طرف بشر (مثل قانون اساسی) چطور؟

● ج: خیر، آنچه در قانون اساسی در رابطه با اختیارات مقام عظمای ولایت آمده، صرفاً نمونه و کف اختیارات است، و نه سقف آن، و همانگونه که از عنوان ولایت مطلقه مشخص است، این ولایت، مطلقه بوده و در هیچ قید قانونی نمی گنجد، و الا مطلقه نبود.

● **س:** با توجه به دستور و تأکید قرآن کریم مبنی بر مشورت، آیا شورای فقها می تواند گزینه دیگری باشد؟

● **ج:** خیر، ولایت در ادامه رسالت و امامت بوده و در هر زمان مجرای فیض و عنایت الهی، واحد است، و لذا شورای فقها باطل است.

● **س:** موضع ما در مقابل اوامر ایشان چه باید باشد؟

● **ج:** چون ایشان نایب امام زمان (عج) می باشند، موضع مردم عادی ما در قبال ولایت مطلقه، باید اطاعت مطلقه باشد و تفکر و سؤال در مورد عملکرد ایشان از وساوس شیطان است که باید به خداوند متعال پناه برد".

انقلاب اسلامی در هجرت: نباید تصور کرد در عمل جز این شده است. پاسخ های مصباح یزدی جز بازگویی قدرت فسادگستر حاکم نیست. این پاسخ ها، نه تنها ناقض قرآن هستند، بلکه ناقض «قانون اساسی جمهوری اسلامی» نیز هستند. نه تنها بنابر اینکه دروغ و قول زور هستند، ناقض این «قانون» هستند، نیز خود ناقض خویش هستند.

* گفته های مصباح یزدی در باب ولایت مطلقه فقیه که به قول صاحب نظریه ولایت فقیه، یعنی آقای منتظری، از مصادیق شرک است، از خود بیگانه کردن پنجمین نظر خمینی در باب ولایت مطلقه فقیه و خود، ناقض خویش هستند:

● **مصباح یزدی می گوید:** به دلیل اینکه عقل مردم قاصر از پی بردن به فقیه افقه، عدل، اعلم و اتقی می باشد، ولی فقیه به صورت غیر مستقیم و از طریق مجتهدین تأیید شده از طرف شورای نگهبان، انتخاب می شود و لذا به صورت انتخاب غیر مستقیم مردم می باشد. البته اینها همه ظواهر امر است و **إلا** انتخاب مستقیماً توسط خداوند تبارک و تعالی انجام می شود و او است که دل های مجتهدین مجلس خبرگان را بسوی ولی فقیه می گرداند.

این نظر متناقض، بنابراین، دروغ است زیرا:

الف. خامنه‌ای افقه و اعدل و اتقی نبود. بدین خاطر نامه از قول خمینی خطاب به مشکینی، رئیس وقت مجلس خبرگان جعل شد که، بنابر آن، ولی فقیه لازم نیست افقه و اعلم باشد. هاشمی رفسنجانی از قول خمینی دروغ ساخت و چاشنی نامه جعلی کرد و به استناد نامه و قول جعلی، خامنه‌ای را که مجتهد نیز نبود، مجتهد غیر افقه و غیر اعلم جا زدند و رهبر کردند. پس اگر شرط رهبر شدن، افقه و اعلم و اتقی بودن است، خامنه‌ای فاقد این شرط بوده است. خداوندی که از او جز حق صادر نمی‌شود، بر خلاف حق، دل‌های مجلس خبرگان را بسوی او برگردانده است.

ب. اگر مردم قاصر از پی‌بردن به فقیه افقه هستند، اعضای مجلس خبرگان را چگونه بر می‌گزینند؟ اگر عقل آنها بدان حد قاصر نیست که نتوانند اعضای مجلس خبرگان که مجتهد و فقیه هستند را انتخاب کنند و تنها این افقه و اعلم و اتقی است که نمی‌توانند تشخیص دهند، پس خامنه‌ای که افقه و اعلم نبود، چگونه رهبر شد؟ بدین‌قرار، اگر میزان قصور مردم بحدی است که اجتهاد و فقاقت اعضای مجلس خبرگان را نیز نمی‌توانند تشخیص بدهند، مجلس خبرگان باطل است و برگزیده‌اش ولایت نمی‌یابد.

راه حلی که می‌ماند، همان است که در کلیسای کاتولیک، در مورد انتخاب پاپ بکار می‌رود. اما این راه حل دو اشکال دارد که سبب شدند برگزیده نشود: یکی تقلید از کلیسا، و دیگری و مهم‌تر، خارج شدن رهبری از دست مدعیان ولایت مطلقه فقیه. یادآور می‌شود که، در حیات خمینی، جز او، تمامی دیگر مراجع، یعنی آیات الله گلپایگانی و شریعتمداری و خونساری و خوئی و صدر و نجفی مرعشی و قمی و... مخالف ولایت فقیه بودند.

و اگر قرار بود جمهور مجتهدان شیعه، «ولی فقیه» را انتخاب کنند، آیا احتمال انتخاب شدن خامنه‌ای به «رهبری»، صفر نبود؟

ج. اما، در قرآن، مخاطب خداوند، مردم هستند (الناس) و این مردم، پیامبر را انتخاب کردند (قرآن، سوره فتح، آیه ۱۸) و خداوند این انتخاب را امضاء فرمود. مهم‌تر، این مردم به پیامبری او ایمان آوردند و به اسلامی که او تبلیغ

می کرد، گرویدند. چگونه است، بعد از گذشت چهارده قرن و نیم، مردم قرن پانزدهم هجری که انقلاب کردند و خمینی را به رهبری برگزیدند، اینک قاصر شده اند؟ آیا مصباح نمی داند که اگر مردم قاصر انگاشته شوند، رهبری خمینی هم باطل می شود؟

د. در صدر اسلام، دو منتخب مردم وجود دارند: پیامبر و علی. سه خلیفه از چهار خلیفه که مقبول اهل سنت هستند، منتخب مردم نبودند. پرسیدنی است که علی چرا بیعت سران دو تیره قریش را نپذیرفت و انتخاب مردم را پذیرفت؟

ه. اگر مردم ولایت ندارند که یکی از وسایل اعمال آن انتخاب نماینده است (بنابر دموکراسی بر اصل انتخاب)، پس سه مرجع شیعه، آیات الله آخوند خراسانی و میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی کذاب بوده اند وقتی در تلگراف به محمد علی شاه، خاطر نشان کردند: در زمان غیبت، ولایت از آن جمهور مردم است. پس خمینی نیز کذاب بوده است آن وقت که ولایت را از آن جمهور مردم دانست (از جمله در مصاحبه با اشپیگل) و گفت: میزان رأی مردم است و... اما بنابر اینکه ولایت، تابع حق است و حق را هر انسان، و حق جمعی را جمهور مردم دارند- دورتر به تفصیل توضیح می دهیم-، پس مراجعی که به ولایت جمهور مردم قائل شدند، راستگو بودند. خمینی نیز راست گفت و چون بنده قدرت و آلت فعل آن شد، راست را با دروغ پوشاند و دم از ولایت مطلقه فقیه زد.

و. حق و واقعیتی با اهمیت تمام، که منطق صوری چشم عقل را از دیدن آن باز می دارد، این است که حق را انسان دارد و این انسان است که باید به حقوق خود عمل کند. انتخاب کسی برای تصدی اجرای حقی، شدنی است. اما در این هستی، تنها قدرت است که انتخاب کردنی و انتخاب شدنی نیست و برای اجرای آن نمی توان کسی را انتخاب کرد. چرا که هرکس بر آن شود که رابطه زور با زور برقرار کند، نخست می باید از استقلال و آزادی خود غفلت کند (بنابراین، انتخاب بمتابۀ وسیله عمل به حق را از دست بدهد) و آنگاه، کس یا کسانی را که با آنها رابطه قوا برقرار می کند، از عمل به حقوق خود (بنابراین،

انتخاب بمثابه وسیله عمل به حق) بازدارد. از اینرو، بنابر قرآن، خداوند حضرت محمد را به پیامبری بر می‌گزیند و مردمی که به اسلام گرویده‌اند، او را انتخاب می‌کنند. بدین‌قرار، این پاسخ مصباح یزدی، الف. ناقض اصل ولایت و ب. اثبات‌کننده قدرت بنابر این، ج. ناقض حقوق انسان، و ناقض حق مطلق، خدا، است.

ز. ناقض اصل قرآنی تا تغییر نکنی، خداوند تغییرت نمی‌دهد، و ناقض رشد پذیری انسان نیز هست. توضیح اینکه بنابر قول مصباح یزدی، مردم از تغییر خود ناتوانند و این «ولی فقیه» است که، با قدرت مطلقه، آنها را تغییر می‌دهد. او همان نظر را باز می‌گوید که سازندگان مرام‌های قدرت، داشته‌اند و دارند: انسان به تغییر خود توانا نیست، نخبه دارنده قدرت، او را تغییر می‌دهد. سازندگان توتالیتاریسم، قدرت فراگیر را برای تغییر انسان ضرور می‌دانند. عقل زورمدار مصباح یزدی نیز جانبدار توتالیتاریسم است.

ناقض رشد پذیری انسان نیز هست. در حقیقت، انسان با بر عهده گرفتن مسئولیت شرکت در رهبری جامعه خویش است که رشد می‌کند. اینک، بنابر نظر مصباح یزدی، او حتی توانایی تشخیص «ولی فقیه» را ندارد. شگفتا! این انسان توانایی تشخیص ضرورت برخورداری فقیه از ولایت مطلقه را دارد و به آن رأی می‌دهد، اما قادر به تشخیص بکار برنده این قدرت فراگیر نیست! در حقیقت، هرگاه مردمی مستقل و آزاد باشند و بدانند که ولایت ادعایی، یعنی اختیار بکار بردن زور و این ادعا، جعل در دین و از خود بیگانه کردن دین است، البته به آن رأی نمی‌دهند و نیاز به شناسایی «ولی فقیه» صاحب اختیار، پیدا نمی‌شود.

• **مصباح یزدی می‌گوید:** به دلیل اینکه ولی فقیه، نایب امام معصوم و منتخب و منصوب از طرف خداوند تبارک و تعالی است، نامحدود و مادام‌العمر است.

قول او دروغ است. زیرا:

علم، اکتسابی است و فقه نیز اکتسابی است و تقوی و عدالت گری نیز اکتسابی هستند. به قول ملاصدرا، ممکن است کسی تا ساعتی پیش اتقی و اعدل باشد، و ساعتی بعد نباشد. و نیز ممکن است افقه و اعلم و اعدل تر از او پیدا شوند. بنابر اینکه با ارتکاب گناه، مقام ولایت را از دست می دهد، اصل دائمی انگاشتن ولایت یک فقیه، ناقض اصل ولایت فقیه می شود. ناقض امکان استعفاء نیز هست. زیرا حق استعفاء از «ولی فقیه» سلب می شود. ناقض امکان پدید آمدن نقص بر اثر بیماری (برای مثال سگته مغزی) نیز هست. ناقض رشد علمی «ولی فقیه» نیز هست. زیرا اگر او به این نظر فقهی برسد که ولایت فقیه باطل است، چگونه می توند بر مقام خود بماند؟

این ادعا ناقض اصل ۱۱۱ «قانون اساسی» رژیم نیز هست. اما غیر قابل استعفاء و غیر قابل عزل گرداندن «ولی امر» نیز ویژگی قدرت است، وقتی مطلق است. زیرا این قدرت است که نیاز به یک کانون دائمی دارد تا بتواند به متمرکز و بزرگ شدن خویش، دوام ببخشد. پس اگر از عقل زورمدار مصباح جز قدرت و ایجاباتش ترواش نمی کند، دلیلی جز این ندارد که بندگی قدرت، طرز فکر او را یکسره از خود بیگانه کرده است.

• مصباح یزدی می گوید: ایشان (ولی فقیه) فقط در مقابل خداوند تبارک و تعالی پاسخگوست و در مقابل سایر افراد غیر پاسخگوست.

ادعای او متناقض، بنابر این، دروغ است. زیرا:

الف. کسی که به حق عمل می کند، خداوند از او نمی پرسد چرا به حق عملی کردی و اگر به حق عمل نکرد، از او می پرسد چرا بر خلاف حق عمل کردی. خلاف حق، قدرت (= زور) است. پس اگر کسی به حق عمل نکرد، به حکم زور عمل کرده است و مسئول می شود. اما چنین کسی، صلاحیت ولایت گری را از دست می دهد. زیرا او بنده زورگشته و از خداوند روی گردانده است. و ب. حق را انسان ها دارند و آنها باید عمل به حق خود کنند. آنها هم از کسی که عمل به حق می کند، نمی پرسند چرا به حق عمل می کند. اما اگر مشاهده

کردند که کسی، بخصوص مدعی ولایت گری، به حق عمل نمی‌کند، بنابر اینکه اظهار حق در برابر سلطان جائز جهاد افضل است و بنابر نص قرآن که اظهار حق را واجب می‌شناسد و بنابر امر به معروف و نهی از منکر، هم مردم حق استیضاح دارند، و هم مدعی ولایت گری مسئول است و باید به آنها پاسخ دهد. هرگاه بر عمل به زور اصرار ورزید، عزل و محاکمه او حق و وظیفه مردم است. و

ج. ناقض اصل «كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ» (همه شما مسئولید) است. ناقض قرآن، در بسیاری از آیه‌ها، در باب سؤال از پیامبر و مسئولیت او در گفتن پاسخ، و سؤال‌ها که از پیامبر می‌شوند و پاسخ‌ها که او باید به آنها بدهد، و ناقض روش و آموزش پیامبر و علی و امام صادق و... است که از مردم می‌خواستند انتقادشان کنند و خویشان را مسئول می‌شناختند. زیرا مطمئن بودند به حق عمل می‌کنند. و ناقض عهد است. بنابراین که زمامداری، عهد با مردم است و عهد، مسئولیت می‌آورد (قرآن، سوره اسراء، آیه ۳۶). پس اگر، «ولی فقیه» عمل به حق نکرد، نقض عهد کرده و نزد صاحبان حق مسئول می‌شود.

د. ناقض اصول ۱۰۷ و ۱۱۱ «قانون اساسی» همین رژیم نیز هست.

اما در این هستی، جز قدرت، بنابراین کسی که خود را تجسم آن می‌انگارد، هیچکس دیگر سؤال را ممنوع نمی‌کند. زیرا رشد نمی‌کند و زیان می‌بیند. بنابر اینکه علم از سؤال و رشد از علم حاصل می‌آید و یکی از استعدادهای انسان، استعداد پرس و جو از علم است، ممنوع کردن پرسش، ضد علم و ضد رشد می‌شود. بدین خاطر نیز هست که قدرتمداری، ضد علم و ضد رشد می‌شود. در حقیقت، هرگاه مدعی ولایت گری، عامل به حق باشد، نه از مسئولیت می‌گریزد و نه از سؤال. بلکه اطلاع یافتن، بنابراین، سؤال کردن را حقی از حقوق انسان می‌شناسد و تشویق نیز می‌کند. ممنوع کردن سؤال از «رهبر» و غیر مسئول کردن او در برابر مردم، بدین عذر که او در برابر خداوند مسئول است، غیر از اینکه انکار «حقوق الناس» و انکار پیامبری بمثابه ابلاغ دین (مقام پرسش و پاسخ) است، انکار خداوند نیز هست. توضیح

اینکه، بنابر قرآن، خداوند پرسش از خود را ممنوع نمی‌کند. بدان خاطر پیامبران را بر می‌انگیزد که انسان‌ها بر خداوند حجت نداشته باشند (سوره نساء، آیه ۱۶۵)، سؤال نکردن و علم نجستن را خطا می‌داند. پس خداوندی که به یک تن قدرت مطلق می‌بخشد و سؤال کردن از او را بر مردم ممنوع می‌کند و او را در برابر مردم مسؤل نمی‌گرداند، قدرت مطلق (= زور مطلق) است.

آیا از عقل قدرتمدار امثال مصباح جز اینگونه احکام زورفرموده، ترواش می‌کند؟

ادامه دارد

وضعیت سنجی نود و چهارم:

ولایت مطلقه، وقتی قدرت بر معنی می‌دهد، استبداد
فراگیری است با یک محتوی و شکلهائی چند.
راه‌کار، قدرت زدائی است - بخش دوم

۲۴ دسامبر ۲۰۱۵ برابر ۳ دی ۱۳۹۴

انقلاب اسلامی در هجرت: قسمت دوم نقد نظر ولایت مطلقه فقیه بازهم از
خود بیگانه شده و راه‌کار رهائی از انواع اینگونه ولایت‌ها:

• مصباح یزدی، در پاسخ به این پرسش که آیا مردم حق انتقاد ولی فقیه
را دارند؟ پاسخ می‌دهد: خیر همانگونه که عنوان شد عقل مردم عادی
قاصر از ورود به این مسائل است و اساساً مردم عادی حق ورود به
سیاست را به این معنا ندارند.

مصباح یزدی دروغ می‌گوید: زیرا

الف. بنا را بر این می‌گذارد که عقل مردم عادی قاصر است. اما اگر بدلیل
قاصر بودن عقل، حق انتقاد ندارند، آنها که از «مردم عادی» نیستند و
عقل‌هاشان قاصر نیستند، باید حق نقد «ولی فقیه» را داشته باشند. اما او بر
آنها نیز انتقاد کردن «رهبر» را ممنوع می‌کند و می‌گوید: «سایر فقها حق
دخالت در حکومت را از حیث اینکه فقیه هستند ندارند و از این لحاظ
فرقی با مردم عادی ندارند، لذا موضع سایر فقها و حتی مراجع نیز

اطاعت است و ولی فقیه برای فقها نیز مثل سایر مردم غیر قابل نقد است.»

بنابراین، اصل نقدپذیری است که او انکار می‌کند. نقد عمل انجام گرفته و هدف از انجام آن و روش بکار رفته و توجیه آن را در بر می‌گیرد. نقد تشخیص سره از ناسره و اصلاح ناسره است. ممنوع کردن انتقاد «ولی فقیه»، نقض ولایت فقیه است. زیرا هرگاه عمل او حق باشد، نقد او تصدیق حقانیت عمل او می‌شود. اگر حق نباشد، نقد، او را از عمل ناحق آگاه می‌کند و روش تصحیح را نیز به او می‌آموزد. اما چرا مصباح یزدی «ولی فقیه» را از نقد شدن محروم می‌کند؟ زیرا عمل خلاف حق سالب ولایت «ولی فقیه» است. از این رو، تنها قدرت است که نقد را ممنوع می‌کند. زیرا نمی‌خواهد به نقد از میان برخیزد.

ب. قول او ناقض قول امامان، علی و صادق (ع)، نیز هست. امام صادق برای آنکه بیماری شخصیت پرستی از کلیسای کاتولیک به قلمرو اسلام سرایت نکند، فرمود: ما را انتقاد کنید.

ج. قول او ناقض اصل «شخص را به حق بسنج و نه حق را به شخص» است. زیرا جمهور مردم مجبورند حق را به او بسنجند. چراکه اگر قرار بر سنجیدن قول و فعل «ولی فقیه» به حق باشد، همگان هم حق پرسیدن از او را پیدا می‌کنند و هم حق انتقاد از او را می‌یابند و هم می‌توانند او را استیضاح کنند.

ج. نقد ناپذیری، هم انتقاد «ولایت فقیه» و هم نقض خداوندی خدا است. نقض ولایت فقیه است زیرا هیچ فقیهی صاحب علم‌الیقین نیست. پس نقد پذیر است. نقض خداوندی خدا است زیرا علم مطلق او را است و هم او در قرآن فرموده است به انسان از علم اندکی داده شده است و تأکید فرموده است بر آنچه بدان علم نداری مآیست. ممنوع کردن نقد «ولی فقیه» هم ناقض قول و رهنمود او و هم گویای تناقض گوئی او است؛ با این که خداوند می‌داند «ولی فقیه» علم مطلق ندارد، نقد او را ممنوع می‌کند!

و چون تنها قدرت است که به نقد از میان بر می‌خیزد، تنها کسی که خود را تجسم قدرت می‌انگارد، نقد را ممنوع می‌کند. غیر از قدرت که وجودی مجازی بیش ندارد، هرچه هست طالب نقد است. عقل قدرتمدار مصباح یزدی، چگونه بتواند این واقعیت در دسترس عقل را اندر بیابد؟

• مصباح یزدی می‌گوید: مجلس خبرگان رهبری مجرای تجلی و ظهور مقام عظمای ولایت است ولی در ادامه کار هر گونه نظارت به هر صورت باطل است و حتی نوشتن نامه به ایشان حرمت شکنی محسوب می‌شود چون همانگونه که گفته شد از ایشان نباید در مورد اعمالشان سؤال کرد.

سخن مصباح یزدی متناقض، بنابراین دروغ است:

الف. همان تناقض‌ها را در بردارد که قول پیشین او در باب سؤال و انتقاد کردن از «ولی فقیه» داشت. برآن، این تناقض را باید افزود: مصباح مدعی بود که خداوند دل اعضای مجلس خبرگان را متمایل می‌کند به کسی که، او خود، به رهبری برگزیده است. پس ارتباطی میان دل‌های اعضای این مجلس با خداوند باید باشد. لذا، بنابر قول مصباح، یا جمع مجلس و یا عضوی از اعضای آن، باید رابطه دل را با خدا قطع کرده باشند یا باشد تا از «ولی فقیه» سؤال کنند یا کند. دورتر، نیز می‌گوید هرکس در اعمال «رهبر» فکر و یا سؤال کند، گرفتار «وسوسه شیطان» گشته است. یا عقل سؤال کننده به دل می‌اندیشد و دل متمایل به خدا است. در این صورت، او دل با خدا دارد، پس حق دارد از «ولی فقیه» سؤال کند. و اگر دل‌های مجلسیان در حال قطع و وصل با خدا هستند، از کجا بهنگام برگزیدن «رهبر» دل‌هاشان از خود، غافل نبوده‌اند؟ اگر این تناقضی که صلاحیت «رهبر» و گزینش مجلس خبرگان را به زیر سؤال می‌برد، به عقل مصباح نمی‌رسد، بخاطر این است که عقل او قدرت پرست، قدرت مطلق پرست (استبداد فراگیر)، است. و

ب. ناقض «قانون اساسی» رژیم نیز هست. زیرا نه تنها برابر اصل ۱۱۱، مجلس خبرگان حق سؤال دارد بلکه هم بر «رهبر» نظارت و هم حق استیضاح و عزل او را دارد.

ج. ناقض اصل حق منتخب بر منتخب نیز هست. زیرا حق از آن منتخب است و او این حق را به منتخب تفویض می‌کند. پس هم حق سؤال از او و هم حق برکناری او را دارد.

• مصباح یزدی می‌گوید: مقام عظمای ولایت دارای اختیارات نامحدود است و می‌توانند در زمانی که لازم می‌بینند حتی واجبات شرعی مثل حج را نیز برای مدت محدود تعطیل کنند تا چه رسد به تصمیمات جزئی تر از قبیل عزل و نصب مقامات و ... و باز، در پاسخ به پرسش در باره اختیارات «رهبر» در قانون اساسی، می‌گوید: خیر، آنچه در قانون اساسی در رابطه با اختیارات مقام عظمای ولایت آمده صرفاً نمونه و کف اختیارات است و نه سقف آن و همانگونه که از عنوان ولایت مطلقه مشخص است، این ولایت، مطلقه بوده و در هیچ قید قانونی نمی‌گنجد و الا مطلقه نبود.

مدعای مصباح یزدی متناقض و دروغ است:

الف. عمل به حق نیاز به استقلال و آزادی انسان دارد. پس تمامی انسان‌ها که برخوردار از حقوق ذاتی حیات هستند، استقلال و آزادی دارند و هرگاه از این دو غافل نشوند، به حقوق خویش نیز عمل می‌کنند. «ولی‌فقیه» در آنچه به خود او مربوط می‌شود، هرگاه معنی اختیار، استقلال و آزادی عمل به حق باشد، داشتن اختیار بکار بردن زور، ناقض اختیار و مانع عمل به حق می‌شود. ناقض اختیار او می‌شود. زیرا زور سالب اختیار است. اما عمل به حق یک اختیار طلب می‌کند. اختیارات نامحدود، جز «داشتن» قدرت نامحدود و بکاربردن نامحدود زور نمی‌تواند معنی بدهد. و این، همان فرعونیت، همان استبداد فراگیر، بنابراین، ناچیز کردن خداوند در قدرت (= زور)

مطلق و به نمایندگی از او، برای «ولی فقیه» قدرت مطلق قائل شدن و زور را تنها روش کردن است.

ب. در آنچه به مردم تحت حاکمیت مطلق «رهبر» مربوط می‌شود، ادعای مصباح یزدی، تناقضی فاحش‌تر در بردارد. زیرا لازمه اختیارات نامحدود رهبر، سلب هرگونه اختیار از یکایک مردم است: استبداد فراگیر مطلق!

ج. گفتیم که «اختیارات» وقتی یک معنی و آن استقلال و آزادی عمل کردن به حقوق معنی دهد، نیاز به رابطه حق با حق، بنابراین، نبود قدرت (= زور) دارد. هرگاه رابطه قوا برقرار بگردد، دو طرف رابطه، اختیار از دست می‌دهند و آلت فعل زور می‌شوند. هر کس یکبار نزاع کرده باشد، این واقعیت را می‌داند که زور آدمی را از اختیار خود غافل می‌کند. اما اختیارات، وقتی قدرت نامحدود معنی می‌دهد، «رهبر» را مطلقاً بنده زور می‌کند. اما خداوند حق مطلق است و از حق جز حق صادر نمی‌شود. پس، مدعای مصباح یزدی چند تناقض در بردارد، بنابراین، چند دروغ است:

ج. ۱. حق مطلق که خدا است را نقض می‌کند. زیرا حق مطلق خالق قدرت (= زور مطلق) نمی‌شود. و

ج. ۲. ناقض اصل از حق جز حق صادر نمی‌شود، است. زیرا بنابر ادعای او، از حق، قدرت مطلق صادر شده است. و

ج. ۳. ناقض عدل خداوند است. زیرا بندگان خود را مطیع مطلق قدرت مطلق می‌کند. در حالی که می‌داند قدرت مطلق فساد مطلق ببار می‌آورد. و

ج. ۴. ناقض عدل «رهبر» است. زیرا کسی که خود را صاحب قدرت مطلق می‌انگارد، نمی‌تواند عادل باشد. زیرا نمی‌تواند به حق عمل کند. نمی‌تواند به حق عمل کند، زیرا از ویژگی‌های قدرت یکی این است که اگر بکارنرود، منحل می‌شود. چون از تخریب حاصل می‌شود، ضد حق است و چون در تخریب بکار می‌رود، باز ضد حق

است. و «رهبر» برای این که قدرت منحل نشود، ناگزیر است آن را بکاربرد. و

ج. ۵. ناممکن را ممکن انگاری است. چرا که بی‌اختیاری مطلق و اختیارات مطلق هر دو ناممکن هستند. از جمله به این دلیل که محکوم کردن استعداد رهبری انسان، به اطاعت مطلق، زندگی را ناممکن می‌کند. و

بدین‌قرار، عمل کردن به حق، نیاز به زور ندارد. و اختیار بمعنای استقلال و آزادی را هر انسانی دارد. هرگاه رابطه‌های انسان‌ها رابطه‌های حق با حق باشند، قدرت، یکسره بی‌محل می‌شود. «ولی فقیه» صاحب قدرت نیز بی‌محل می‌شود. بنابر این که خداوند حق مطلق است و از حق جز حق صادر نمی‌شود، پس، او نظام اجتماعی مقرر می‌کند که، در آن، رابطه‌ها رابطه‌های حق با حق می‌شوند. بنابراین، او، نه قدرت ویران‌گر و خشونت‌گستر که خشونت زدائی را مقرر می‌کند.

عقل قدرتمدار که خدا را قدرت (= زور) مطلق می‌بیند، نمی‌تواند دریابد چرا خداوند پیامبر را از قرار گرفتن در تمامی موقعیت‌هایی که موقعیت‌های بکاربردن زور هستند، ممنوع می‌کند: تو پدر مردم، وکیل مردم، وصی مردم ... نیستی و اگر هم بخواهی نمی‌توانی کسی را هدایت کنی ...

• مصباح یزدی می‌گوید: اختیارات مقام عظمای ولایت هیچ قید مکانی ندارد و ایشان ولی امر مسلمین جهان هستند.

مدعای مصباح یزدی متناقض، بنابراین، دروغ است:

الف. مدعای او مأخوذ از اندیشه راهنمای استبداد فراگیر است. چنانکه پاپ‌ها برای خود، نه تنها بر جامعه مسیحیان که بر آسمان و زمین ولایت مطلقه قائل بودند. اما متناقض است به این دلیل که ولایت بمعنای شرکت در رهبری، بر اصل دوستی و الگو/بدیل چنین ولایتی شدن، نیاز به قدرت «مقام عظمای ولایت» بر مسلمین جهان ندارد. نیاز به درکار نیامدن قدرت دارد. اما

ولایت بمثابه «قدرت بر»، بنابر میل قدرت به انبساط و فراگیری، بمعنای اعمال خشونت در تمامی قلمروهای مسلمان نشین و قائل شدن به جنگ ابتدائی می‌شود. از این‌رو، جز عقل قدرتمدار که فراگیری قدرت را تصدیق می‌کند، نمی‌تواند جانبدار «حدناپذیری» قدرت باشد و نداند که، در این هستی، تنها قدرت است که حد ایجاد می‌کند. نگون بختی استبداد فراگیر نیز بخاطر حدگذاری و حدناپذیری قدرت فراگیر است. حدگذاری و حدناپذیری نگون بختی قدرت است، زیرا سبب انحلالش می‌شود. توضیح این که یکبار بگاه حدگذاری تخریب می‌کند و یکبار بهنگام برداشتن موانع انبساط. دو بار تخریب، سبب بزرگ شدن میزان تخریب می‌شود که بنوبه خود، قدرت را نیازمند تخریب بازهم بیشتر می‌کند. این تخریب‌ها از نیروهای محرکه‌ای می‌کاهد که باید تخریب شوند. از این‌رو، زیادت تخریب قدرت ویران‌گر را نیز تخریب می‌کند و از پایش در می‌آورد.

این واقعیت که رژیم ولایت مطلقه فقیه در درون و بیرون مرزها جز خشونت نمی‌گسترده و جز بر ابعاد تخریب نمی‌افزاید، ناشی از گرفتاریش به دو جبر، یکی حدگذاری و دیگری حدناپذیری است. از راه اتفاق نیست که مصباح یزدی و خامنه‌ای طرفدار جنگ ابتدائی شده‌اند. و رژیم، در پی تولید بمب اتمی شد و ایران را به این روز انداخت و زمین ایران را بیابان و جامعه ایرانی را بیابان اخلاق گرداند. و

ب. ناقض واقعیت است: جمعیت شیعه، یکدهم کل جمعیت مسلمان دنیا است. کمتر از نیمی از جمعیت شیعه در ایران زندگی می‌کنند. بقیه مسلمانان، «ولی فقیه» به جای خود، شیعه را رافضی می‌دانند. آنها که رافضی نمی‌دانند اقلیت هستند. «مقام عظمای ولایت» چگونه بتواند بر مسلمانانی اعمال ولایت کند که او را مسلمان نیز نمی‌دانند؟ خداوند چگونه ممکن است جواز ولایت ناممکن را داده باشد؟ و

ج. ناقض ولایت بمعنای «قدرت بر» است. زیرا حدناپذیری از ویژگی‌های حق است. پس، ولایت وقتی حدناپذیر می‌شود که حق باشد و وقتی حق می‌شود که از قدرت در آن هیچ نباشد.

• در پاسخ به پرسش در باره شورای فقها، مصباح یزدی می‌گوید: خیر، ولایت در ادامه رسالت و امامت بوده و در هر زمان مجرای فیض و عنایت الهی واحد است و لذا شورای فقها باطل است.

* مدعای مصباح یزدی متناقض، بنابراین دروغ است:

الف. ناقض اصل «امرهم شوری بینهم» است. ادعای او این است که ولایت فقیه ادامه رسالت و امامت، بنابراین، یک فرد باید آن را تصدی کند. این ادعا ناقض دو اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ «قانون اساسی» رژیم نیز هست. بنابراین که مصباح یزدی عضو مجلس خبرگان است، ناقض صلاحیت خود او بعنوان عضو این مجلس نیز هست. زیرا کسی عضو مجلس خبرگان است که اصول «قانون اساسی» را قبول ندارد. ناقض عمل «شورای نگهبان» نیز هست. زیرا این «شورا» صلاحیت کسی را تصدیق کرده است که به صراحت می‌گوید «قانون اساسی» را قبول ندارد. **تناقض خود با خود، ویژگی خود سپردگان به قدرت فراگیر است. جز اینگونه افراد، کسی خود را گرفتار این تناقض نمی‌کند.**

ب. افزون بر چند تناقض که، در بند الف، خاطر نشان شدند، نه تنها ادامه رسالت و امامت نیست که ناقض رسالت و امامت هر دو است. ناقض امامت بدین تعریف از آن است: «استعداد رهبری انسان فطری از نوع امامت است: بر اصل موازنه عدمی، رهبری کردن خویشتن و شرکت در رهبری جامعه، از رهگذر عمل به حقوق و در دورترین آینده‌ها قرارگرفتن و درحال عمل کردن، بنابراین، باز بودن بروی خدا، بنابراین، بطور مداوم، بدیل/الگو شدن از راه رشد است».

اما نقض امامت بمعنائی که مصباح یزدی در سر دارد (۱۲) امام که یکی پس از دیگری امامت جسته‌اند)، نیز هست. زیرا بنا بر این که آنان انسان کامل بوده‌اند، نزدیک‌تر به امام، شورائی می‌شود از صلاحیت‌های گوناگون و نه یک روضه خوان که از ولایت جز «النصر بالرعب» اندر نمی‌یابد.

اما ناقض رسالت است بدین خاطر که پیامبر به اعتبار رسالت، خاتم الانبیاء است و به اعتبار امامت، در حکم امام است و نزدیک‌تر به امامت او شورائی از تمامی صلاحیت‌ها است.

ج. ناقض رسالت و امامت است در آنچه به اعمال قدرت مربوط می‌شود: هیچ‌یک از آنها ولایت را اعمال قدرت نمی‌دانستند و نکردند. اگر ولایت یعنی داشتن و بکاربردن قدرت، علی و امامان (ع) دیگر مقصر می‌شوند. زیرا ولایت باب طبع مصباح یزدی را از دست فرو هشته‌اند.

در این هستی، تنها قدرت است که نیازمند متمرکز شدن در یک شخص است. هرگاه قدرت فراگیر باشد، شخصی که قدرت در او متمرکز می‌شود، نمی‌تواند دم از خدائی نزند. ولو منکر خدا باشد. استالین و هیتلر خود را چه می‌خواندند؟ نظریه ولایت مطلقه فقیه نمی‌تواند با نظریه تجسم که بنابرآن، «ولی‌امر» تجسم خدا است، همراه نباشد. اگر هم در آغاز نباشد، سرانجام می‌شود (از خود بیگانه شدن اندیشه راهنما توسط قدرت، تجسم خدا گشتن را الزامی می‌کند).

• مصباح یزدی می‌گوید: چون ایشان نایب امام زمان (عج) می‌باشند، موضع مردم عادی ما در قبال ولایت مطلقه، باید اطاعت مطلقه باشد و تفکر و سؤال در مورد عملکرد ایشان از وسوس شیطان است که باید به خداوند متعال پناه برد.

مدعای مصباح یزدی متناقض بنابرین دروغ است:

الف. اطاعت در مقام تصمیم ناممکن است. بنابراین، قول مصباح جز با ممنوع کردن جمهور مردم از تصمیم گرفتن، شدنی نیست. اما اگر جمهور مردم تصمیم نگیرند، تصمیم وجود ندارد تا اجرا، بنابر این، اطاعت محل پیدا کند. این بگناه اجرای تصمیم است که اطاعت از مجری امر محل پیدا کند. بدین قرار، معنی سخن مصباح یزدی اینست: مردم مطلقاً حق گرفتن تصمیم را ندارند. تصمیم گیرنده یکی و آن هم «مقام عظمای ولایت» است. و مردمی که بر گرفتن تصمیم حق ندارند، مکلف به اطاعت مطلق می‌شوند. اما تکلیف اگر عمل به حق نباشد، عمل به حکم زور فرموده می‌شود.

سلب حق تصمیم از جمهور مردم و مکلف کردن آنها به اطاعت مطلق و منحصر کردن «حق» گرفتن تصمیم به یک تن، آیا جز استبداد فراگیر است. و

ب. رابطه میان صاحب اختیار مطلق و بی اختیار مطلق جز با درکار آوردن زور مطلق ممکن نمی‌شود. اما زور مطلق ناممکن است. زیرا باید از تخریب مطلق پدید آید. عقل زورمدار نمی‌تواند ناممکن‌ها را ببیند. و

ج. ناقض تقدم تصمیم بر اجرا است که باز ناممکن است. بگناه گرفتن تصمیم، نه زمان اجرا است و نه اجرا محل پیدا می‌کند. در گرفتن تصمیم اطاعت ناممکن است. زیرا تصمیم عملی خودانگیخته است و تصمیم زورفرموده ممکن نیست. بدین‌قرار، زمان تصمیم، زمان شور است. و مدعای مصباح یزدی، در آنچه به تصمیم مربوط می‌شود، نه تنها ناممکن است، بلکه ناقض اصل شورا است. ناقض اصل «استبداد به رأی سبب هلاکت می‌شود» نیز هست. در شورا، مجموع صلاحیت‌ها شرکت می‌کنند. پس، تصمیم می‌تواند جامع‌تر و به حق نزدیک‌تر باشد.

د. مدعای او جهل بر این واقعیت است که ولایت ممکن نیست مقدم بر حق باشد. زیرا کار رهبری یا عمل به حق می‌شود و یا قدرت فرموده می‌گردد. هرگاه ولایت عمل به حق باشد، قدرت نباید باشد و اگر عمل زور باشد، حق نباید باشد. این واقعیت را همگان می‌شناسند. چراکه ضرب‌المثل شده‌است: «زور حق را پامال می‌کند».

اما حق را هر یک از انسان‌ها دارند و حق جمعی را جمهور انسان‌ها دارند. از این‌رو، هرگاه ولایت، عمل به حق باشد، ولایت از آن جمهور مردم می‌شود. بدین‌خاطر، تصدیق ولایت جمهور مردم توسط سه مرجع دوران مشروطیت و تصدیق آن توسط خمینی، تصدیق یک واقعیت و یک حق است. بدین‌سان، ولایت فقیه، خصوص ولایت مطلقه فقیه ممکن نیست عمل به حق باشد و غیر ممکن است عمل به زور، بنابراین، نافی خدا و اسلام نباشد.

بدین‌قرار، این قدرت است که ولایت فقیه را وارد دین کرده‌است. درحقیقت، دین را در ولایت فقیه از خود بیگانه کرده‌است. و قدرت، در

جریان متمرکز شدن در یک شخص، ولایت فقیه را نیز در ولایت مطلقه از خود بیگانه کرده است. و چون مدعای مصباح یزدی را با ولایت مطلقه فقیه در پایان عمر خمینی، مقایسه کنیم، می بینیم، بازهم از خود بیگانه تر شده است. چنانکه فکرکردن و سؤال کردن در باره «عمل ولی فقیه» عملی شیطانی گشته است. در نظریه استبداد فراگیر، آن سان که مصباح یزدی تعریف می کند، این انسان است که باید تسلیم مطلق قدرتی باشد که به زعم او، «قدرت صالح» است. و این ادعا، جز انکار خدا و دین حق نیست.

و سه نوبت مردم ایران انقلاب کردند: انقلاب برای استقرار مشروطیت. هرچند مراجع و روحانیان طراز اول رهبران آن بودند، اما ایدئولوژی راهنما، لیبرالیسم غرب بود. کودتای رضاخانی، آن مرام و تجدد را از خود بیگانه کرد. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ملی کردن نفت را از خود بیگانه کرد (قرارداد کنسرسیوم در چهارچوب ملی شدن صنعت نفت!). لیبرالیسم و تجدد غرب نیز چنان از خود بیگانه شدند که شاه سابق به سراغ «ایدئولوژی شاهنشاهی» رفت. چون مرام از هرچه جز زور بود خالی شد، رژیم و مرام باهم مردمند. اندیشه راهنمای انقلاب ۱۳۵۷، اسلام بمثابه بیان استقلال و آزادی و رشد بر میزان عدالت اجتماعی بود. آن اسلام با بازسازی استبداد، بکناری نهاده شد. ولایت فقیه نیز از خود بیگانه شد و شد ولایت مطلقه فقیه به تعریف مصباح یزدی. از خود بیگانه ساز، در هر سه نوبت، قدرت بود. اما آیا مردم ایران قدرت را مقصر شناختند؟ نه. یک فکر ثابت پیدا کردند و آن این است: هربار انقلاب کردیم، وضعیت بدتر شد. هر نوبت، انقلاب و اندیشه راهنمای آن مقصر شدند. و چون از مقصر اصلی غفلت شد - و همچنان غفلت می شود -، وضعیت، زمان به زمان، بدتر شد.

بدین قرار، از آنجا که در ولایت مطلقه فقیه جز جواز بکاربردن زور نمانده، مرده است. رژیم نیز مرده است. مرگش به مرگ سلیمان می ماند. سرانجام بر زمین می افتد. چاره کار رفتن به سراغ مقصر اصلی، یعنی قدرت است: رشد به بازیافتن خودانگیختگی، یا، استقلال و آزادی، متحقق می گردد. بازیافتن استقلال و آزادی و یافتن توانائی

زندگی را عمل به حقوق کردن، به نقد بمعنای زور زدائی از اندیشه راهنما و از زبان و از پندار و گفتار و کردار و از رابطه‌ها، میسر می‌شود. تا وقتی ایرانیان به این مهم بر نخیزند، هر اندیشه راهنمائی را بپذیرند، قدرت آن را از خود بیگانه می‌کند. یعنی از حقوق خالی و از زور پر می‌کند. اگرهم علم را اندیشه راهنما کنند، یک مشکل دو مشکل می‌شود، علم یکبار بمثابه ایدئولوژی توجیه‌گر قدرت می‌شود و یک‌بار با نیروهای محرکه دیگر ترکیب می‌گردد تا در رابطه قدرت بکار رود. بنگرید به فاجعه‌ای که بکار بردن این ترکیب محیط زیست بدان گرفتار کرده‌است و بنگرید به فقر و خشونتی که سرنوشت جامعه‌ها کرده است.

و نباید پنداشت که ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه تنها مقصرها هستند. اگر در سرها، قدرت بساط ولایت مطلقه خود را نگسترده بود، چرا هر بار استبداد بازسازی می‌شد؟ مرامهای قدرت شکل‌های گوناگون با یک محتوی هستند. اگر زحمت نقد مدعای مصباح یزدی را به خود داده‌ایم بدین خاطر است که این نقد بکار رها کردن عقل‌ها از ولایت مطلقه قدرت می‌آید.

تکرار کنیم با وضعیتی که ایران یافته است، ادامه حیات ملی در گرو زور زدائی از اندیشه راهنما و زبان و پندار و گفتار و کردار و رابطه‌ها است.

*** نوه خمینی، با گفتن دروغی فاحش وارد عرصه انتخابات مجلس خبرگان شد:**

• حسن خمینی که نامزد عضویت «مجلس خبرگان» شده، گفته‌است: «وقتی در پاریس از امام (ره) پرسیدند جمهوری به چه معنا مدنظرتان است؟ اشاره کردند که جمهوری به همان معنای مصطلح و اسلام هم همانی که دین‌مان گفته و در چارچوب نظریه ولایت فقیه تبیین شده‌است».

قول او دروغ فاحشی است زیرا نه تنها خمینی یک نوبت نیز کلمه ولایت فقیه را بر زبان نیاورد، نه تنها گفت: «ولایت با جمهور مردم است» و روحانیون وارد دولت نمی‌شوند و در کار دولت دخالت نمی‌کنند و به نظارت اکتفا می‌کنند و خمینی رهبر مردم نیست مردم رهبر خمینی هستند و میزان رأی مردم است و...، بلکه یک روحانی، بنام صادقی، در اجتماع ایرانیان در کوی دانشگاه پاریس، صحبت از اختیارات فقیه - او دو کلمه ولایت فقیه را نیز بر زبان نیاورده بود - می‌کند. داد و قال می‌شود. ماجرا به خمینی گزارش می‌شود. خمینی بر می‌آشوبد. صادقی، بدون اطلاع از گزارش شدن ماجرا به خمینی، وارد اطاق می‌شود در حالی که خمینی مشغول صحبت بعد از نماز مغرب و عشاء بوده‌است. خمینی سخن خود را قطع می‌کند و با چهره عبوس اطاق را ترک می‌کند. وقتی از او پرسیده می‌شود علت این رفتار با این روحانی چه بود، می‌گوید: صحبت‌های نامربوط کرده‌است.

اما سند دیگر و بس معتبر پیش نویس قانون اساسی است که بر اساس ولایت جمهور مردم تهیه شد و خمینی و دیگر مراجع نیز با آن موافقت کردند. اگر مجلس خبرگانی درکار نمی‌آمد و همانطور که سران حزب جمهوری اسلامی و خود خمینی می‌گفتند از طریق همه پرسی تصویب می‌شد، ایرانیان گرفتار ولایت فقیه نمی‌شدند.

پرسیدنی است: کسی که کار را با دروغ شروع می‌کند و دروغ را بسود قدرت (= ولایت مطلقه فقیه) می‌گوید، چگونه می‌تواند بنده قدرت نباشد و در خدمت برخوردار ایرانیان از حقوق خویش باشد؟ **چرا باید مردمی در «انتخاباتی» شرکت کنند که معنای آن اینست: ما فاقد هرگونه حق و مطلقا مکلف به اطاعت از قدرت مطلق هستیم که در شکل اوامر و نواهی بنده قدرتی که خود را «ولی‌امر» می‌داند، در مرگ و ویران‌گری بکار می‌رود.**

وضعیت سنجی نود و پنجم:

رشد اقتصاد منفی، رشد تورم و فقر و خشونت مثبت و روزافزون است

۳۱ دسامبر ۲۰۱۵ برابر ۱۰ دی ۱۳۹۴

در ۷ دیماه ۱۳۹۴، بانک مرکزی گزارش خود را منتشر کرد. کار بررسی درستی رقم‌ها را وا می‌گذاریم و می‌کوشیم رقم‌ها را در رابطه با یکدیگر قرار دهیم تا حقیقتی را که رژیم می‌پوشاند، به روشنی نشان دهند:

* راست و دروغ ادعای حکومت در باره یک رقمی شدن نرخ تورم:

حکومت مدعی است که تورم را به یک رقمی نزدیک کرده است. اما برای این که تورم یک رقمی بشود، این تولید است که باید از هزینه آن کاسته و بر میزان آن افزوده شود و در همانحال، دولت کسر بودجه را با افزودن بر حجم نقدینگی جبران نکند. نظام بانکی نیز بر اعتبارات تولیدی بیفزاید و از اعتباراتی که به قوه خرید تبدیل می‌شوند، بکاهد. به سخن دیگر، اقتصاد، تولید محور بگردد و رانت خواری و دیگر فسادها به صفر میل کنند. اما آمارها می‌گویند، تولید کاهش یافته است. میزان نقدینه افزایش یافته و بودجه تولیدی نزدیک به صفر شده است:

۱. کاهش تولید:

• طبق جداولی که بانک مرکزی بر تارنمای خود قرار داده، تولید کارگاه های بزرگ صنعتی در ۳ ماهه نخست سال جاری، ۲/۴ درصد کاهش یافته است.

• سرمایه گذاری برای جواز تأسیس، وضعیت وخیم تری را نشان می دهد و ۷/۲۳ درصد افت را حکایت می کند. تعداد جوازهای تأسیس نیز با ۳ هزار و ۲۲۵ فقره نسبت به مدت مشابه سال گذشته ۴/۶ درصد کاهش یافته است. اما آمار میزان سرمایه گذاری در پروانه بهره برداری صنعتی، حکایت از رشد ۴/۲۳ درصدی دارد. این رشد در شرایطی ایجاد شده که تعداد پروانه های بهره برداری ۲/۱۰ درصد کاهش یافته است.

• یکی از منفی ترین بخش ها، ساختمان است. در این بخش تعداد پروانه های صادر شده ساختمانی در کل مناطق شهری ۸/۱۷ درصد کاهش یافته و سطح زیربنای طبقات ساختمان ها بر اساس پروانه های صادر شده نیز با افت ۲/۱۳ درصدی مواجه شده است.

• همچنین میزان سرمایه گذاری در بخش ساختمان با ۹/۶ درصد افت، به رقم ۱۹۷ هزار میلیارد تومان رسیده است.

• رشد تملک دارایی های سرمایه ای ۹۹/۴ درصد کاهش یافته است. به عبارت دیگر تنها اعتبارات تخصیص یافته به بخش عمرانی ۳۹ میلیارد تومان بوده است. یعنی بودجه سرمایه گذاری دولت به حدود ۱۰ میلیارد دلار کاهش یافته است. در مقایسه با بودجه عمرانی بهار انقلاب ایران، به قیمت ثابت، تا یک هفتم بودجه آن روز کاهش یافته است، درحالی که جمعیت کشور ۲ برابر بیشتر شده است.

۲. افزایش نقدینگی:

• پایه پولی با رسیدن به عدد ۱۳۱ هزار میلیارد تومان، ۶/۱۳ درصد رشد را به ثبت رساند و نقدینگی با افزایش ۷/۲۲ درصدی به عدد ۸۱۶ هزار میلیارد تومان در انتهای بهار ۹۴ رسیده است.

• خالص مطالبات بانک مرکزی از بخش دولتی با ۱/۲۳۹ درصد افزایش به ۵/۷۹ هزار میلیارد ریال و سهمی فزاینده برابر ۱/۶ واحد درصد در

رشد پایه پولی، مهم ترین عامل فزاینده رشد پایه پولی در ۳ ماهه نخست سال ۱۳۹۴ بوده است.

• در این بخش حجم بدهی دولت به سیستم بانکی به ۱۵۶ هزار و ۳۷۰ میلیارد تومان افزایش یافته که رشد ۲/۲۶ درصدی را نشان می دهد. در خرداد سال جاری خالص دارایی های سیستم بانکی به ۲۱۵ هزار و ۳۷۰ میلیارد تومان رسیده که نسبت به مدت مشابه سال قبل ۹/۳ درصد رشد داشته است. تازه ترین آمار نقدینگی از سوی رئیس کل بانک مرکزی اعلام شده است.

• نرخ تورم برای سال ۹۴ در محدوده ۱۵ تا ۱۸ درصد پیش بینی می شود و نرخ بیکاری بین ۱۰ تا ۱۲ درصد از دیدگاه فنی و بین ۱۶ تا ۲۰ درصد از نظر اقتصادی خواهد بود. بنابر قول نوبخت، سخنگوی حکومت: از جمعیت فعال آماده به کار، ۱۱۷ هزار و ۱۶۹ نفر موفق به پیدا کردن کار نشدند؛ بنابراین، جمعیت بیکار از ۲ میلیون و ۵۳۰ هزار و ۶۴ نفر در بهار سال ۹۳ به ۲ میلیون و ۶۴۷ هزار و ۲۳۲ نفر در بهار سال جاری رسید.

افزایش بیکاری، یعنی افزایش بار تکفل، بنابراین، افزایش میزان فقر در جامعه:

اثر این دو دسته رقم ها بر قیمت ها، یعنی تب شدید تورم. بنابراین ارقام، نرخ تورم با شدت بیشتری نسبت به دوره خامنه‌ای-احمدی نژاد باید افزایش یافته باشد. اگر چنین نشده باشد، حتی تورم از ۴۰ درصد به ۱۵ تا ۱۸ درصد کاهش یافته باشد، عواملی می باید در کار آمده باشند که اثر کاهش تولید و افزایش حجم نقدینه را خنثی کرده باشند. سه عامل- که پیش از این نیز بررسی کرده ایم- می توانسته اند شدت تورم را مهار کرده باشند: ۱. کاهش ترس از تحریم ها و جنگ و ۲. کاهش درآمدها و تشدید فقر و ۳. کاهش فرصت های رانت خواری. بر این سه عامل، می توان عامل سیاست انقباضی را نیز افزود:

۳. عوامل کاهش دهنده تورم:

۳/۱. پیش از امضای قرارداد اسارت بار وین، روحانی گفت: با انجام توافق، تحریم ها از میان بر می خیزند و ما امکان پیدا می کنیم، بیابان ها را آباد کنیم و دریاچه ارومیه را پرآب و چرخ های تولید را به راه اندازیم. اما بعد از امضای توافق، گفتند و می گویند: در مردم توقع ایجاد نکنید. به سخن دیگر، تصدیق می کنند که آنچه ما می گفتیم، صحیح بود. ما می گفتیم که با پایان گرفتن بحران اتمی در شکست، اثر ترس از جنگ و تشدید تحریم ها بر تورم از میان می رود و می تواند سبب کاهش نرخ تورم نیز بگردد. باوجود این، دخالت باز هم بیشتر ایران در جنگ های منطقه- که جنگ نفت را بیار آورده تا جایی که قیمت هر بشکه نفت به حدود ۳۰ دلار کاهش یافته است- از تأثیر قرارداد وین بر رها شدن از ترس و اثر این رها شدن بر کاهش نرخ تورم، کاسته است.

۳/۲. اثر تشدید فقر بر کاهش نرخ تورم، بیشتر از دو عامل دیگر است. در حقیقت، وقتی تولید کاهش می پذیرد و بیکاری افزایش می جوید، درآمد کاهش و بار تکفل افزایش پیدا می کند. یعنی فقر بیشتر می شود.

برای اینکه از شدت فقر سر در بیاوریم، به سراغ خط فقر می رویم. بنابر تحقیقی که در ۶ دی ۹۴ انتشار یافته است، **حداقل هزینه یک خانواده ۴ نفره، ماهانه ۳ میلیون و ۹۱۶ هزار تومان در دی ماه ۹۴ می باشد.** بدین قرار، هر عضو خانواده، باید ماهانه یک میلیون تومان درآمد داشته باشد. بنابر قول نوبخت، جمعیت آماده بکار ۲۴/۵ میلیون نفر است که از آنها حداقل، ۲/۵ میلیون نفر بیکار «فنی» هستند؛ (اما در حقیقت، شمار بیکاران از ۵/۳ تا ۶ میلیون نفر نیز بیشتر است. بنابر مطالعه رئیس دانا و بنابر گزارش بانک مرکزی نیز بیکاری اقتصادی ۱۶ تا ۲۰ درصد یعنی ۳/۹ تا ۴/۹ میلیون نفر است. پس ۱۹/۶ تا ۲۰/۵ میلیون نفر بکار اشتغال دارند). با احتساب «بیکاری فنی، ۲۲ میلیون نفر کار می کنند. یعنی در هر خانوار، ۱/۸ نفر کار می کنند. در هر خانوار، هر نفر باید ماهانه ۲ میلیون تومان درآمد داشته باشد. با توجه به این واقعیت که حداقل دستمزد که دولت معین کرده است، ۶۰۹ هزار تومان است که بر آن، یارانه ۴ عضو خانوار افزوده می شود، یعنی با افزایش ۱۷۶ هزار تومان، جمع درآمد حداقل، ۷۸۵ هزار تومان می شود.

درآمد خانوار، در ماه، ۱ میلیون و ۲۷۲ هزار تومان می شود ($1096200 + 176000 = 1272200$) یعنی خانواری که اعضایش حداقل مزد را دریافت می کند (بنابر قول حکومت ۳ میلیون نفر حداقل مزد دریافت می کنند)، در ماه، ۲ میلیون و ۶۴۴ هزار تومان کسر بودجه دارد. وقتی درآمد، یک سوم هزینه را نیز تأمین نمی کند، چگونه می توان خرج کرد. و وقتی خریدار نبود، البته نرخ تورم کاهش می یابد. بدین قرار، حکومت روحانی، بیشتر از حکومت های پیشین، مردم ایران را فقیر کرده است.

• مقامات کارگری، مطالعه دیگری را انتشار داده اند. بنابراین مطالعه، خط فقر ۱۰۰۰ دلار و متوسط درآمد ۳۰۹ دلار است. یعنی خانوارهایی هم که در حدود متوسط دستمزد دریافت می کنند، درآمدها شان از یک سوم هزینه ها نیز کمتر است.

هرگاه رقم واقعی بیکاران را به حساب بیاوریم، شمار کسانی که شاغل هستند، ۱۸/۵ میلیون نفر می شود که کمتر از تعداد خانوارهای ایرانی است. یعنی در هر خانوار، از یک نفر هم کمتر کار می کند. بنابراین، در مورد خانوارهایی که حداقل مزد را می گیرند، درآمد هر خانوار تنها یک پنجم هزینه ها را کفایت می کند. یعنی فقر مطلق. به سخن دیگر، ۱۲ میلیون نفر از جمعیت ایران به فقر مطلق گرفتارند. اما جمعیت شاغلی که متوسط درآمد را دریافت می کند نیز گرفتار فقر مطلق است. باقی می ماند، اقلیتی که درآمدها شان از هزینه شان بیشتر است. هرگاه این اقلیت را حداکثر ۲۰ درصد جمعیت ایران برآورد کنیم، ۸۰ درصد مردم ایران، ناگزیر شده اند از هزینه های خود بکاهند. شدت گرفتن فقر، آنها را ناگزیر کرده است از خریدهای خود بکاهند. چون حکومت خود می گوید امیدی به افزایش درآمدها نداشته باشید. زیرا کاهش بهای نفت به حدود ۳۰ دلار، و پایین باقی ماندن بهای نفت می تواند طولانی باشد. یأس از بیشتر شدن درآمد بازم بیشتر می شود. یأس از آینده، خود عامل خرید کمتر، و رکود بیشتر، و کاهش نرخ تورم می گردد.

۳/۳. اما اثر کاسته شدن از میزان رانت خواری مشهود نیست. زیرا نه دولت ساختار بودجه که فرصت های رانت خواری ایجاد می کند را تغییر داده است،

و نه از میزان قاچاق کاسته شده است، و نه نرخ ارز تثبیت شده است. همچنین نه ساختار اعتبارات بانکی تغییر کرده است و ترکیب واردات، دیگر شده است. باوجود این، از بورس بازی دوران احمدی نژاد خبری نیست. از میزان واردات کاسته شده است. فرصت فسادها از راه «دور زدن» تحریم ها دیگر نیست. در مجموع، از اثر رانت خواری بر برخی قیمت ها، کاسته شده است، بخصوص از فرآورده های وارداتی به خاطر کاسته شدن از هزینه ها، و نیز آسان تر شدن خرید از بازارها.

این کاهش، شامل تمام قیمت ها نمی شود. چنانکه فرآورده های مورد مصرف اکثریت بزرگ مردم، یعنی فرآورده های غذایی، بنابر برآورد مسئولان کارگری (خبرگزاری مهر ۹ دیماه ۹۴، از قول توفیقی عضو شورای عالی کار)، در دوران ۲ ساله حکومت روحانی، بطور متوسط، سالانه، ۳۰ درصد گران تر شده اند. پوشاک و کفش ۳۰ درصد، و کرایه خانه ۳۲ درصد گران تر شده اند.

۳.۴. سیاست انقباضی دولت نیز از عوامل کاهش نرخ تورم است: الف- بودجه دولت به قیمت ثابت اگر افزایش پیدا نکند و ب- هرگاه درآمدهای پیش بینی شده، عاید نشوند و بهمان نسبت هم دولت کمتر خرج کند. اما اگر درآمدهای پیش بینی شده بدست نیایند و از هزینه ها کاسته نگردد، اثر تورمی آن شدید می شود. ج- بخشی از بودجه را بلااجرا بگذارد. برای مثال، هرگاه حکومت بودجه عمرانی را اصلاً به مصرف نرسانده باشد، گرچه سبب کاهش سرمایه گذاری و اشتغال می شود، اما بر کاهش میزان تورم نیز اثر می کند. اما اگر با آن، کسر بودجه عادی را تأمین کرده باشد، اثر تورمی بیشتری پیدا می کند. و د- انتقال هزینه ها از داخل به خارج از کشور. هرگاه حکومت بخشی از بودجه عادی و بودجه عمرانی را به مصرف سیاست خود در منطقه رسانده باشد، از اثر تورمی بودجه کاسته است.

در این باره ها، گزارش بانک مرکزی، اطلاعی در اختیار نمی گذارد. تنها می گوید: بودجه عمرانی، صرف سرمایه گذاری نشده است، اما نمی گوید کسر بودجه عادی را تأمین کرده و یا خرج نشده است. گزارش از ۵۸/۷ درصد

درآمدهای پیش بینی شده بدست آمده اند. اما آیا بهمان نسبت هم از هزینه ها کاسته شده است، یا هزینه ها تمام و کمال پرداخت شده اند.

• حاصل محاسبه:

حاصل محاسبه اینست:

۱. فقر مردم کشور تشدید شده است و درآمد اکثریت بزرگ مردم کفاف هزینه آنها را نمی دهد. در قشرهایی که متوسط حقوق و دستمزدها را دریافت می کنند به پایین، مزد و مزایا بعلاوه یارانه، هزینه ۱۰ روز از ماه را تأمین می کند. این قشرها اکثریت بزرگ جامعه ایران را تشکیل می دهند. برآورد شورای عالی کار نیز همین است.

۲. رشد منفی اقتصاد و افزایش ۳۰ درصدی قیمت های فرآورده های مورد مصرف اکثریت بزرگ، یعنی این که اقتصادکشور گرفتار رکود توأم با تورم است. و

۳. هرگاه ساختار اقتصاد کشور از یک اقتصاد مصرف محور به یک اقتصاد تولید محور تحول نکند، بیابان شدن سرزمین ایران و فقر همگان، ادامه می یابد. و

۴. استقلال و آزادی، دو پایه اقتصاد تولید محور را تشکیل می دهند. حتی باوجود ساختار کنونی اقتصاد، بازیافت استقلال و آزادی، می تواند از بار تکفل دولت و خانواده های ایرانی بکاهد. و

۵. ادامه وضعیت اقتصادی کنونی، نمی تواند با تشدید فسادها و نابسامانی ها و دیگر انواع خشونت همراه نباشد. و

۶. میزان رشد منفی اقتصاد ایران، با وجود فروش ثروت های ایران، و با وجود کسر بودجه دولت که رشد منفی را می پوشاند، بسیار بالا است:

* رشد منفی اقتصاد ایران چه اندازه است؟*

مرکز پژوهش های مجلس میزان رشد منفی اقتصاد در سال ۹۴ را ۰/۷ درصد برآورد کرده است. باتوجه به این واقعیت که قیمت نفت کاهش پذیرفته

است، این احتمال که در ۳ فصل بعدی سال ۹۴، وضعیت اقتصاد حتی بدتر از وضعیت آن در ۳ ماه اول سال نگردد، ضعیف است. بنابراین، میزان رشد منفی اقتصاد، باید بیشتر از ۵- و ۶- درصد دوره احمدی نژاد شده باشد: برای برآورد میزان رشد منفی اقتصاد، اطلاعات آمده در گزارش کفایت نمی‌کنند. سهم صنعت و ساختمان و کشاورزی و نفت و خدمات در تولید ناخالص داخلی معلوم نیست. تنها گزارش می‌گوید درآمد نفت کاهش یافته (بنابر برآوردها نصف شده است) و تولید صنعتی ۴/۲ درصد کاهش یافته و در بخش ساختمان این کاهش ۱۷/۸ درصد است. بودجه دولت گرفتار کاهش درآمد حدود ۶۰ درصدی گشته است. بخش کشاورزی حدود ۹ درصد تولید ناخالص ملی است و صنعت و معدن ۱۲ درصد. ساختمان ۸/۷ درصد و نفت ۱۵/۳ درصد و خدمات ۵۳/۸ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می‌دهند (آمار بانک مرکزی). هرگاه رشد بخش خدمات و کشاورزی هم منفی باشند، میزان رشد منفی اقتصاد بیشتر ۶- درصد می‌شود. و اگر نفت بعلاوه آنچه با درآمد آن پرداخت می‌شود (واردات و درآمدهای گمرکی و بخشی از مالیات ها) را به حساب بیاوریم، یعنی اگر بخواهیم بدانیم تولید ملی چه اندازه از فرآورده ها و خدمات مورد نیاز جامعه را بر می‌آورند، کسر واقعی را بدست می‌آوریم. اگر مبنای محاسبه را زندگی سالم هر شهروند ایرانی در نظر بگیریم، رشد منفی واقعی کشور را بدست می‌آوریم: میزان تولید، با ارفاق بسیار، کفاف نصف مصرف جامعه را نیز نمیدهد.

در این موقعیت، اگر حکومت میزان رشد منفی اقتصاد را انتشار نمی‌دهد، دلیلی جز «انتخابات» ندارد. مردمی که حاضر نباشند به حق خود، یعنی حق حاکمیت رأی بدهند، یعنی «انتخاباتی» را تحریم کنند که ولو آزاد باشد، با هر رأی خود، رأی می‌دهد به اینکه من از حق حاکمیت محروم و تابع زور و تحت ولایت مطلقه علی خامنه‌ای هستم. موجب می‌شوند که ایران بیابان و جامعه ایرانی بیابان اخلاق و رشد شده، و گرفتار خشونت در انواع اشکال آن بماند.

وضعیت سنجی نود و ششم:

مدارهای بسته تو در توی خشونت که مردم منطقه در آنها گرفتارند:

۷ ژانویه ۲۰۱۶ برابر ۱۷ دی ۱۳۹۴ ۱۱:۴۴

* مدارهای تو در تو:

۱. مدار اول، مداری است که دولت های استبدادی با ملت های خود تشکیل می دهند. هم مردم ایران، و هم مردم عربستان، و هم مردم سوریه، و هم مردم ...، در این مدار گرفتارند. نگاه داشتن مردم کشور در این مدار نیازمند مدارهای خشونت خارجی و گره زدن این مدار به آن مدارها است:

۲. مدار دوم، خود، از دو مدار تشکیل می شود:

۲/۱. مداری که هریک از کشورهای منطقه برای همسایگان خود ایجاد می کنند. ایران در حلقه آتش و پایگاه های نظامی و اطلاعاتی است: در شرق ایران، افغانستان گرفتار جنگ داخلی است و در غرب ایران، عراق و سوریه و یمن و فلسطین گرفتار جنگ هستند. گرداگرد ایران نیز پایگاه های نظامی و اطلاعاتی امریکا و اسرائیل ایجاد شده اند. دولت سعودی نیز مدعی است که در یمن، تصرف دولت توسط حوثی ها، عربستان را گرفتار مدار بسته ای می کند که ایران قصد ایجادش را دارد. سوریه و عراق نیز گرفتار این مدار هستند. ترکیه تا پیش از ساقط کردن هواپیمای جنگی روسیه، در این وضعیت نبود. اما اینک در شرق خود، سوریه گرفتار جنگ داخلی را دارد. و در شمال خود، با دولت روسیه در خصومت است. در جنگ سوریه مداخله دارد و در عراق، قوای مسلح مستقر کرده است. اسرائیل نیز در حصار مردم کشورهای عرب است که بدان به دیده خصومت می نگرند.

۲/۲. مداری که در سطح منطقه، از اتحادها پدید آمده اند: دولت سعودی و اسرائیل و مصر و ... اتحاد نانوشته ای را بر ضد ایران، بوجود آورده اند. رژیم ایران نیز در پی ایجاد کمر بند شیعه بود تا که کشورهای منطقه را به مهار خود در آورد. اما «کمر بند شیعه» دست آویزی شد برای تبدیل کردن عراق و سوریه به ویرانه. اینک این کمر بند، کمر بند فقر و خشونت، بنابراین، مرگ و ویرانی و فرار نیروهای محرکه است.

۳. مدار سوم که مدارهای پیشین را در بر می گیرد، مداری است که قدرت های جهانی در سطح جهان بوجود آورده اند: امریکا می گوید از «متحدان و دوستان خود در منطقه» حمایت می کند. روس ها نیز تازه وارد صحنه شده اند و آنها نیز از «متحدان و دوستان» خود سخن می گویند. اروپا موضع مستقل ندارد و تا این زمان، در مداری است که امریکا و «دوستان و متحدانش» در منطقه ایجاد کرده اند. بعد از ترورهای پاریس، اولاند، رئیس جمهوری فرانسه کوشید این مدار را باز کند و میان امریکا و روسیه و اروپا همکاری برای اجرای یک سیاست در منطقه پدید آورد، اما موفق نشد.

۴. اما آتش جنگ از مدارهای بالا بیرون زده و اروپا را نگران مدارهای خشونت دیگری در سطح هر کشور و در سطح اروپا کرده است. این ترس است که توجیه گر تهیه طرح سلب تابعیت از شهروندان دو تابعیتی و تحدید آزادی ها توسط دولت «سوسیالیست» فرانسه، گشته است. موج های مهاجرت می توانند سبب ایجاد مدار بسته خشونت در سطح اروپا بگردند.

۵. مدار بسته کنش خشونت آمیز و واکنش خشونت آمیز. از بد اقبالی، همه کشورهای جهان، گرفتار این مدار بسته هستند. قوت گرفتن گرایش های راست افراطی، فرآورده مدارهای بسته خشونت، بخصوص این مدار بسته است. نه حزب های سیاسی، و نه اندیشمندان کشورها، در پی یافتن راه حل برای بیرون بردن جامعه ها از مدار عمل و عکس العمل خشونت آمیز که تا بخواهی، ویران گر است، نیستند. بنی صدر، در مطالعه ای، توضیح داده است

چرا هر مداری که از کنش و واکنش پدید آید، به ضرورت خشونت آمیز است. راه و روش زندانی نشدن در این مدار را نیز پیشنهاد کرده است. این مدارها، مدارهای خشونت هستند و نمی توان انتظار داشت، بدون یکی از دو طریق، گشوده بگردند:

۵/۱. باز شدن مدار خشونت در سطح هر جامعه، با رها نمودن زور بمثابه روش و گرایش به حل مسئله، و بر پایه حقوق انسان و حقوق شهروندی او و حقوق ملی، با هدف ایجاد جامعه ای با نظام اجتماعی باز. اگر وابستگی گروه های زورمدار به قدرت خارجی، آنها را از استقلال و آزادی خویش غافل کرده باشد که کرده است، راهکاری جز این نمی ماند که

۵/۲. مداری باز شود که قدرت های جهانی حامی ایجاد کرده اند. بدون باز شدن مداری که قدرت های جهانی پدید آورده اند، مدارهای منطقه ای و کشوری گشوده نمی گردند. اما این قدرت ها تا این زمان، از باز کردن مدار خشونتی که خود ایجاد کرده اند، ناتوان بوده اند. بخاطر «منافع» و به تبع آن، نیاز به دشمن که در حال حاضر، «تروریسم بین المللی» نام گرفته است. خلاء اندیشه راهنما نیز عامل سوم است. این عامل هم دولت ها را از روسیه تا امریکا، از بازکردن مدار عمل و عکس العمل خشونت آمیز ناتوان ساخته است. هرگاه در هریک از این کشورها، الف- تروریسم، مجوز محدود کردن آزادی ها نمی شد و واکنش خشونت، خشونتی مرگبارتر و ویران گر نمی گشت، بلکه روشی بکار می رفت که عقل مستقل و آزاد بکار می برد، یعنی واکنش خشونت آمیز، جای خود را به شناسایی مسئله و یافتن راه حل آن می داد، بسا، وجدان بر ضرورت بازکردن مدار بسته سلطه گر- زیر سلطه، وجدان همگانی می گشت و با گشودن دو مدار واپسین، سه مدار نخستین قابل گشودن می شدند.

در حال حاضر، این مدارها، مدارهایی هستند که، در آنها، هر نیروی محرکه ای به زور تبدیل و در روابطی که به ضرورت روابط خصمانه قوا هستند، در مرگ و ویران گری بکار می روند.

هرگاه تحلیل گران این مدارها را شناسایی و در تحلیل های خود لحاظ می کردند، می دانستند چرا، این پیش بینی که رژیم ولایت فقیه، ایران را وارد

چهارمین بحران بزرگ می‌کند، صحیح بود، و چرا ایجاد کنندگان منطقه ای این مدارها، در رابطه با یکدیگر، به بیراههٔ تشدید خشونت ها با یکدیگر می‌روند؟:

*** مدار خشونتی که رژیم ولایت فقیه و رژیم سعودی‌ها، کشورهای خود و منطقه را در آن زندانی می‌کنند:**

بعد از ارتکاب جنایتی که اعدام ۴۷ تن، بعلاوهٔ زدن گردن یک زن، توسط دولت سعودی انجام گرفت، رژیم ولایت فقیه می‌توانست خود را گرفتار مدار بستهٔ کنش و واکنش خشونت آمیز نکند. از موضع حقوق انسان و بر وفق این واقعیت عمل کند که دولت سعودی، با اعدام النمر، قصد پوشاندن رابطهٔ قوای خصومت آمیز با مذهب را دارد و می‌خواهد به جنایت‌های خود در کشور و در یمن و سوریه و عراق و...، پوشش دفاع از مذهب سنت را بدهد. هرگاه رژیم چنین می‌کرد، غیر از اینکه مانع از آن می‌شد که بنام مذهب، مرگ و ویرانی بر مرگ و ویرانی افزوده بگردد، به یاری افکار عمومی جهان، می‌توانست دولت سعودی را ناگزیر از ترک خشونت، در سطح عربستان و در سطح منطقه کند. اما به جای اینکار، سفارت دولت سعودی در تهران را به آتش کشید: کنش و واکنش خشونت‌آمیز!.

چرا آن کار را نکرد، و این کار را کرد؟ زیرا طبیعتش همان طبیعت استبدادی دولت سعودی، بسا بسیار زورمدارتر است. دو رژیم همانندی‌های زیر را دارند:

۱. هر دو استبدادی و تک پایه هستند و بر پایه ای که ترکیبی از قوای سرکوب و درآمد نفت است، بر پا هستند. بنابراین، با حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی مردم خود در تضاد هستند.

۲. هر دو دولت، قدرت را هدف، و زور را وسیلهٔ اصلی کرده اند. بنابراین،

۳. دین را به خدمت توجیه قدرت گمارده اند و روزمره، آن را در بیان قدرت از خود بیگانه می‌کنند. از اینرو، ضد دینی ترین دولت های روی زمین هستند.

۴. هر دو دولت، قدرت خارجی، امریکا را محور سیاست داخلی و خارجی خود کرده اند. از این رو،

۵. هر اقدامی که در رابطه با یکدیگر انجام می‌دهند، هدف اولش، در برابر امر انجام شده قرارداد قدرت‌های جهانی و وادار کردنشان به واکنش دلخواه آنها است.

اسرائیل از زمان پیدایش، و دولت سعودی از زمان پیروزی انقلاب ایران، در رابطه با ایران، یا وسیله کار امریکا بوده‌اند و یا امریکا را به عملی در جهت حمایت از خود برانگیخته‌اند: تجاوز عراق به ایران و نقش دولت سعودی در مطمئن کردن صدام از حمایت امریکا در صورت حمله به ایران، و نیز جنگ نفت، و بحران اتمی، و کشتار حجاج ایرانی (دو نوبت)، و پول و اسلحه دادن به گروه‌های مزدور، پنج عمل خصمانه، در شمار مهم‌ترین‌ها هستند که دولت سعودی مرتکب شده است.

رژیم ولایت فقیه نیز در سیاست داخلی و خارجی، نه تنها سیاست امریکا را محور می‌کند، بلکه هدفش قبولاندن خود، بمثابة رژیمی است که باید وجودش را پذیرفت و به حسابش آورد.

۶. هر دو دولت، بر پایه اطاعت بی‌چون چرای شهروندان از دولت، ساخت گرفته اند و اعتراض را جرمی گردانده اند که مجازاتش اعدام است. از این رو، هر دو رژیم، متجاوز به حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی مردم خود و مردم هر کشور دیگری هستند که توان مداخله در امورش را داشته باشند.

۷. هر دو دولت بحران ساز هستند و بقای خویش را در ایجاد و تشدید بحران‌ها می‌بینند. طرفه اینکه بعد از قطع رابطه دولت سعودی با رژیم ولایت فقیه، تبلیغاتچی‌های رژیم گفتند: دولت سعودی بحران ساز است و ادامه حیات خود را در گرو بحران سازی می‌بیند. پس می‌دانند خود، چرا بحران می‌سازند.

۸. هر دو دولت، سازمان ترور دارند و از سازمان‌های مسلح تحت حمایت خود در کشورهای منطقه حمایت می‌کنند.

۹. هر دو دولت، اقلیت مذهبی دارند: ایران اقلیت سنی، و عربستان اقلیت شیعه. و هر دو رژیم، محض تشدید جو ترس، اقلیت مذهبی ستیز هستند.

۱۰. هر دو دولت، تا مغز استخوان فاسد هستند.

با توجه به این همانندی‌ها،

- می‌توان فهمید چرا با وجود هدف شدن قدرت، و توجیه گر قدرت شدن مذهب، بنابراین، ناممکن شدن دوستی، این دو رژیم نمی‌توانند به راه آشتی با یکدیگر بروند و مدار بسته خصومت و خشونت با یکدیگر را بوجود نیاورند.

- می‌توان دریافت چرا این دو رژیم نمی‌توانند از مدارهای بسته خشونت رها شوند. اگر هم آشتی کنند، صوری است و چون دهه‌های پیش، خصومت با یکدیگر را ادامه خواهند داد.

- می‌توان فهمید چرا این دو رژیم عامل بر هم افزوده شدن مدارهای خشونت شده‌اند.

- می‌توان فهمید چرا هر دو رژیم، بدون مدارهای بسته خشونت بیرونی، نه می‌توانند مدار خشونت درون کشوری را توجیه و یا حتی ایجاد کنند، و نه می‌توانند برجا بمانند. این دو رژیم از راه متصل کردن مدار خشونت داخلی به مدارهای خشونت خارجی، بر جا هستند. از این رو، عامل بزرگ ترین مرگ و ویرانی و مهاجرت، و نیز فسادها هستند.

وضعیت سنجی نود و هفتم:

جنگ نفت و فقر و خشونتی که بار می آورد

۱۴ ژانویه ۲۰۱۶ برابر ۲۴ دی ۱۳۹۴

بهای هر بشکه نفت اوپک، در ۱۳ ژانویه ۲۰۱۶، برابر ۲۳ دی ۱۳۹۴، حدود ۲۸/۴۶ دلار است. هرگاه آن را با قیمت آن، پیش از سقوط قیمت مقایسه کنیم، هر بشکه نفت، ۸۷/۵۴ دلار از قیمت خود را از دست داده است. اگر میزان صادرات نفت اوپک را ۳۰ میلیون بشکه بدانیم، کشورهای عضو اوپک روزانه ۲ میلیارد و ۶۲۶/۲ میلیون دلار زیان می بینند. به همین اندازه کشورهای مصرف کننده نفت سود می برند. در صورتی که بهای نفت باز هم سقوط نکند، یعنی اگر در طول سال جاری مسیحی، قیمت ثابت بماند، زیان کشورهای اوپک ۹۵۸ میلیارد و ۵۶۳ میلیون دلار می شود. چرا این زیان به کشورهای نفت خیز عضو اوپک - صادر کنندگان دیگر (بخصوص روسیه که نیمی از بودجه خود را از محل درآمد نفت و گاز و بخش نفت و گاز تأمین می کند) نیز روزانه ۸۷/۵۴ دلار زیان بابت هر بشکه نفت را می بینند - وارد می شود؟ استناد به دلایل اقتصادی در مقام پاسخ به این پرسش، واقعیت را باز نمی گوید. زیرا

*** عوامل سقوط بهای نفت:**

از دید اقتصادی، این دلایل را برای سقوط بهای نفت، بر شمرده‌اند:

۱. آهنگ رشد اقتصاد چین کند شده است و بنابر اثرش بر اقتصاد جهانی، سبب پیش بینی کاهش تقاضای نفت و سقوط قیمت شده است. بخصوص که این عامل همراه شده است با:

۲. سخت نشدن زمستان، بنابراین، کاهش سوخت نفت و گاز.

۳. رفع تحریم های ایران و وارد شدن نفت ایران به بازار نفت جهان

۴. کاهش تقاضای نفت امریکا و پیوستن این کشور به صادرکنندگان نفت.

۵. اوپک حاضر نیست از عرضه نفت خویش بکاهد.

چهار عامل اول، طبیعتی غیر از طبیعت عامل پنجم دارد. زیرا عامل پنجم عرضه کننده است و چهار عامل پیشین تقاضا کننده اند. پرسش این است که چرا عرضه کنندگان (اوپک) و عرضه کنندگان دیگر عرضه را با تقاضا هم تراز نمی‌کنند؟ آیا عامل اقتصادی آنها را ناگزیر می‌کند، به قیمت چنان زیان عظیمی، قیمت نفت را تا حدود یک چهارم بشکنند؟ پاسخی به این پرسش داده اند که این است: قصد دولت سعودی از بالا بردن میزان تولید، به رغم کاهش تقاضا، اینست که تولید نفت شیبست در امریکا صرف نکند. پس از آن که تولید کنندگان از تولید این نفت باز ایستادند، می‌تواند از عرضه نفت بکاهد و قیمت نفت بالا برود. به تازگی، بر این دلیل، دلیل دیگری را افزوده‌اند: دولت سعودی می‌خواهد نگذارد ایران از وضعیتی که در دوران تحریم ها داشت خارج شود و بازارهای سابق خود را بدست آورد. یک مقام سعودی گفته است: کاری خواهیم کرد که ایرانیان در خیابان های شهرهای عربستان گدایی کنند.

اما «پای هر دو دلیل چوبین است». زیرا،

۱. نفت امریکا بر جا می ماند. در عوض، امریکا نفت کشورهای عضو اوپک را بشکه ای ۲۸ دلار و بسا ارزان تر (تخفیف به وارد کننده بزرگ) وارد می‌کند. پس این مردم عربستان و ایران و کشورهای نفت خیز هستند که زیان بزرگ را تحمل می‌کنند. نه یک زیان، که چند زیان را: زیان بابت فروش نفت به یک چهارم قیمت، و زیان شتابان به پایان رساندن منابع نفت، و زیان بخاطر

محروم شدن از یک مادهٔ اولیهٔ بس ذیقیمت، و زیانی که نسل های آینده بابت پیشخور کردن ثروت ملی باید تحمل کنند. هم‌اکنون، کسر بودجهٔ عربستان ۹۸ میلیارد دلار شده است.

۲. جنگ اقتصادی به راه انداختن با ایران، یعنی زیان عظیم وارد کردن بر کشورهای فقیر و رساندن سودی بی حساب به کشورهای غنی و برخوردار از اقتصاد مسلط. در این جنگ، کشورهایی که اقتصاد زیر سلطه دارند، زیرسلطه با ناتوانی بیشتر می مانند، و کشورهای مسلط بر سلطهٔ خویش می افزایند. بنابراین، کشورهای نفت خیزی که اقتصادی با موقعیت زیرسلطه دارند، دلیل اقتصادی را وسیلهٔ پوشاندن دلیل واقعی کرده اند که آن، وسیلهٔ کار اقتصاد مسلط گشتن است. غرب، با استفاده از نفت تا این اندازه ارزان، توانایی بیرون رفتن از بحرانی را می یابد که سرمایه داری بیار آورده و به مردم غرب و بقیت جهان تحمیل شده است.

به خواننده ایرانی یادآور می شود که قانون فزونی تقاضا بر عرضه که عاملی مهم از عوامل سلطهٔ سرمایه داری بر اقتصاد جهان است، با قانون دیگری همراه است که قانون فزونی عرضهٔ «نیروی کار» بر تقاضای آن، و فزونی عرضهٔ انرژی بر تقاضای آن، و فزونی عرضهٔ مواد اولیه بر تقاضای آن، و فزونی عرضهٔ حجم پول بر تقاضای آن، در نتیجه، فزونی نیاز فروشنده به فروش بر نیاز خریدار به خرید، است.

* عوامل سیاسی سقوط قیمت های نفت:

۱. بنابر این که نفت یک مادهٔ «استراتژیک» است، بهای نفت را تنها عرضه و تقاضا در بازار تعیین نمی کند. بدیهی است که اندازهٔ تقاضا مؤثر است، اما تعیین کننده نیست. زیرا عرضه کنندگان محدود هستند و آنها هستند که میزان عرضه را تعیین می کنند. می توان تصور کرد که عرضه کنندگان، همه، اقتصادهای پیشرفته ای می داشتند و بودجهٔ دولت هایشان با برداشت از تولید ملی تأمین می شد. در این صورت، این کشورها بسا حاضر نمی شدند نفت را بعنوان سوخت صادر کنند. ترجیح می دادند آن را به اندازه، استخراج و بعنوان

ماده اولیه، در صنعت بکار برند. هرگاه چنین می‌کردند، بهای هر بشکه نفت، چه اندازه می‌شد؟ بدین قرار، کشورهای نفت خیز، خود را گرفتار چنان موقعیت اقتصادی کرده اند که نمی‌توانند نفت را ارزان عرضه نکنند. عامل این ناتوانی، استبدادهای فسادگستر حاکم بر کشورهای نفت خیز است. این استبداد، به نوبه خود، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است. در مورد امریکا و بلایی که بر سر منابع نفت آن کشور آمد، عامل سرمایه سالاری است. که بنوبه خود، از عوامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه امریکایی، مایه می‌گیرد. و

۲. دولت سعودی، جنگ نفت را با ایران به راه انداخته است. این جنگ اقتصادی نیست و سیاسی و بر سر قدرت است: نخست برجا ماندن رژیم های در جنگ و آنگاه «گسترش نفوذ در منطقه». دولت سعودی نیک می‌داند که در این جنگ، اروپا و امریکا، بخاطر خرید نفت به ثمن بخش، از آن حمایت می‌کند. بخصوص که در عین حال، به روسیه نیز که صادرکننده نفت و تحت مجازات اقتصادی غرب است، ضربه اقتصادی وارد می‌شود. بیهوده نیست که دولت سعودی به اروپا پیشنهاد می‌کند در بهای نفت تخفیف نیز بدهد تا که ایران نتواند بازار پیشین خود را بازیابد.

۳. گفته می‌شود که هزینه تولید نفت در عربستان از هزینه تولید آن در ایران بیشتر است. اما در حقیقت، بنابر قول مدیر عامل شرکت ملی نفت (در ۲۳ دی) هزینه تولید هر بشکه نفت در ایران ۷ دلار است. در عربستان نیز زیر ۱۰ دلار است. بنابراین، دولت سعودی، در جنگ از راه ساقط کردن قیمت نفت، در بند هزینه تولید نیست. توان استخراج نفت عربستان بیشتر است. ذخایر ارزی عظیم نیز دارد. پس می‌تواند ایران را زمین گیر کند.

۴. این واقعیت که جنگ نفت از راه شکستن قیمت نفت و به یک چهارم رساندن آن انجام می‌گیرد، گویای واقعیت دیگری است که در طول ربع قرن گذشته، بطور پیگیر خاطر نشان مردم ایران و مردم کشورهای دیگر منطقه کرده

ایم: هیچ کشور منطقه، توانایی ایفای نقش ابر قدرت منطقه را ندارد. از اینرو، روابط قوایی که این کشورها می‌توانند برقرار کنند و برقرار می‌کنند، تعادل ضعف‌ها است. شفاف‌ترین و گویاترین تعادل ضعف‌ها، همین جنگ نفت از راه سقوط قیمت نفت است: ضعیف شدن و ضعیف کردن، به امید اینکه خصم ضعیف‌تر بگردد.

اما جنگ نفتی که دولت سعودی به راه انداخته است، نه با رژیم ولایت مطلقه فقیه، که با اقتصادهای تمامی کشورهای منطقه، بنابراین، با مردم این منطقه است. دست یارهایش در این جنگ عبارتند از:

* دست یارهای سعودی‌ها در جنگ نفت:

۱. دستیار اول، استبداد ناسازگار با اقتصاد تولید محور و سازگار با اقتصاد مصرف محور است. کشورهای نفت خیز عضو اوپک، گرفتار استبدادهای فسادگستر هستند و فساد، مادر اقتصاد مصرف محور است که بیشترین فرصت‌های رانت خواری را ایجاد می‌کند. از جمله، ۱/۱. کشورهای تولید کننده نفت را گرفتار زیادت مصرف بر تولید، و زیادت نیاز به فروش ثروت‌های ملی خود بر نیاز کشورهای مصرف کننده به وارد کردن نفت، می‌کند.

۲. کشورهای دارای اقتصادی مسلط، در رأس آنها آمریکا، بدین خاطر که قیمت نفت را تابعی از دو متغیر می‌گردانند: ۲/۱. حفظ موقعیت دلار، بمثابة پول جهانی و ۲/۲. حفظ موقعیت اقتصاد آمریکا، هم بمثابة اقتصاد مسلط، و هم بمثابة اقتصادی که می‌باید در رقابت با رقیب، دست بالا را داشته باشد. بخصوص که آمریکا بزرگ‌ترین مقروض روی زمین است.

۳. رشد اقتصاد مصرف محور به زیان تولید داخلی و امکان سرمایه‌گذاری‌های تولیدی که به اقتصاد امکان‌تکیه بر خود را بدهد، و آسیب‌پذیری آنرا از

متغیرهای اقتصادهای بیگانه، تا ممکن است کم کند. از این نظر، رژیم ولایت فقیه مهم ترین دستیار دولت سعودی در این جنگ است. می دانیم که در حکومت احمدی نژاد، درآمدهای نفتی صرف هرچه مصرف محورتر و وابسته تر کردن اقتصاد ایران شدند.

۴. نیاز استبدادهای حاکم به بحران، برای بر پا ماندن. با توجه به این واقعیت که این رژیم ها تک پایه هستند، این نیاز شدید است.

۵. ملت های تحت حاکمیت اقلیت های مستبد که پیشروی این استبدادها، رویه فعل پذیری اتخاذ کرده اند و خویشان را گرفتار تقدیر بی شفقت قدرتی گردانده اند که از کارپذیری آنها، وجود می گیرد.

۶. جنگ ها و ترس ها، دقیق تر بخواهی، فقر اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و خشونت باز هم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی. بدیهی است اگر مردم این کشورها نیز دین، بمثابه اندیشه راهنما و نیز اندیشه های راهنمای دیگر و حتی علم و فن را وسیله توجیه تسلیم قدرت گشتن، نمی کردند، به سخن دقیق، اگر خود از رهگذر تنظیم رابطه با قدرت، در از خود بیگانه کردن اندیشه های راهنما شرکت نمی کردند، نه گرفتار فقر، و نه گرفتار خشونت می شدند.

*** حدی که این جنگ می تواند تا رسیدن به آن ادامه بیابد؟***

طبیعت جنگ این است که تا تخریب کامل شرکت کنندگان در آن، دست کم، یکی از دو طرف، ادامه پیدا می کند. نیاز به بحران، عامل ادامه جنگ است. اما از یک زمان به بعد، نیاز به بقاء دست بالا را پیدا می کند. در این زمان است که باید جام زهر شکست را سر کشید. در آنچه به جنگ نفت مربوط می شود، هم حد های اقتصادی وجود دارند، و هم حد های سیاسی:

۱. حدود اقتصادی جنگ نفت: دست کم سه حد اقتصادی وجود دارند: ۱/۱. هزینه تولید: هرگاه قیمت فروش نفت به هزینه تولید آن نزدیک شود، جنگ نفت نمی‌تواند ادامه یابد. نه تنها بدین خاطر که تولید کنندگان توان تولید را از دست می‌دهند، بلکه بدین خاطر نیز که ادامه جنگ بی‌اثر می‌شود. از این نظر، رژیم‌های ولایت فقیه و سعودی، در موقعیتی نزدیک بهم قرار دارند. و

۱/۲. وابستگی کشورهای در جنگ، به درآمد نفت. بدیهی است کشوری با جمعیتی ۸۰ میلیونی و توان عرضه نفتی که به زحمت می‌تواند یک چهارم ظرفیت تولید عربستان باشد، وابستگی بیشتری دارد. اقتصاد گرفتار رشد منفی و تورم ایران این وابستگی را باز هم بیشتر می‌کند. در عوض، هزینه‌های قدرتمداری در منطقه، هم اندازه نیستند. دولت سعودی هزینه‌های سنگین تری را بر عهده دارد: پولی که به اسرائیل می‌پردازد، بعلاوه هزینه‌های جنگ در یمن و سوریه و عراق، بعلاوه کمک‌های مالی که برای برپا نگاه داشتن رژیم‌هایی نظیر رژیم‌های مصر و سودان خرج می‌کند، و بعلاوه خریدهای نظامی و بودجه نظامی که چند برابر بودجه نظامی ایران است. بلحاظ این هزینه‌ها، دولت سعودی بیشتر به درآمد نفت وابسته است. و

۱/۳. موقعیت دلار بمثابة پول جهانی و منافع غول‌های نفتی با ادامه جنگ نفت تا جایی که نیاز به دلار برای خرید نفت و ذخیره احتیاطی را ناچیز کند و غول‌های نفتی را گرفتار زیان بگرداند، سازگار نیست. نباید از اهمیت سودی که امریکا بابت پول جهانی بودن دلار می‌برد، و نیز از اهمیت حفظ موقعیت دلار غافل بود. و

۲. محدود کننده‌های سیاسی جنگ نفت عبارتند از: ۲/۱. برهم خوردن تعادل قوا در سطح منطقه و هرچه اثر بخش تر شدن فقر در خشونت گسترده، بنابراین، مهار ناپذیر شدن سازمان‌های تروریست، چون داعش و القاعده و... و دامن گستر شدن قلمرو عملیات آنها به غرب. ۲/۲. ضعیف شدن و بسا در معرض انحلال قرار گرفتن دولت‌های کشورهای نفت خیز که وابستگی بودجه آنها به درآمد نفت به صد در صد نزدیک است.

دولت عراق و نیز «دولت لیبی» بیش از همه آسیب پذیر هستند. اما رژیم های کشورهای خلیج فارس و نیز دو رژیم در جنگ نیز، آسیب پذیرتر می شوند. تعادل ضعف ها می تواند برای هر دو کشنده باشد. بنابراین،

۲/۳. تغییر رابطه دولت با ملت در کشورهای نفت خیز، بیشتر از همه در ایران و عربستان. بیشتر در ایران. در اینجا این پرسش محل پیدا می کند: آیا جنگ نفت و گسترش فقر در ایران، خط قرمز دارد و هرگاه از آن حد بگذرد، ایرانیان می توانند خود را از شر استبداد حاکم برهانند؟ مدعای برانگیزندگان امریکا و اروپا به تحریم هرچه شدیدتر ایران، این بود. اما قرارداد وین، در همان حال که گویای غلط بودن استدلال آنها است، پاسخ این پرسش است: جنگ اقتصادی، تا زمانی که رژیم استبدادی بتواند خود را بر سر پا نگاه دارد، اما مردم کشور را فعل پذیر کند، از دید این رژیم، می تواند ادامه پیدا کند. دوران حکومت خامنه ای - احمدی نژاد، دوران نقش دستیار غرب را بازی کردن این دو، از راه از میان برداشتن مقاومت اقتصاد ایران بود. رأس این حکومت زبان فریب بکار می برد، وقتی می گفت: غرب نمی تواند ایران را تحریم نفتی کند، زیرا قیمت هر بشکه نفت سر به ۲۵۰ دلار خواهد زد. در عمل، جنگ اقتصادی در شکل تحریم، تا زمانی ادامه یافت که دولت ولایت فقیه، به لحاظ تأمین بودجه، ناتوان شد. بدین قرار، حد تحمل رژیم در قبال نبود منابع درآمد، پایین تر از حد تحمل فقر و خشونت توسط مردم ایران بود. پس هرگاه، مردم کشوری از تحمل فقر و خشونت خویش بکاهند، می توانند طبیعت رژیم را تغییر دهند و خویشتن را از مدار بسته استبداد، در سطح کشور، و جنگ ها در سطح منطقه و در سطح جهان برهند. و.

۲/۴. بدین قرار، حد تحمل فقر و خشونت از سوی جامعه هایی که دولت هایشان در جنگ نفت هستند، خط قرمزی را تشکیل می دهد که رژیم ها، در جنگ اقتصادی با یکدیگر، نمی توانند از آن عبور کنند. اما این جامعه ها با تغییر اندیشه راهنمای خود، به ترتیبی که اصل «تغییر کن، تا تغییر دهی»، جانشین اصل «بگذار قدرت هرطور خواست، تغییرت بدهد»، بگردد، می توانند حد تحمل خویش را در قبال فقر و خشونت کاهش دهند و از حق

خویش بر صلح بر خوردار و آنرا جانشین جنگ های اقتصادی و نظامی و سیاسی و تبلیغاتی بگردانند.

در حال حاضر، پیش بینی این است که جنگ اقتصادی می تواند سبب کاهش نفت تا بشکه ای ۲۰ دلار بگردد. در این مرز، این ظرفیت تولید نفت دو کشور گرفتار جنگ دو رژیم است که نقش تعیین کننده را پیدا می کند: هرگاه رژیم ولایت فقیه بتواند بر تولید نفت خام بیفزاید و دولت سعودی نتواند بر ظرفیت تولید نفت بیفزاید، یا جنگ متوقف می شود، و یا جنگ فرسایشی، در حدی که مانع از بالا رفتن قیمت نفت بگردد، جانشین جنگ کنونی نفت می شود.

اما بحران و جنگ که با گروگانگیری آغاز شد و با جنگ ۸ ساله و بحران اتمی ادامه یافت و اینک به جنگ نفت و جنگ نظامی و ترور و جنگ سیاسی و تبلیغاتی، سر باز کرده است، چه وقت پایان می پذیرد؟ پاسخ این پرسش در ۲/۴ داده شد: وقتی ایرانیان دیگر فقر و خشونت را تحمل نکنند، از وسیله ای در دست جناح های رژیم شدن باز ایستند، یعنی از مدار بسته بد و بدتر به مدار باز خوب و خوب تر درآیند و به اقتصاد تولید محور و خشونت زدایی روی آورند.

در وضعیت سنجی دیگری، نقش نفت را در بودجه و اقتصاد کشورهای تولید کننده نفت بررسی می کنیم.

وضعیت سنجی نود و هشتم:

نفتی که آتش به هستی کشورهای نفت خیز می زند

۲۱ ژانویه ۲۰۱۶ برابر ۱ بهمن ۱۳۹۴

در ۳۰ دی ماه ۱۳۹۴، قیمت هر بشکه نفت اوپیک ۲۳/۸۵ دلار شده است. روزی پیش از آن، معاون وزارت نفت اعلام کرد ۶ ماه طول می کشد تا که ایران بتواند روزانه ۲ میلیون بشکه نفت صادر کند. هم او می گوید: هرگاه اعضای اوپیک سهمیه خود را رعایت نکنند، قیمت نفت باز هم پایین خواهد آمد. حال با فرض اینکه در سال مالی آینده، ایران بتواند روزانه ۲ میلیون بشکه نفت صادر کند و از فروش هر بشکه نفت، ۲۴ دلار بدست آورد، روزانه ۴۸ میلیون دلار و سالانه ۱۷ میلیارد و ۵۲۰ میلیون دلار درآمد ایران خواهد شد. یادآور می شود در حکومت خامنه‌ای/احمدی نژاد، واردات ایران از ۸۰ میلیارد دلار نیز بیشتر شد. وقتی برآن، ۲۰ میلیارد دلار واردات قاچاق را اضافه کنیم (۸۰ میلیارد دلار + ۲۰ میلیارد دلار = ۱۰۰ میلیارد دلار واردات)، مشاهده می کنیم، درآمد ایران از نفت، در سال آینده، یک پنجم واردات را هم کفایت نمی کند. باز یادآور می شود که حتی با قیمت هر بشکه نفت ۱۱۰ دلار، درآمد ایران از فروش ۲ میلیون بشکه نفت خام، ۸۰ میلیارد دلار می گشت که از ۴ برابر فروش همان مقدار نفت به قیمت کنونی بیشتر است. یعنی جنگ نفت شدتی دارد که اندازه نمی شناسد. در این ج ننگ،

کشورهای نفت خیز صادرکننده، همه زیان می کنند. باوجود این، تعادل ضعفها ناگزیرشان می کند به این جنگ ادامه دهند:

*** تعادل ضعفها چرا مانع توقف جنگ نفت میان اعضای اوپک و اوپک و روسیه و دیگر صادرکنندگان نمی شود؟:**

در ۸ ژانویه ۲۰۱۶، استراتفور، تحلیلی زیر عنوان برندگان و بازندگان سقوط قیمتهای نفت انتشار داده است: چکیده آن این است:

• روسیه و شورهای که در گذشته عضو «شوروی» سابق بودند:

روسیه و قزاقستان و آذربایجان در شمار کشورهای نفت خیز بازنده هستند. این کشورها نیز صادرکنندگان بزرگ نفت هستند. بزرگترینشان روسیه است:

بودجه دولت روسیه نیز سخت به درآمد نفت وابسته است. درآمد نفت نیمی از بودجه جاری این کشور را تشکیل می دهد. بودجه را بر پایه هر بشکه نفت ۵۰ دلار بسته اند. اما اینک قیمت نفت به نصف این مبلغ نزدیک شده است. مسکو دو صندوق دارد که حاوی ۱۳۱/۵ میلیارد دلارند. باوجه این دو صندوق باید کسری را تأمین کند. باوجود این، با مشکل روبرو است. زیرا اگر قیمت نفت به بشکه ای ۵۰ دلار بازگردد، نیمی از وجود این دو صندوق باید صرف تأمین کسر بودجه بگردد. اگر نصف آن بگردد و بماند، تمام وجوه دو صندوق را باید صرف تأمین کسر بودجه کند.

اما روسیه با غرب گلاویز است. در سوریه هم مداخله نظامی دارد. بنابراین، هزینه های نظامی نیاز به افزایش دارند. در ماه سپتامبر نیز انتخابات مجلس است و دولت نمی تواند از بودجه خدمات اجتماعی بکاهد. تنها راهی که برای روسیه می ماند، افزودن بر مالیات شرکتهای نفت و گاز و یا فروش بخش دولتی نفت و گاز به بخش خصوصی است.

• قزاقستان و آذربایجان با همان مشکل روبرو هستند که روسیه روبرو است:

- قزاقستان بودجه خود را بر پایه هربشکه نفت ۴۰ دلار تنظیم کرده است. و دارای ذخیره‌ای برابر ۵۵ میلیارد دلار است. بودجه بدیلی نیز تهیه کرده است برپایه هر بشکه نفت ۲۰ دلار. و این بدان معنی است که باید بخشی از هزینه‌های پیش بینی شده در بودجه را حذف کند. قزاقستان بنا بر خصوصی کردن صنعت نفت و افزودن بر مالیات دارد.

- آذربایجان، همانند روسیه، بر اساس هربشکه نفت ۵۰ دلار، بودجه خود را بسته است. این کشور نیز صندوق ذخیره‌ای به مبلغ ۵۱ میلیارد دلار دارد. هر دو کشور با مشکلات اجتماعی و جنبش اعتراضی مردم ناراضی روبرو هستند. گرفتار ضعف شدن اقتصادهاشان موجب تشدید ناراضی‌ها و سخت‌تر شدن کار دولتهای این دو کشور می‌شود.

* کشورهای خاورمیانه و شمال افریقا:

کشورهای الجزایر و عراق و ایران و اعضای شورای همکاری خلیج فارس تعیین کننده‌ترین نقش را در تعیین قیمت نفت دارند. برای سال ۲۰۱۶، برای اینکه بودجه‌های این کشورها کسری پیدا نکند، برابر محاسبه صندوق بین‌المللی پول،

• دولت سعودی باید نفت را بشکه ای ۹۸/۳ دلار بفروشد. بحرین بدان نیاز دارد که نفت را دست کم بشکه‌ای ۸۹/۸ دلار بفروشد. و عمان نیاز دارد به فروش نفت به قیمت ۹۶/۸. این کشورها، در مقایسه با کویت و قطر، نیازی بیشتر به بالا بودن قیمت نفت دارند.

باوجود این، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، به استثنای بحرین، می‌توانند کاهش بهای نفت را تحمل کنند. زیرا قرضه هاشان ناچیز و ذخایر ارزششان مهم هستند. دولت سعودی برغم کسر بزرگ بودجه، برای این‌که ایالت شرقی کشور سر به شورش بر ندارد، از بودجه نخواهد کاست.

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، در کوتاه مدت، گرفتار بحران مالی نمی‌شوند. با وجود این، مقامات این کشورها مشغول اتخاذ تدابیر هستند تا که به ذخایر آنها صدمه جدی وارد نشود و گرفتار قرض نگردند. همه این کشورها تا حدودی از بودجه سال ۲۰۱۶ خود خواهند کاست. هم اکنون، دولت سعودی و امارات متحده عربی از یارانه انرژی کاسته‌اند اما از بودجه‌های اجتماعی و بهداشتی کم نکرده‌اند. بحرین از یارانه مواد غذایی کاسته است. قرار بر پرداخت یارانه نقدی دارد. دولتهای سعودی و کویت و عمان و قطر در کار بهبود بخشیدن به وضع و وصول مالیاتها هستند تا از کسر بودجه خود بکاهند. مهم‌ترین صادرکننده نفت، دولت سعودی است. این دولت، در همان حال که در هزینه‌های اجتماعی صرفه جوئی می‌کند، در کار خصوصی کردن نیز هست. سه فرودگاه بزرگ را دارد به بخش خصوصی می‌سپارد. در گفتگو است برای این‌که بخش متعلق به دولت شرکت نفت آرامکو را نیز خصوصی کند. با اینکه این خصوصی سازی سبب متعدد شدن منبع درآمد دولت می‌شود، از لحاظ سیاسی خطرناک است.

• وضعیت کشورهای دیگر عضو اوپک همانند کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نیست:

- **اقتصاد الجزایر** به شدت به درآمد نفت وابسته است. ذخیره ارزی این کشور بعلت کاهش قیمت نفت در سال ۲۰۱۵ خرج شد و ۱۰/۸ میلیارد دلار نیز کسری دارد. ناگزیر به سراغ سرمایه‌های خارجی رفته و امتیازهای مهمی به شرکت‌های خارجی داده است. وضعیت سیاسی کشور گرفتار مشکل است. احتمال مرگ عبدالعزیز بوت‌افلیقه که از ۱۹۹۹ بدین سو، رئیس جمهوری الجزایر است، می‌تواند بحران ببارآورد. نخبه‌های کشور باید مرحله انتقال را زمینه سازی و تصدی کنند. از هم اکنون باید اصلاح‌های لازم را بسنجند و اسباب عملی کردن آنها را فراهم کنند.

- **در عراق** هم بغداد و هم اربیل، مرکز اقلیم کردستان، با مشکل مالی جدی روبرو هستند. برای جنگ با داعش، نیاز به بودجه جنگی بزرگ دارند. با کاهش قیمت نفت، تهیه این بودجه بسی مشکل می‌شود. ناچار باید از بودجه‌های دیگر بکاهند که بنوبه خود مشکل ساز است. دولت ناگزیر است با

شرکت‌های نفتی وارد گفتگو شود. هم اکنون بغداد با این شرکتها گفتگو می‌کند. بر این پایه که شرکتها به دولت حق‌الامتياز ثابتی را پرداخت کنند. اربیل نیز چاره را در روی آوردن به شرکت‌های نفتی می‌بیند. نمی‌خواهد نفت را از طریق بغداد بفروشد و می‌خواهد خود، از طریق ترکیه، بفروشد. **آنکارا و اربیل، برآنند که در بخش نفت بایکدیگر، همکاری نزدیک کنند. فروش نفت به قیمت ارزان به ترکیه، این رابطه نزدیک را تقویت می‌کند.**

- ارزان شدن بهای نفت، ایران را نیز با مشکل روبرو کرده‌است. روحانی امیدوار بود حل مشکل اتمی را سرمایه کند و بر سخت سران رژیم فایق آید. اما مخالفان او می‌گویند سیاست اقتصادی حکومتش ناکام گشته‌است. پائین آمدن بهای نفت به استدلال آنها قوت می‌بخشد. پایان گرفتن تحریمها به ایران امکان می‌دهد بر صادرات نفت خود بیفزاید. اما از ۲۰۱۴ بدین سو، از بهای نفت، ۷۰ درصد کاسته شده‌است. بنابراین، هیچ معلوم نیست که حل مشکل اتمی در شرکت رأی دهندگان در انتخابات و گزینش آنها، چگونه اثر کند. در عوض، بدتر شدن وضعیت اقتصادی، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۷، انتخاب مجدد او را بطور جدی به خطر می‌اندازد.

***امریکای لاتین:**

در امریکای لاتین،

• **این ونزوئلا است** که بودجه دولت و اقتصادش به نفت وابسته است. در حال حاضر، میزان تورم ۳۰۰ درصد است، درآمد خانواده‌ها بالا نمی‌روند و تورم بالا می‌رود و از درآمدها می‌کاهد. کشور ذخیره ارزی ندارد و برای پرداختن قرضهای خارجی خود نیاز به فروش بازهم بیشتر نفت دارد. ناگزیر است از واردات بکاهد و برای پرداخت وامهای خود استمهال کند. دولت با یک نیروی مخالف بزرگ و یک وضعیت اقتصادی بد روبرو است. باید از ارزش پول بکاهد. افزایش قیمت فرآورده‌های مصرفی علاج درد هستند اما بلحاظ سیاسی بکاربردن این مداوا بس مشکل است.

• **اقتصاد برزیل هم گرفتار فساد است.** فسادها به افتضاح‌های پی در پی سرپاز می‌کنند. شرکت نفت دولتی نیز گرفتار فساد است. این فساد گسترده بس مشکل ساز شده‌است. شرکت پتروبراس ناگزیر است از طرح‌های سرمایه‌گذاری خود چشم‌پوشد و این امر، سبب کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی و کاهش تولید نفت می‌گردد.

• **صادرات نفت اکوادور:** در سال ۲۰۱۵، حدود ۳۰ درصد از آن کاسته شد. در سال جاری نیز گرفتار همین کاهش می‌ماند. چاره کار کاستن از واردات و ترمیم کسر درآمد نفت است. اما این دو اقدام سبب کاهش رشد اقتصادی می‌گردد. در فوریه ۲۰۱۷، مردم این کشور در انتخاب رئیس جمهوری شرکت می‌کنند. بد شدن وضعیت اقتصادی البته بسود رئیس جمهوری کنونی، الینزا پائیس نیست.

* امریکای شمالی:

امریکای شمالی البته گرفتار پی‌آمدهای کاهش قیمت نفت هست. باوجود این، از ماه اکتبر بدین‌سو، تولید در حد روزانه ۹/۲ میلیون بشکه مانده‌است. احتمال سقوط تولید نفت بر اثر کاهش قیمت آن وجود دارد. بنابراین، در سال ۲۰۱۶، هزینه شرکت‌های نفتی بیشتر و درآمد آنها کمتر می‌شود. با توجه به این که سرمایه‌گذاری‌ها انجام گرفته‌اند، در صورت پائین آمدن بهای نفت، هنوز تولید نفت می‌تواند ادامه پیدا کند. باوجود وارد شدن نفت ایران به بازار، اگر تولید نفت امریکا بالا بماند، قیمت‌های نفت باز هم کاهش خواهند یافت. بخصوص تولید کنندگان نفت خام سنگین در کانادا تحت فشار شدید قرار خواهند گرفت. هم اکنون بهای نفت سنگین این کشور بشکه‌ای کم‌تر از ۲۰ دلار است.

* افریقای جنوب صحرا:

کشورهای افریقائی تولید کنندگان کوچک نفت هستند و گرفتار سقوط قیمتهای نفت. بزرگ ترین تولید کننده نفت در قاره افریقا، نیجریه است:

- نیجریه بودجه خود را بر پایه هریشکه نفت ۳۸ دلار تنظیم کرده است. اما حتی اگر بهای نفت پائین نیاید که آمده است، بودجه دولت ۱۱ میلیارد دلار کسری دارد که ۲/۲ درصد تولید ناخالص داخلی است. نیجریه نمی تواند برنامه های اقتصادی خود را، در بخش نفت و در بخش های دیگر، به اجرا درآورد. از سال ۲۰۱۴ بدین سو، از ارزش برابری پول این کشور در قبال دلار، ۲۵ درصد کاسته شده است. فاصله نرخ رسمی دلار و نرخ غیر رسمی آن، بطور مداوم بیشتر می شود. کاهش بهای نفت، این فاصله را بازهم بیشتر می کند. رئیس جمهوری می گوید از نرخ برابری نمی کاهد اما احتمالاً از هزینه ها می کاهد.

- **آنگولا دومین کشور افریقائی تولیدکننده نفت است.** این کشور هم تحت همان فشار است که کشورهای نفت خیز دیگر. اما رژیم پابرجا است. حزب حاکم دستگاه امنیت را در اختیار دارد و با آن، مردم کشور را در مهار نگاه می دارد. دولت بودجه سال ۲۰۱۶ را بر پایه هریشکه نفت ۴۸ دلار تنظیم کرده است. اما در ماه اول این سال، بهای هریشکه نفت ۲۴ دلار است.

* آسیا حوزه اقیانوس کبیر:

اغلب کشورهای حوزه اقیانوس کبیر مصرف کننده نفت هستند. تولید نفت در این حوزه اندک است. بنابراین، بیشتر این کشورها از سقوط قیمتهای نفت سود می برند. تنها کشوری که زیان می بیند، مالزی است که سقوط قیمت های نفت فشار شدیدی به آن وارد می کند. در سال گذشته، ۲۰ درصد از بودجه دولت از درآمد نفتی حاصل می شد که شرکت دولتی پتروناس تولید و صادر می کند. و چون درآمد نفت پائین آمد، حکومت ناگزیر از وضع مالیات بر کالاها و خدمات شد. بودجه سال ۲۰۱۶، بر این پایه تنظیم شده است که ۱۲ درصد آن از محل درآمد نفت تأمین شود. هرگاه قیمت نفت بازهم پائین بیاید، مالزی ناگزیر از وضع مالیات و یا کاستن از خدمات اجتماعی است. و این

کار آسانی نیست بخصوص که نجیب رزاق، نخست وزیر مالزی در بند
افتضاح مالی است.

• آندونزی تولید کننده نفت است. اما مصرف نفتش از تولید بیشتر است.
بنابراین، از سقوط قیمت نفت سود می برد. در عوض، صادرکننده گاز است.
قیمت گاز نیز پائین می آید. از این جهت زیان می بیند. پائین آمدن قیمت نفت،
به ون جوکوی، رئیس جمهوری این کشور امکان می دهد یارانه نفت را که در
سال ۲۰۱۴ لغو کرده بود، بسا دوباره برقرار کند.

* اروپا:

کشورهای اروپائی بیشترین مصرف کنندگان نفت و گاز هستند. بنابراین، از
سقوط قیمت نفت سود می برند. با وجود این، در این قاره، کشور تولید کننده
نفت نیز هست:

• نروژ تولید کننده نفت و گاز و صادرکننده این دو است. سقوط قیمت نفت
زمانی روی داد که اقتصاد نروژ از رشد افتاده بود. بنابر گزارش صندوق
بین المللی پول، میزان رشد اقتصاد نروژ در سال ۲۰۱۵، ۰/۸ درصد بود. سال
پیش از آن، رشد این اقتصاد، ۲/۲ درصد بود. در همین دوره، میزان بیکاری
از ۳/۵ درصد در سال ۲۰۱۴ به ۴/۲ درصد در سال ۲۰۱۵ افزایش یافت.
احتمال می رود در سال ۲۰۱۶، میزان بیکاری باز هم بیشتر بگردد. سازمان
همکاری اقتصادی و رشد اینطور ارزیابی می کند که در دو سال آینده، وضعیت
اقتصادی نروژ، بتدریج بهبود می یابد. اما کاهش قیمت نفت می تواند مانع از
تحقق این برآورد بگردد.

• در درازمدت، کاهش قیمت نفت می تواند برای همه کشورهای اروپائی،
بمثابه یک مجموعه، مشکل ایجاد کند. زیرا در حال حاضر، به یمن سقوط
قیمت نفت، این کشورها از بحران اقتصادی دارند دامن رها می کنند. اما از
آنجا که بازیافت رونق اقتصادی فرآورده عامل خارجی است، هر زمان این
عامل عمل نکند، این کشورها، بخصوص کشورهای جنوب اروپا که آهنگ
اصلاحات اقتصادی را کند کرده اند، می توانند با مشکل ها روبرو شوند.

* واقعیتها که استراتفور از قلم انداخته است:

۱. واقعیت اول این است که ۷۰ درصد درآمدی که صادرکنندگان نفت، بخاطر جنگ نفت از دست می دهند، مصرف کنندگان عمده که اقتصادهای ثروتمند هستند، بدست می آورند. اما این تنها سودی نیست که این اقتصادها می برند: بهای نفت خام که به کشورهای نفت خیز می دهند، ۵ درصد ارزشی را تشکیل می دهد که نفت در اقتصادهای صنعتی ایجاد می کند. پائین آمدن بهای نفت، از سهم فروشنده نفت خام بازهم می کاهد و بر سهم اقتصاد خریدار بازهم می افزاید. غولهای نفتی جهان نیز زیان نمی کنند. زیرا از فرآورده های نفتی، درآمد بیشتری دریافت می کنند. دلیل آن این که باوجود کاهش ۷۰ درصد از قیمت نفت، در کشورهای صنعتی، به این اندازه از بهای بنزین کاسته نشده است.

۲. صادرکنندگان عمده نفت اوپک و روسیه هستند. بنابراین که با کاهش ارزش روبل، فقر در روسیه گسترش می یابد، متعادل کردن عرضه نفت با تقاضای آن، برای کشورهای تولید کننده، عمل به قاعده متعادل کردن عرضه با تقاضا است. اما اگر به این قاعده عمل نمی شود و در عوض، این کشورها به جنگ نفت مشغول هستند، به خاطر جمع شگفت انگیزی از عوامل سیاسی و اقتصادی است:

۲/۱. عامل سیاسی اینست که امریکا و اروپا با روسیه، در مسئله اوکراین سرشاخ شده اند و روسیه را گرفتار مجازاتهای اقتصادی کرده اند. و در منطقه خاورمیانه، اتحادی میان دولت سعودی و اسرائیل، با تکیه بر محافظه کاران جدید بطور خاص و حزب جمهوریخواه امریکا بطور عام، برای سلطه بر منطقه بوجود آمده است. این اتحاد برای غلبه بر رقبا در منطقه، جنگ نظامی را در سوریه و عراق و یمن ایجاد کرد. این جنگ نباید حمایت غرب را بدست می آورد، سهل است، باید با مخالفت قاطع غرب نیز روبرو می شد. اما

۲/۲. غرب با بحران شدید اقتصادی روبرو است. جنگ نفت همراه با جنگ تبلیغاتی و دیپلماتیک، دو کار انجام می‌دهد: غرب را حامی اتحاد سعودی / اسرائیل در جنگ نظامی می‌کند. در تعادل ضعفها، رقبای این اتحاد را ضعیف‌تر می‌کند.

در غرب، نظریه پردازانی بر این نظر شده‌اند که با پایان گرفتن بحران اتمی، ایجاد تعادل در منطقه، بنابراین، منصرف کردن اتحاد سعودی/ اسرائیل از جنگ نظامی بیشتر شده‌است. اما ضعف رژیمهای حاکم بر کشورهای منطقه، می‌تواند همچنان عامل ادامه این سه جنگ باشد. در حقیقت، اگر یک وجدان همگانی بر حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی پدید نیاید و در پی آن، دولتهای ملی حقوقمدار، تشکیل نشوند، منطقه همچنان به آتش نفت خواهد سوخت. ایران می‌تواند از تعادل ضعفها بیرون آید و کشورهای منطقه را نیز از آن بیرون برد، هرگاه جامعه ایرانی این وجدان همگانی را بجوید و برای استقرار دموکراسی و دولت حقوقمدار برخیزد.

وضعیت سنجی نود و نهم:

«انتخابات» تنظیم رابطه با قدرت یا تنظیم رابطه با حقوق شهروندی و حقوق ملی است؟

۲۸ ژانویه ۲۰۱۶ برابر ۸ بهمن ۱۳۹۴

*** انتخابات، میان شهروندان با حقوق آنها رابطه برقرار می‌کند، و نه با قدرت:**

همه اظهارنظرها که در موافقت با شرکت در «انتخابات» (= دادن رأی) بعمل آمده اند و بخشی از نظرها که در مخالفت با شرکت در «انتخابات» (تحریم رأی دادن) اظهار شده‌اند، این یا آن تنظیم رابطه با قدرت هستند. در ایران امروز، در «علم سیاست» و نیز در «فعالیت سیاسی»، کلمه حق حذف شده‌است.

• در موافقت با شرکت در رأی دادن می‌گویند:

۱. اگر شرکت نکنیم، فضا را در اختیار سپاه می‌گذاریم که فهرست نامزدهای تأیید صلاحیت شده و رد صلاحیت شده را تهیه کرده و هم اکنون لیست کسانی را که باید از صندوق های رأی بیرون بیایند را آماده کرده است؛
۲. اگر شرکت نکنیم، رادیکال ها و تندروها صاحب دو مجلس می‌شوند؛
۳. اگر شرکت نکنیم، فرصت طرح مطالبات خود را از دست می‌دهیم؛
۴. اگر شرکت نکنیم، راهکاری جز انقلاب نمی‌ماند، و انقلاب هم خشونت بیار می‌آورد؛

۵. داشتن وزنه حدافلی، بهتر از نداشتن آن است؛
۶. رأی می دهم، تا به جریان حاکم نه بگویم؛
۸. رأی باید داد، تا حق رأی نهادینه شود.
۹. رأی ندادن، قهرکردن با صندوق رأی و انفعال است.

• و یکچند از دلایل مخالفان از این انواع هستند:

۱. وجود اقلیت اصلاح طلب چیزی را تغییر نمی دهد در عوض، رأی دادن، مشروعیت بخشیدن به رژیم است؛
۲. وجود شورای نگهبان نه تنها مجلس را بی خاصیت می کند، بلکه نمایندگی را هم متزلزل می کند. شورای نگهبان حربه سلب صلاحیت را بالای سر نماینده نیز نگاه می دارد و قوه قضائیه هرگونه امنیت را از نماینده سلب می کند؛
۳. پیام صریح به حاکمیت: ملت تو را نمی خواهد. و
۴. قطع رابطه با رژیم

دلایل موافقان و مخالفان، نه مستند به حق حاکمیت، که مستند به قدرت و تنظیم رابطه با قدرت است. از دلایل موافقان، نخست، یک دروغ بزرگ این است که اعتیاد به رأی دادن را بدون داشتن حق حاکمیت، نهادینه کردن «حق رأی» می خوانند؛ و سپس، دروغ بزرگ دیگری را راست می باوراند و بدان شهروندان را از حق حاکمیت خویش غافل نگاه می دارند: رأی دادن را که وسیله اعمال حق حاکمیت است، جانشین این حق می کنند.

خامنه ای، این دروغ را دستمایه کرد و رأی دادن را «حق الناس» خواند و گفت: اگر هم با نظام و رهبری مخالف هستید، به خاطر اعتبار کشور رأی بدهید. بعد هم توضیح داد که معنای دعوت از مخالفان به رأی دادن، رفتن مخالفان نظام و رهبری به مجلس نیست. او «استصواب شورای نگهبان» را هم جزئی از «حق الناس» خواند. سلب استصواب از رأی دهندگان را و تفویض آن به کارگزاران «رهبر» را حق الناس خواندن، دروغ بزرگی است که کسی چون او می تواند بگوید. بدین قرار، دروغی که موافقان و مشوقان مردم به

دادن رأی ساختند و تکرار کردند، دست‌آویز خامنه‌ای شد تا دروغ بزرگ را بسازد. اما:

۱. حق الناس، ولایت جمهور مردم و حق هر شهروند ایرانی بر حاکمیت بر جامعه خویش است. رأی دادن یکی از وسیله های بکاربردن این حق است. دروغ بزرگ تنها نشان دادن وسیله به جای حق نیست، بلکه حق را در قدرت از خود بیگانه کردن و آن را مطلق گرداندن و از آن، خود را در بمثابة «رهبر» کردن نیز هست. در حقیقت، ولایت، حق است و نه قدرت. چون حق است، همگان دارند. آن را به ضدش برگرداندن، جز با سلب این حق از همگان و یک تن را صاحب قدرت مطلق گرداندن، کجا ممکن است؟

در این باره، بجاست به سراغ تصدیق حق هر انسان بر رهبری خویش و نافذالحکم نبودن نبی و وصی و... در رساله تقلید و اجتهاد نوشته شده توسط خمینی برویم. این تصدیق را محمد جعفری یافته و در تحقیق خود درباره دروغ مصلحت آمیز آورده است:

«جای هیچ اشکالی نیست در اینکه اصل و قاعده بر عدم نفوذ حکم هیچ کسی، بر کس دیگر است. فرقی نمی‌کند که حکم مذکور، قضائی باشد یا غیر آن، حاکم پیامبر باشد، یا وصی پیامبر، یا غیر آنها. زیرا صرف نبوت و رسالت و وصایت، و یا علم و فضائل نفسانی، به هر درجه باشد، موجب نمی‌شود که دارندگان اینگونه کمالات، نافذالحکم باشند.»

تصدیق این حق که هرکس خود خویشتن را رهبری می‌کند و داشتن این و آن کمال، کسی را نسبت به دیگران نافذالحکم نمی‌کند، چه رسد به قدرت داشتن بر دیگران، قرائت دین بر میزان حق است. اما همین شخص، چون قدرت را از آن خود دید، دم از:

ولایت مطلقه فقیه زد و مدعی بسط ید او بر جان و مال و ناموس مردم شد. این قرائت، قرائت دین بر میزان قدرت مطلق است. بیگانه کردن دینِ حقی که برای انسان، دو حق استقلال و آزادی را می‌شناسد، از

سوی کسی که حتی پیامبر و وصی او را مالک تصمیم بر دیگران نمی‌شناسد، چگونه ممکن است؟ چگونه ممکن است دین، بر قلم یکی، دین حق، و از سوی همان کس، دین قدرت مطلقه بگردد؟ عامل این قلب شدن دین حق، در ضد آن، چیست؟ قدرت.

اما جرم دین ستیزان و دین هراسان، از جرم خمینی کمتر نیست. زیرا آنها نیز ممکن نیست قدرت باور نباشند و بجای ستیز با قدرت، با دینی ستیز کنند که خود، قربانی قدرت است. با دین ستیزی، نه تنها خویشتن را از حق انتقاد و ارزیابی محروم می‌کنند، بلکه به جامعه خود نیز، هم دروغ بزرگ را می‌گویند، و هم آنها را از قدرت فاسدگردان غافل و به اطاعت از قدرت، معتاد نگاه می‌دارند.

تصدیق «ولایت با جمهور مردم» است، از سوی خمینی، بهنگام اقامت در نوفل لوشاتو، تکرار تصدیق این حق از سوی او در رساله اجتهاد و تقلید است. این بار، ایران در انقلاب بود و محل عمل خمینی، جامعه مدنی بمثابة محل جمهور مردم بود. پس، او نمی‌توانست حق جمهور مردم در جنبش را تصدیق نکند. از آن نیز می‌ترسید که موضعگیری ناسازگار با حقوق انسان و حقوق شهروندی اش، شکست ببار آورد و به قول دخترش، او «مرجع پاریسی» بگردد و گرفتار زندگی در تبعید. بدین قرار،

۲. حق ولایت متعلق به جمهور مردم را قدرت مطلق گرداندن، علاوه بر آنکه انکار حق و فساد مطلق است، آنرا از آن خود خواندن نیز دروغ بزرگ دیگری است، زیرا در واقع، خامنه‌ای از آن قدرت و آلت فعل آن است. پس هرگاه، مردم ایران در پی حق الناس خود باشند، باید حق حاکمیت را از آن خود کنند.

۳. خامنه‌ای با نفی انتخاب شدن مخالف نظام و رهبری، هم منکر حق اختلاف می‌شود، و هم رأی دادن را نه میان تهی، که رأی دادن به ولایت مطلقه می‌گرداند و با اینکار هرگونه ابهامی را می‌زداید: رأی

دادن، بی کم و کاست، تصدیق حاکمیتِ مطلقِ خامنه‌ای بر جمهور مردم است، و ارگان‌های انتخابی نیز کارگزار او هستند.

*** چرا وقتی رأی دادن و رأی ندادن، تنظیم رابطه با قدرت است، غفلت از حقوق شهروندی و حقوق ملی است؟ :**

هرگاه موافقان و مخالفان رأی دادن، ضابطه را حقوق شهروندی و حقوق ملی می‌شناختند، و تنظیم رابطه شهروندان ایرانی را با این حقوق مبنا قرار می‌دادند، هم خود از بند اعتیاد به تنظیم رابطه با قدرت می‌رهیدند، و هم به مردم ایران در یافتن وجدان همگانی و وجدان اخلاقی بر حقوق خویش بمتابۀ انسان و حقوق خویش بمتابۀ شهروند و به حقوق خویش بمتابۀ ملت یاری می‌رساندند. و

۱. رأی دادن و رأی ندادن، وقتی وجدان بر حقوق وجود ندارد، غفلت از این حقوق و باقی ماندن در اعتیاد به تنظیم رابطه با قدرت هست و می‌ماند. بدین‌قرار، تحریم وقتی معنای خود را پیدا می‌کند که کوشش و جنبش برای وجدان جستن بر حقوق باشد. کوششی باشد برای اینکه جمهور مردم حق حاکمیت را بنمایه حقوق شهروندی و حقوق ملی بدانند و وجدان اخلاقی آنها، بر ایشان دارد که تنظیم رابطه با حقوق خویش را جانشین تنظیم رابطه با قدرت کنند. و

۲. رأی دادن و رأی ندادن وقتی تنظیم رابطه با قدرت، و نه عمل به حق حاکمیت است، ماندن در ابهام غلیظ غفلت از حقوق شهروندی است. زیرا رأی دهندگان و یا رأی ندهندگان نه تنها رابطه میان عمل خویش با حقوق خود را نمی‌بینند، بلکه این واقعیت را نیز نمی‌بینند که سر و کار آنها نه با این و آن نامزد، که با نظام ولایت مطلقه فقیه است. شخص، مستقل و آزاد است که وارد نظام بگردد و یا ننگردد. اما وقتی وارد نظام شد، دیگر باید به ساز نظام برقصد. نگاهی به تاریخ انتخابات، از زمانی که بنابر مهندسی آن شده

است تا امروز، جای تردید نمی گذارد که این یا آن شخصیت متصدی ریاست جمهوری و ترکیب مجلس را همواره نیاز رژیم تعیین کرده است، نه مردم. این بدترین که «رهبری» مطلقه است، بد و بدتر را تعیین می کند و مردم را در مدار بسته بد و بدتر زندانی می کند. در ابهام، مردمی که از ترس بدتر به بد رأی می دهند، غافلند که گرفتار بدترین هستند که «رهبر» برخوردار از ولایت مطلقه است؛ و این او است که آنها را در مدار بسته بد و بدتر نگاه داشته است. بنابراین، برای بیرون آمدن از مدار بسته بد و بدتر، راست بخواهی، برای رها شدن از بند قدرت مطلقه که بدترین است، می باید از تاریکی رأی دادن و رأی ندادن بخاطر این یا آن تنظیم رابطه با قدرت بیرون آمد و به روشنی شناختن حقوق خویش و عمل به این حقوق، در آمد. و

۳. بن مایه دلایل موافقان رأی دادن - همه متناقض، بنابراین دروغ - ناتوانی و ناامیدی و ترس است. حال اینکه وقتی رأی دادن عمل به حق می شود، بیانگر توانایی و امید و شجاعت است. **غافل کردن مردم یک کشور از توانایی و امید و شجاعت که در شمار حقوق ذاتی حیات انسان هستند، ویرانگری بس وخامت بارتری از ویرانگری بکار بردن زورِ عریان توسط قوای سرکوب است.** زیرا این القای ناتوانی و یأس و ترس است که سرکوب قوای سرکوب را کارساز می کند.

۴. راست گفتن و راست شنیدن حقی از حقوق انسان است. دروغ را بکار گرفتن در ساختن دلیل برای برانگیختن مردم به رأی دادن، نه تنها غافل کردن ایرانیان از این حق است، بلکه گرفتار کردن آنها به ام الفساد است. اطلاع یافتن و اطلاع دادن، هم حقی از حقوق انسان است، و هم جریان آزاد اندیشه ها و اطلاع ها و داده ها و دانش ها و هنر ها، برای رشد هر انسان و رشد جامعه ضرور است. محروم کردن جامعه از این جریان و غافل کردنش از حقوق خویش، مسبب وضعیت امروز ایران نیست؟

و اینک که «شورای نگهبان»، با حربه «استصواب»، همه نامزدهای «مسئله دار» با رژیم ولایت مطلقه فقیه را از دم تیغ گذرانده و معلوم شده

است، گزارش از ایران در بارهٔ مأموریت مثلث سپاه (بعلاوه بسیج) و شورای نگهبان و «قوه قضائیه» + واواک و دیگر دستگاه های اطلاعاتی، به مهندسی "انتخابات"، صحت دارد، بنگریم به هدف این مهندسی:

* هدف مهندسی «انتخابات»؟ :

بنابر اطلاع موثق، کار اصلی «استصواب» را سپاه از طریق اطلاعات خود انجام داده است. سپاه، فهرست نمایندگان دو مجلس را نیز تهیه کرده است.

۱. هدف مهمی که خامنه‌ای با دعوت به رأی دادن، از جمله از «مخالفان با نظام و رهبری» کرد و بعد آن را توضیح داد و از چشم و گوش های هوش ها پنهان ماند، این بود: از این پس، نه تنها مخالف نظام حق ندارد انتخاب شود، مخالف او نیز حق ندارد انتخاب شود. شورای نگهبان باید عدم مخالفت نامزدها با «رهبر» را احراز کند. کاری که این بار شورای نگهبان کرد، همین بود. و

۲. هدف اول این مهندسی، ادامهٔ تسلط سپاه، راست بخواهی، مافیاهای نظامی - مالی بر دولت است. با وجود دو سال و شش ماهی که از عمر حکومت روحانی می گذرد، او دست به ترکیب مافیاهای نظامی - مالی نروده است، نمیت واند هم بزند. اما هدف مهم تر،

۳. جانشین دلخواه خود را برای خامنه‌ای برگزیدن. اهمیتی که این و آن به مجلس خبرگان می دهند، بدین خاطر است که احتمال تعیین جانشین برای خامنه‌ای، هرگاه بمیرد، وجود دارد. هدف بازم مهم تر این است:

۴. قطعی کردن بسطِ يدِ «ولی فقیه»، بمثابهٔ منشاء مشروعیت و وسیلهٔ حاکمیت مطلق بر کشور. در حال حاضر،

- فرماندهی کل قوا از نظامی و انتظامی با «رهبر» است. تمامی قوای سرکوب رسمی و غیر رسمی نیز تحت امر او هستند. و
- «قوة قضائیه» در ید او است، بدین خاطر که رئیس صاحب اختیار این قوه را او معین می‌کند. دادگاه های انقلاب و دادرسی نیروهای مسلح و دادگاه ویژه روحانیت نیز بطور مستقیم وابسته به او هستند. و
- اداره صدا و سیما نیز در ید او است. و
- نیمی از اعضای شورای نگهبان را او تعیین می‌کند، و نیمی دیگر را با معرفی فهرستی از سوی گماشته او بر «قوة قضائیه»، به مجلس معرفی و مجلس از میان آنها ۶ تن را بر می‌گزیند. بنابراین، اختیار شورای نگهبان نیز با او است. و
- بنیادها که ثروت های بزرگ را در اختیار دارند، چون «اموال رهبری» و «بنیاد مستضعفان» و «امداد امام» و صندوق های قرض الحسنه، در اختیار او هستند. و
- فراوان مؤسسه های مذهبی از ائمه جمعه و واعظان و روضه خوانان و مداحان ...
- رئیس و اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام را او معین می‌کند. و
- تعیین سیاست اقتصادی و سیاست خارجی و سیاست های کلی نظامی، با او است. و
- به خود اجازه صدور حکم حکومتی را هر وقت لازم ببیند نیز داده است. چون اختیارات او در قانون اساسی کف اختیارات او شمرده می‌شود، از زمین تا آسمان، قلمرو حکم حکومتی او است. و اینک، بنابر اینکه نباید مخالف «رهبری»، انتخاب بگردد، دو قوه مجریه و مقننه هم بیش از گذشته، کارگزار «رهبر» می گردند. و

۵. هدف های بالا، برای رژیم تک پایه ای که رژیم ولایت مطلقه فقیه است، اولاً تحقق کامل پیدا نمی‌کند، و ثانیاً پایدار نمی‌ماند، مگر اینکه مردم ایران وجدان همگانی بر سه دسته حقوق، حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی، خود پیدا نکنند. زیرا پدید نیامدن وجدان

همگانی به این حقوق، جامعه را، هم از شرکت در ایجاد بدیل باز می‌دارد، و هم نیروهای محرکه جامعه را از جستن هدف و عامل تحرک جامعه مدنی شدن باز می‌دارد و استعدادهای توانا را از آموزش و پرورش خویش بمنزله بدیل، بسا منصرف می‌کند.

بنابراین، بجا و به موقع ترین کار، مبنا قرار دادن حقوق سه گانه و کوشش برای پدید آوردن وجدان همگانی بر این حقوق است .

وضعیت سنجی یک صدم:

آیا ایرانیان از امنیت برخوردارند؟

۴ فوریه ۲۰۱۶ برابر ۱۵ بهمن ۱۳۹۴

■ پس از آنکه صلاحیت هاشمی رفسنجانی، بعنوان نامزد نمایندگی مجلس خبرگان تصویب شد، او فرصت را برای حمله زبانی «شدید» به شورای نگهبان مغتم شمرد. او خطاب به خامنه‌ای که همه قوای مسلح و غیر مسلح را در اختیار دارد و دستیاران او، گفت هرچه دارند از خمینی دارند و اینک با نوه او رفتاری می‌کنند که جفا با خمینی است.

در پی حمله او به «شورای نگهبان»، خود او با حمله بس شدیدتر از سوی ارگان های تبلیغاتی خامنه‌ای روبرو شد. در این میان، هیچیک از دو طرف به یاد نیاوردند که هرچه دارند از جنبش مردم ایران، از انقلابی دارند که در آن، مردم ایران گل را بر گلوله پیروز کردند. خمینی ولایت را از آن جمهور مردم دانست و چون خود را «نماد قدرت» انگاشت، عهد با مردم را شکست و دم از ولایت مطلقه فقیه زد. خشونت را تقدیس کرد. از آن روز تا امروز، مردم ایران در آتش خشونت می سوزند.

■ هر دو طرف سخن از نظام و بقای آن می‌گویند، اما از مردم و حقوق آنها، کلمه ای نمی‌گویند: نمی‌گویند تصدیق حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی، اعتراف به این حقوق است، و نه یک نظر که خمینی بتواند بگوید در فرانسه سخنی را گفته‌ام و در تهران عکس آن را می‌گویم.

اعتراف به حقوق ایرانیان، اعتراف به حق است، و دم زدن از ولایت مطلقه فقیه، درآمدن به بندگی قدرت. این خمینی بود که هرچه داشت، از مردم ایران داشت و بیش از همه به این مردم جفا و ستم کرد. به اسلام جفا و ستم کرد. دروغ و خشونت را رواج داد. چنانکه در سی و هشتمین سالگرد انقلاب، در آستانه «انتخابات»، آنچه از آن سخنی به میان نیست، مردم غرق مشکل‌ها و حقوق آنها است. مشکل بزرگتر اینست که مردم ایران نیز وجدان همگانی به حقوق خویش را که در جریان انقلاب یافتند و در ۵ بهمن، بدان عمل کردند، اینک پنداری از یاد برده‌اند:

*** هرگاه قرار بود مردم ایران و حقوق آنها به حساب آیند، ایرانیان از امنیت های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی نیز برخوردار می‌شدند:**

۱. دارندگان سه دسته حقوق و دارندگان این حقوق در آنچه به این حقوق مربوط می‌شود، فاقد امنیت هستند:

در جریان انقلاب، بیان انقلاب که از زبان خمینی، خطاب به جهانیان بازگو شد، حقوق ملی را (ولایت با جمهور مردم است و میزان رأی مردم است و...) و حقوق انسان و حقوق شهروندی انسان را در بر می‌گرفت. با ورود به تهران، به تدریج، این حقوق از زبان‌ها و قلم‌ها افتادند. کار به جایی رسید که طرفداری بنی‌صدر از حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی و دموکراسی و مخالفت او با ولایت فقیه، جرم‌های او شدند و به بخاطر ارتکاب این جرم‌ها، «عزل شد» (عنوانی که ملاتاریا به کودتای خود برضد انقلاب و حقوق ایرانیان داد). از آن پس، اسم بردن از این حقوق، ممنوع شد. تا اینکه روحانی، در آغاز ریاست جمهوری، که از برکت مهندسی انتخابات بدست آورده بود، سخن از حقوق شهروندی ایرانیان به میان آورد، طرحی هم تهیه شد که در آن، حقوق شهروندی نزدیک به هیچ بود. آن طرح نیز بدست فراموشی سپرده شد. طرح جرم سیاسی به تصویب مجلس مافیایا رسید، و این جرم نیز

در ناسزا گفتن به مقام‌های رژیم ناچیز شد. پنداری ایرانیان، نه حقوق شهروندی، و نه حقوق ملی دارند و تجاوز به این حقوق جرم نیست. بنابراین، بنای رژیم بر انکار سه دسته از حقوق است: حقوق انسان و حقوق شهروندی و حقوق ملی او. این حقوق فاقد هرگونه امنیت هستند.

۱/۱. کلید - بدین‌خاطر که روحانی خود را کلید دار حل مشکل‌های ایران خواند - دو دسته از این سه دسته حقوق، حق حاکمیت است که رأی دادن، یکی از روش‌های عمل به این حق است. خود حق از ایرانیان سلب شده‌است. «شورای نگهبان» مدعی شد که چون تفسیر قانون اساسی با او است، پس او چنین تفسیر می‌کند: نظارت بر انتخابات استصواب را نیز در بر می‌گیرد. طرفه اینکه بعد از این تفسیر، مجلس قلبی پنجم، قانون وضع می‌کند و به استصواب، «قانونیت» می‌بخشد. تصویب قانون‌گویای این واقعیت است که تفسیر «شورای نگهبان» شامل جعل در قانون نمی‌شود. شامل افزودن بر و کاستن از قانون نمی‌شود. اما اگر عمل «شورای نگهبان» خلاف قانون اساسی بود که بود، قانونی که مجلس تصویب کرد و خلاف قانون اساسی بود نیز از درجه اعتبار ساقط بود و هست. حاصل اینکه حق، قابل تجزیه نیست. اگر هم باشد، از حق حاکمیت اندک جزئی هم به مردم ایران نرسیده است. بدین‌قرار، در آنچه به این سه دسته حقوق مربوط می‌شود، ایرانیان از اندک امنیت نیز محروم هستند.

۱/۲. آیا، دست کم، آرای آنها از امنیت برخوردار است؟ نه. بتازگی، در مقام توجیه تراشیدن برای کشاندن مردم به پای صندوق‌های رأی، این «دلیل و انگیزه» را ساخته‌اند: رأی اعتراض. این رأی چگونه رأیی است؟ پاسخ پرسش این است: اگر مردم به پای صندوق‌های رأی بروند و با رأی خود مانع از انتخاب شدن، شیخ صادق لاریجانی، رئیس «قوه قضائیه» و شیخ احمد جنتی، دبیر شورای نگهبان و شیخ محمد یزدی، رئیس مجلس خبرگان و مصباح یزدی - کسی که اسلام را در آئین قدرت مداری از خود بیگانه و این از خود بیگانه را در خشونت‌گری ناچیز کرده‌است -، بگردند، آیا کاری‌ترین

ضربه را به خامنه‌ای و ولایت مطلقه فقیه وارد نکرده اند؟ پاسخ واقع بینانه به این پرسش نه است. چرا؟ زیرا:

این توجیه با بکار بردن منطق صوری ساخته شده و در ساختن آن، از واقعیت‌ها غفلت شده و بکار بردنش نیز بکار غافل کردن رأی دهندگان از واقعیت‌ها می‌آید:

• ترکیب مجلس خبرگان، هم اکنون تعیین شده است. بر فرض که بگذارند هاشمی رفسنجانی و روحانی و چند تن دیگر «انتخاب» شوند، وزنه‌ای بشمار نمی‌شوند.

• واقعیت دوم این است که «آزموده را آزمودن، خطا است»: در سال ۸۸، با همین استدلال، مردمی به پای صندوق‌های رأی رفتند. اما رأی آنها مانع از مهندسی انتخابات نشد و تقلب بزرگ، جنبش همگانی مردم را به دنبال آورد. جنبش ناکام شد. زیرا هدف آن، نه حق من که «رأی من کو» شد. این شعار یعنی اینکه رژیم قبول است و تقلب در انتخابات قبول نیست. خامنه‌ای مطمئن از بقای رژیم، در سرکوب جنبش اندازه نگاه نداشت. رژیم تثبیت شد و تثبیت‌کنندگان آن مانع از آن شدند که بدیل مردم سالار جنبش را تا پیروزی رهبری کند.

پیش از آن، از مجلس اول ببعد که خمینی تقلب در انتخابات را مجاز کرد، همواره انتخابات مهندسی شده‌اند. تا زمانی، بنابر این بود که چون مردم در انتخابات شرکت نمی‌کنند، آرای مأخوزه را در ۳ و بیشتر ضرب کنند، اما نسبت‌ها محفوظ بمانند. یعنی بفع نامزدی و به زیان نامزد رقیب او، در نسبت آرای آنها به یکدیگر، دستکاری نشود. در انتخاباتی که احمدی نژاد را به ریاست جمهوری رساند، مهندسی مضاعف شد. یعنی نسبت‌ها رعایت نشدند و به قول کروبی، تا صبح که نخوابیده بود، نفر اول بود. یک ساعت خوابید و چون بیدار شد، دید نفر سوم شده است! هاشمی رفسنجانی نیز شکایت نزد خدا برد. کروبی، در مجلس گفت: قرار بود آراء ضرب در سه شوند، اما نسبت‌ها محفوظ بمانند. این قرار نیز نقض

شد. بنابر این سابقه، آرای رأی دهندگان از امنیت برخوردار نبودند و نیستند.

• واقعیت سوم این است که اینگونه توجیه ها تنها به وقت گرفتاری در مدار بسته بد و بدتر ساختنی هستند. مهم ترین واقعیتی که گزارش می کنند این است که بنابر خروج از این مدار نیست. بنابر یافتن راه حل در بیرون این مدار نیست. بنابر شنیدن و تأمل کردن بر راه حل های پیشنهادی نیز نیست. اما پاسدار این مدار، ترس و یأس و احساس ناتوانی و ناامنی مطلق است.

• واقعیت چهارم اینکه مردم ایران همچنان در مدار بسته بد و بدتر می مانند. چراکه به قول استدلال کنندگان نیز رفتن و یا نرفتن این و آن نامزد به مجلس خبرگان، واقعیت را تغییر نمی دهد. به وقت تعیین جانشین برای خامنه‌ای، این سپاه است که جانشین معین می کند، نه مجلس خبرگان. فرض کنیم که خیر، مجلس خبرگان جانشین بر می گزیند. آیا هرکس را این مجلس برگزیند، خود را صاحب ولایت مطلقه بر مردم نخواهد خواند؟ مجلسی که با رأی مردم تشکیل بگردد، اعتبارش بیشتر از مجلسی نیست که بر اثر تحریم همگانی مردم تشکیل بشود؟ «رهبر» برگزیده این مجلس، در بکاربردن زور که قربانیش ایرانیان هستند، دستش بازتر نیست؟

• واقعیت پنجم و بسا مهم ترین آنها این واقعیت نیست که شرکت در انتخابات مجلس خبرگان، یعنی رأی دادن به ولایت مطلقه فقیه و رأی دادن به انکار تعلق حق ولایت به یکایک شهروندان ایرانی؟ عقل قدرتمداری که این توجیه را می سازد، آیا توجه دارد که به خاطر دستمالی (انتخاب نشدن مصباح و محمد یزدی و جنتی و شیخ صادق لاریجانی)، قیصریه (ولایت به جمهور مردم) را به آتش می کشد؟

۲. نه در درون مرزها، و نه در بیرون مرزها، ایرانیان از امنیت سیاسی - نظامی برخوردار نیستند، زیرا:

۲/۱. در آنچه به امنیت سیاسی در داخل کشور مربوط می شود:

• امنیت سیاسی مردم که دولت حقوق مدار و برگزیده مردم برخوردار از حق حاکمیت باشد، مطلقاً وجود ندارد. طرفه اینکه در خود این رژیم نیز، از رأس تا قاعده، کسی امنیت ندارد. ناامنی همگانی، ویژگی تمامی رژیم های استبدادی است. در دوران خلافت عثمانی، پادشاهانی که به خود عنوان خلیفه نیز می دادند، شب ها، مرتب اطاق خواب خود را تغییر می دادند تا مگر زنده بمانند. با وجود این، کشته می شدند. در رژیم ولایت مطلقه فقیه نه تنها کسی امنیت سیاسی ندارد، بلکه امنیت شغلی نیز ندارد. یک عامل بزرگ فساد گسترده، نبود امنیت سیاسی و شغلی است. برای یادآوری، بیادها می آوریم که - حاکمان کنونی - خامنه ای و هاشمی رفسنجانی بخصوص - توسط کیمچی، مدیر کل وزارت خارجه اسرائیل، به کاخ سفید) از طریق مک فارلین مشاور امنیتی رئیس جمهوری وقت امریکا، ریگان) پیغام ارسال کرده بودند، هرگاه امریکا از دولت آنها حمایت کند، حاضرند خمینی را هم بکشند.

- نیازی، دادستان دادرسی نظامی به حسن خمینی گفت پدر او، احمد خمینی را به قتل رسانده اند. به حسن خمینی گفتند آیا پیگیر قتل پدر خود هستید؟، گفت: بنابر این کار ندارم. وقتی نامزد عضویت در مجلس خبرگان شد، نوشتند: کسی که پیگیر قتل پدر خود نمی شود، چگونه پیگیر حقوق مردم می شود؟ این پرسش بجا و بی پاسخ است. ولو حسن خمینی بگوید امکان معرفی قاتل پدر را هم ندارم، چه رسد به تعقیب قضائی آن. با وجود این، واقعیت اینست که پیگیری او می تواند سبب قتلش بگردد. چنانکه پیش از نامزد شدن او، اطلاع حاصل کردیم که برای خنثی کردن او، سه راهکار در نظر گرفته اند: قتل او، و احراز نکردن صلاحیت او توأم با لجن مال کردنش، و مجبور کردنش به قناعت کردن به زندگی غیر سیاسی.

- منتظری از جانشینی خمینی عزل شد و سپس در خانه خود زندانی شد. چند صباحی پیش از مرگ، گفتند حصر او را برداشته اند. اما همچنان آمد و رفت به خانه او، محدود بود. امروز نیز هاشمی رفسنجانی را تهدید می کنند فرجام او را پیدا خواهد کرد. هرچند این دو، قابل قیاس نیستند. زیرا هاشمی رفسنجانی در همه خیانت ها و جنایت ها و فسادهای بزرگ شرکت داشته است و با نامه جعلی و قول جعلی، خامنه ای را رهبر گردانده است.

- خاتمی که همچنان ممنوع التصوير و ممنوع البيان و ممنوع الاسم است، در ریاست جمهوری، توسط «سرداران» سپاه، تهدید به کودتا شد.

- موسوی و کروبی و زهرا رهنورد همچنان در حصر هستند و همه آنها که به سود این دو فعالیت کرده بودند، در دادگاهی فرمایشی، محاکمه و محکوم شدند. و

- یکبار به دستور خامنه‌ای، روزنامه‌ها و مجله‌ها را یکجا توقیف کردند. شمار نشریه‌های توقیف شده از ۲۰۰ گذشت. از آن پس، روزنامه‌نگاران فاقد هرگونه امنیت هستند. اینک هم چند تن از آنان را بعنوان «عوامل نفوذی دشمن»، سپاه دستگیر و زندانی کرده است. و

- دختر هاشمی رفسنجانی محکوم به زندان شد و اینک پسر او، مهدی، به ۱۵ سال زندان محکوم است و ذوالنور، همان کسی که حسینۀ منتظری را ایلغار کرد، خطاب به هاشمی رفسنجانی می‌گوید جای او، زندان، در کنار فرزندش است. علت محکومیت مهدی، نه فساد مالی و جنایت، که سیاسی است. و

- از مراجع تقلید، شریعت‌مداری در حصر چشم از جهان فرو بست، و قمی نیز. روحانیان طراز اولی زندانی و محکوم به حصر شدند. شماری نیز اعدام شدند. و

- نمایندگان مجلس ششم «ممنوع الانتخاب» شدند. از مجلس اول بدین سو، نمایندگان مجلس فاقد امنیت سیاسی و قضائی هستند. هرگاه بخواهند سخن حقی را بر زبان بیاورند، "دستگاه قضائی" گماشتهٔ خامنه‌ای برای آنها پرونده می‌سازد و «شورای نگهبان» از آنها سلب صلاحیت می‌کند!

- کارکنان دولت نیز امنیت سیاسی ندارد. فراوانی عزل و نصب‌ها سبب شده است که دستگاه اداری نتواند مدیران صاحب دانش و صلاحیت بجوید و فساد اداری هرچه گسترده‌تر گشته است. و

- افسران ارتش و سپاه و نیروهای انتظامی نیز فاقد همه گونه امنیت هستند. فراوانی عزل و نصب‌ها و اخراج‌ها و گرفتار زندان کردن‌ها نیز از عوامل مهم محروم بودن این نیروها از افسران با دانش و لیاقت است. و

• فقدان امنیت نامزدهای دو مجلس رژیم، هم بلحاظ ترس از لغو صلاحیت آنها پیش از انجام «انتخابات» است، و هم بلحاظ تبلیغات انتخاباتی. هرگاه ایرانیان به وسایل ارتباط جمعی، از تلویزیون و رادیو و مطبوعات تا سایت های اینترنتی، مراجعه کنند، می بینند، اگر هم تبلیغاتی وجود دارند، در آنها، هیچیک از مسائل عمده مردم ایران، عنوان نیز نمی شوند، چه رسد به ارائه راه حل ها برای آنها.

• گویاتر از همه، دلیل رد صلاحیت ها است: محک، «ولایت مطلقه فقیه» است و اسلام، توجیه گر این ولایت. وجود چنین محکی، یعنی در این رژیم ملاک های دیگر اگر هم محلی از اعراب داشته باشند، محلی که به حساب آیند، ندارند. بنابراین، هر مقامی، روز تا شب، باید مراقب باشد که نکند سخنی و یا عملی سبب شود که «صلاحیت» از دست بدهد. ناامنی مطلق همین است. و

• «رهبر» نگون بخت نیز فاقد هرگونه امنیت است. زیرا رژیم ترکیبی پیدا کرده است که او باید مرتب پندار و گفتار و کردار خود را با گردانندگان سپاه و بسیج و «بیت رهبری» و... منطبق کند. از اینرو است که نمی تواند حتی میان دو جناح رژیم تعادل برقرار کند. و

• اقلیت های مذهبی، این ایام بیشتر سنی ها، فاقد امنیت هستند. زیرا قربانی رو در رویی رژیم با دولت سعودی هستند. در کشورهای دارای اکثریت سنی، این اقلیت شیعه است که گرفتار همان ناامنی هستند که سنی ها در ایران.

۲/۲. ناامنی در مرزها و درون مرزهای کشور، ناشی از سیاست خارجی رژیم کامل است:

بحران ها که رژیم ساخته است و ایران هم اکنون در چهارمین بحران بزرگ از انقلاب بدین سو است، برای هرچه بیشتر کردن تهدیدهای خارجی و تهدید امنیت ایرانیان از سوی قدرت های انیرانی است. زیرا نه تنها نان این دروغ را می خورد که با وجود تهدیدهای جدی، ایران، سوریه و عراق و افغانستان نشده است، بلکه فقدان امنیت ناشی از خصومت دولت های منطقه ای و «دشمن» (دشمنه ای امریکا را دشمن خطاب می کند) را وسیله سلب امنیت از مردم ایران می کند:

• هم اکنون، در دور تا دور ایران، پایگاه های نظامی و اطلاعاتی مستقر، و ایران را در میان گرفته اند. و

• ایران در سه جنگ است : جنگ نفت که سبب سقوط قیمت نفت ایران تا هر بشکه ۲۰ دلار شده است. جنگ نظامی که به قول فرمانده سپاه قدس، هزاران تن، در سوریه، از حرم حضرت زینب دفاع می کنند و جنگ دیپلماسی: تشکیل اجلاس شورای همکاری خلیج و محکوم کردن «ایران»، و تشکیل اتحادیه عرب و محکوم کردن «ایران»، و تشکیل اجلاس سازمان کشورهای مسلمان و محکوم کردن «ایران»، و تشکیل شورای امنیت سازمان ملل متحد و محکوم کردن «ایران». وجود اتحاد دولت سعودی و شرکاء با اسرائیل و بخشی از هیأت حاکمه آمریکا، و اتحاد ناپایدار رژیم ولایت فقیه با روسیه و چین، بهای بسیار سنگینی دارد که مردم ایران می پردازند: **ناامنی دائمی و همه جانبه.**

و چون جنگ تبلیغاتی را هم بر دو جنگ بالا بیفزاییم، معنای تبلیغات تحریک آمیز در باره دستگیری ملوانان نیروی دریایی امریکا در آب های ایران و نشان دادن به دستگیر کنندگان، و نیز حمله به سفارت دولت سعودی و تبلیغات پیرامون آن، و قول فرمانده نیروی هوایی سپاه (سپاه اجازه برقراری رابطه با امریکا را نخواهد داد) و محور شدن امریکا، در هر دو «انتخابات» مهندسی شده ۷ اسفند را بهتر اندر می یابیم: **هدف اول، تشدید احساس ناامنی است. در حقیقت، رژیم، در همان حال که به تقلید از رژیم پهلوی، به تکرار از «ایران جزیره ثبات» و امنیت سخن می گوید، همه کار می کند که احساس ناامنی در مردم ایران هرچه شدیدتر بگردد. زیرا این احساس است که ایرانیان را فعل پذیر می کند.**

• وقتی بر جنگ های سه گانه، با توجه به این واقعیت، تأمل کنیم که بنابر قرارداد وین، ایران ۱۰۵ تعهد سپرده و تحریم های به حال تعلیق درآمده، چون شمشیر داموکلس بالای سر مردم ایران است و برای مدت ربع قرن، سرنوشت ایران در دست قدرت های خارجی است، شدت ناامنی خارجی را آنطور که باید در می یابیم.

* اما اندازه گیر ناامنی‌ها کدام‌ها هستند:

۱. بیابان شدن ایران که هم گزارشگر ناامنی شدیدی است که طبیعت ایران بدان دچار است، هم بمثابة قربانی استبداد رژیم ولایت فقیه، و هم بمنزله قربانی زورگویی شهروندان ایران.

۲. گریز نیروهای محرکه از کشور، مهم تر از همه آنها، استعدادها و سرمایه‌ها و ثروت‌های ملی (نفت و گاز دیگر معادن ذی‌قیمتی که به نسل‌های حال و آینده تعلق دارند).

در وضعیت سنجی بعدی، به ناامنی‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، و اثر آنها بر ناامنی طبیعت و گریز نیروهای محرکه می‌پردازیم.

